

گفتاری کوتاه دربارهٔ

دینت بهائی

گفتاری کوتاه دربارهٔ

دینت بهائی

ترجمه و اقتباس از
مقدمه‌ای کوتاه بر آیین بهائی
تألیف موژان مومن

گفتاری کوتاه در باره

دیانت بهائی

ترجمه و اقتباس از:

The Bahá'í Faith

A Short Introduction

© **Moojan Momen, 1997**

Oneworld Publications,

Oxford England

ISBN 1-85168-209-0

A Persian Adaptation of

The Bahá'í Faith

A Short Introduction

By Moojan Momen

Second Edition – 2009

Published by : Ketab Corp. USA

ISBN: 1-59584-185-7

© Copyright Ketab Corp. 2009

Ketab Corp.

1419 Westwood Blvd.

Los Angeles, CA 90024 USA

Tel: (310)477-7477

FAX: (310)444-7176

Website: www.Ketab.com

e-mail: Ketab1@Ketab.com

آنچه در این کتاب می خوانید

یادداشت ناشر

پیشگفتار

فصل اول - افراد بشر

- | | |
|----|------------------------------------|
| ۱ | چگونه می توانیم شاد و خوشبخت باشیم |
| ۶ | جستجوی روحانی |
| ۱۴ | ما چه هستیم و هدف ما کدام است؟ |
| ۱۶ | چه باید بشویم؟ |
| ۱۶ | عدالت |
| ۱۷ | محبت |
| ۲۰ | امانت و صداقت |
| ۲۱ | تقدیس و تنزیه |
| ۲۴ | اعمال، نه اقوال |
| ۲۷ | خدمت |
| ۲۷ | چگونه می توان به این هدفها رسید؟ |
| ۳۱ | طلب آزادی |
| ۳۳ | سلامت جسمانی و روحانی |
| ۳۷ | فصل دوم - خانواده |
| ۳۸ | ازدواج |
| ۴۱ | اطفال و زندگی خانواده |

۴۵	تعلیم و تربیت
۵۳	فصل سوم - جامعه
۵۴	آزادی از قید تعصبات
۶۱	ترقی زنان
۶۶	علم، فن و محیط زیست
۷۰	آزادی و حقوق بشر
۷۶	کشاورزی
	تعالیم مربوط به اداره امور دولتی و عمومی
۷۷	و خط مشی اجتماعی
۸۲	تعالیم اقتصادی
۹۱	اصول کلی و سایر تعالیم
۹۳	فصل چهارم - مسائل مورد توجه جهانی
۹۳	یگانگی نوع بشر
۱۰۴	نظم جهانی
۱۱۰	توسعه اجتماعی و اقتصادی
۱۱۸	فصل پنجم - جامعه بهائی
۱۱۹	ساختار و نظام
۱۱۹	ضیافت نوزده روزه
۱۲۰	محافل روحانی محلی و ملی
۱۲۵	شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم)

۱۲۷	تشکیلات انتصابی امر بهائی
۱۲۸	مرکز جهانی بهائی
۱۳۱	تقویم بهائی
۱۳۳	عبادتگاه (مشرق‌الاذکار)
۱۳۵	اصول نظم اداری بهائی
۱۳۹	عهد و میثاق
۱۴۲	مشورت
۱۴۵	اقتدار و تمرکز زدایی
۱۴۷	حقوق اقلیت‌ها
۱۴۸	انتخابات بهائی
۱۵۰	فصل ششم - احکام بهائی
۱۵۲	نماز، خواندن آثار مبارکه و تفکر
۱۶۰	روزه گرفتن
۱۶۱	ازدواج و طلاق
۱۶۴	مرگ و مراسم دفن کردن
۱۶۵	ظلم به حیوانات
۱۶۵	نسخ احکام و نهی برخی از اعمال
۱۶۷	فصل هفتم - تعالیم مربوط به الهیات
۱۶۷	ماهیت بالاترین واقعیت (خدا)
۱۷۵	مرئی الهی - مظهر ظهور خداوند

۱۷۸	دین حقیقی
۱۸۹	هدف از زندگی انسان (رستگاری)
۱۹۷	علّت و هدفِ درد و رنج
۲۰۳	زندگی پس از مرگ
۲۱۳	فصل هشتم - تاریخچهٔ دیانت بهائی
۲۱۳	باب
۲۲۰	بهاءالله
۲۳۳	عبدالبهاء
۲۳۶	شوقی افندی
۲۳۸	شورای بین‌المللی بهائی (بیت‌العدل اعظم)
۲۴۰	دیانت بهائی در ایران
۲۵۴	فصل نهم - وضعیت کنونی عالم بهائی
۲۵۴	گسترش جامعهٔ بهائی
۲۶۲	همکاری با سازمان ملل متحد
۲۶۳	طرح‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی
۲۶۷	جامعهٔ بهائی به عنوان یک الگو
۲۷۵	مراجع

یادداشت ناشر

این کتاب مقدمه‌ای است روشن، خواندنی و آگاهی‌بخش، مشتمل بر جنبه‌های گوناگون آیین بهائی از الهیات، تاریخ، احکام، امور اداری و اقدامات اجتماعی که از کتاب مقدمه‌ای کوتاه بر آیین بهائی، تألیف دکتر موژان مؤمن، ترجمه و اقتباس شده است. در برخی موارد در این کتاب، برای وضوح و روشنی بیشتر، مضمون برخی از عباراتی که نقل شده بجای عین متن اصلی، که به زبان عربی است، نوشته شده است.

دکتر موژان مؤمن در زمینهٔ ادیان جهان کتابهای متعددی تألیف کرده و با تعدادی از نشریات آکادمیک همکاری داشته است. از جمله تألیفات دکتر مؤمن "پدیدهٔ دین" و "مقدمه‌ای بر مذهب شیعه" به زبان انگلیسی است که از مراجع برجسته بشمار میروند.

پیشگفتار

آیین بهائی، در دورهٔ کوتاه تاریخ ۱۶۰ سالهٔ خود، از نهضت مذهبی گمنامی در خاورمیانه به دیانتی جهانی با رشدی سریع تبدیل شده است. دین بهائی که اینک در تمام کشورهای جهان استقرار یافته، به سرعت از مجهولیت خارج می‌شود تا به موازات سایر ادیان که پیشتر تأسیس شده و بیشتر تثبیت شده‌اند جایگاه خود را بیابد. این دین در طول تاریخ خود، از لحاظ کیفیت، گسترش جغرافیایی و سازماندهی جامعه، رشد و توسعهٔ عظیمی یافته است. بزرگترین جوامع بهائی اینک در جنوب آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و (به نسبت جمعیت) در برخی از جزایر اقیانوس آرام وجود دارند. در این بخشهای جهان، جمعیت برخی از روستاها و نواحی، کم و بیش تمام بهائی هستند. در این نقاط، بهائیان طرحهای توسعهٔ آموزش و پرورش، کشاورزی و نیز توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی را شروع کرده‌اند. آخرین آمار رسمی بهائی که در دسترس قرار دارد (مربوط به سال ۲۰۰۳) نشان می‌دهد که در تمام جهان بین پنج تا شش میلیون نفر بهائی وجود دارد. بهائیان

در بیش از صدهزار نقطه سکونت دارند و در متجاوز از ده هزار نقطه جوامع سازمان‌یافته بهائی با هیئتهای انتخابی (موسوم به محافل روحانی محلی) و ۱۸۲ هیئت انتخابی ملی (محافل روحانی ملی) به وجود آمده است. مقصود از این کتاب بیان گفتاری کوتاه و مقدمه‌ای مختصر بر تاریخ و تعالیم دیانت بهائی برای کسانی است که اطلاعات بسیار اندکی در این زمینه دارند.

دامنه آیین بهائی بسیار وسیع است. در آثار بهائی، علاوه بر الهیات و اصول اخلاق شخصی، که انتظار می‌رود در کتب مذهبی مشاهده شود، در خصوص موضوعهایی چون اصول اخلاق اجتماعی، مسائل نژادی، دفاع از حقوق زنان، اقتصاد، اداره امور بین‌المللی جهان و مسائل حقوقی تعالیم و احکامی وجود دارد. با اطمینان می‌توان گفت که در زندگی انسان، در سطح فردی، اجتماعی یا جهانی، زمینه‌های چندان زیادی وجود ندارد که دیانت بهائی در خصوص آن حرفی برای گفتن نداشته باشد. این بدان معنی نیست که در این زمینه‌ها سیاستی مشخص یا مقرراتی مفصل ارائه می‌دهد، بلکه اصولی کلی را بیان می‌کند که می‌توان با توجه به اوضاع خاص موجود، خط مشی لازم را بر مبنای آن اصول تعیین کرد. این کتاب با

جنبه‌های روحانی تعالیم بهائی آغاز می‌شود و بنابراین بر آنها تأکید شده است.

از آنجا که این دین به وحدت اساسی ادیان معتقد است، برخی از مردم تا حدی امر بهائی را يك دیانت التقاطی یا تلفیقی خوانده‌اند، یعنی دینی که بهترین جنبه‌های سایر ادیان را در خود گرد آورده است. چون بهائیان معتقدند که همهٔ ادیان از يك منشأ روحانی سرچشمه می‌گیرند، در نتیجه مسلّم می‌دانند که همهٔ آنها، از جمله آیین بهائی، تا حدی بازتابی از یکدیگرند. اما امیدواریم در این کتاب نشان دهیم که آیین بهائی دارای تعالیمی است که از بسیاری جهات جدید و بدیع‌اند.

چون اسامی بنیانگذاران امر بهائی در صفحات آینده مطرح خواهد شد، در اینجا ایشان را به اختصار معرفی می‌کنیم. (جزئیات تاریخی بیشتر را می‌توانید در فصل هشتم همین کتاب ملاحظه کنید.) بنیان امر بهائی در حدود صد و شصت سال قبل در ایران گذاشته شد. منشأ آن تعالیم دینی بازرگان جوان ایرانی به نام سید علی محمد معروف به "باب" بود. نهضت بابی ایران را از سال ۱۸۴۴ تا ۱۸۵۳ میلادی دستخوش تحوّل و ناآرامی ساخت. همزمان با این آشفتگی، امر بهائی توسط یکی از اشراف‌زادگان ایرانی، یعنی میرزا حسینعلی نوری ملقب به "بهاءالله"، تأسیس شد. بهاءالله ابتدا به علّت

پیروی از باب به زندان افتاد. بعد، در سال ۱۸۵۳ از ایران تبعید شد. تبعید وی دارای مراحل متعدّد بود که سرانجام در سال ۱۸۶۸ منتهی به تبعیدشان به عکا شد. عکا شهری بود در امپراطوری ترکیه عثمانی که از آن به صورت زندان شهر استفاده می شد. حضرت بهاءالله به اجبار در عکا و حومه آن مقرر یافتند و به نوشتن شرح و تفصیل در باره تعالیم خود پرداختند و در سال ۱۸۹۲ میلادی درگذشتند.

حضرت بهاءالله فرزند ارشد خود عباس افندی را به عنوان رهبر جامعه بهائی منصوب کردند و اختیار تبیین و تفسیر تعالیم این دین را به ایشان واگذار نمودند. عباس افندی خود را عبدالبهاء یعنی بنده بهاء نامید و به این نام معروف شده و شناخته می شوند. حضرت عبدالبهاء بعد از آن که در سال ۱۹۰۹ از محدودیتهای زندان و تبعید رهایی یافتند، به مصر، اروپا و آمریکای شمالی سفر کردند تا به ایجاد شالوده‌ای محکم برای آیین بهائی در آن نواحی مساعدت نمایند. حضرت عبدالبهاء در سال ۱۹۲۱ درگذشتند.

حضرت عبدالبها نوه خود شوقی افندی را به عنوان رهبر بعدی آیین بهائی منصوب نمودند و تبیین تعالیم بهائی را به ایشان محوّل کردند. غالباً به شوقی افندی به عنوان ولی امر بهائی اشاره می شود. ایشان در سال ۱۹۵۷ درگذشتند.

در سال ۱۹۶۳ اولین انتخابات بین‌المللی جامعه بهائی برای تشکیل بیت‌العدل اعظم برگزار شد. بیت‌العدل اعظم اینک هیئت بین‌المللی اداره‌کننده امور جامعه جهانی بهائی است. این هیئت از مرکز جهانی امر بهائی در ناحیه عکا - حیفا، که اینک در کشور اسرائیل واقع است، امور جامعه را اداره می‌کند.

تعالیم و اساس تشکیلاتی دیانت بهائی از آثار بهاء‌الله، عبدالبهاء و شوقی افندی استخراج شده است. به بیت‌العدل اعظم اختیار داده شده است تا در هر موردی که در آثار مزبور دستور یا راهنمایی صریحی ذکر نشده، به وضع قانون و مقررات لازم اقدام کند.

در طول تاریخ یکصد و شصت ساله خود، دیانت بهائی به سراسر دنیا گسترش یافته است. اکنون جامعه بهائی در همه کشورهای وجود دارد و آثار بهائی به همه زبانهای عمده جهان منتشر شده است. یکی از ویژگی‌های جالب و گیرای امر بهائی چگونگی توانایی آن در جلب تعداد فراوانی از مردم از هر مشرب و سابقه است. در کشور محل پیدایش و تولدش، بسیاری از ایرانیان را که سابقاً مسلمان بوده‌اند در نواحی روستایی و شهری به خود جذب کرده است. از ایران تعالیم بهائی به اروپا و آمریکای شمالی برده شد و در آنجا انتشار یافت و تعداد کثیری از مسیحیان شهرنشین به امر بهائی گرویدند. در آمریکای جنوبی صدها هزار نفر از

روستایان سرخ‌پوست آمریکایی که به مذهب کاتولیک معتقد بودند بهائی شدند. در هندوستان بیش از یک میلیون روستایی هندو به این دین ایمان آوردند. در آسیای جنوب شرقی تعداد بسیاری از بوداییان به آیین بهائی اقبال کردند. در مجموع، منابع معتبر مستقل، دیانت بهائی را از لحاظ گستردگی به عنوان دومین دین جهان، بعد از مسیحیت، ذکر می‌کنند — فقط کلیسای کاتولیک رم است که گسترش بیشتری دارد. امیدواریم با خواندن این کتاب برخی از دلایل مربوط به این واقعیت که دیانت بهائی برای گروه عظیمی از نوع بشر بسیار جذاب است معلوم و واضح گردد.

در این کتاب کوشش نشده است که از نحوهٔ تکامل تاریخی آیین بهائی، و بخصوص ساختار اداری آن، تحلیلی تاریخی ارائه شود. یکی از ویژگی‌های اصلی این آیین رشد و تحوّل سریع آن است. این تحوّل در اثر تعلیم و راهنمایی‌هایی صورت گرفته که توسط بنیان‌گذار آیین بهائی و جانشینان ایشان، ارائه و توصیه شده است. با توجه به حجم اندک این کتاب، تنها کاری که میتوان انجام داد ارائه دادن تصویریست از مرحله‌ای که این دین، در جریان تحوّل و تکامل تدریجی، در حال حاضر به آن رسیده است.

مورژان مؤمن

فصل اوّل

افراد بشر

بسیاری از مردم وقت زیادی را صرف جستجو و پرسش در مورد معنای زندگی خود می‌کنند و **با** خود می‌اندیشند: آیا برای زندگی من هدفی وجود دارد؟ اگر هدفی وجود دارد، چگونه می‌توانم آن را کشف کنم و چگونه می‌توانم به آن هدف برسم؟ چطور می‌توانم به رضایت خاطر و سعادت پایدار دست یابم؟

چگونه می‌توانیم شاد و خوشبخت باشیم؟

در حال حاضر ادعاهای زیادی در خصوص آنچه که میتواند ما را افرادی شاد و خرسند کند، در اطرافمان وجود دارد. غالباً در روزنامه‌ها می‌خوانیم فردی که ادعا می‌کند شخصی معتبر و قابل اعتنا است بیان کرده که اگر چنین کنیم و چنان کنیم، شاد و خوشبخت خواهیم شد. چه بسا که در تلویزیون تبلیغاتی را مشاهده

می‌کنیم که مدّعی است اگر ما برخی محصولات را
بخریم راضی و خشنود خواهیم بود.

بیهودگی تلاش ما برای کسب ثروت

حضرت عبدالبهاء زندگانی پرندگان را به عنوان
نمونه بیهودگی تلاش ما برای کسب ثروت و قدرت
مثال می‌زنند:

" مرغی در بالای کوهی بر شاخه بلندی
آشیانه‌ای بهتر از قصور ملوک لانه نموده، هوا در
نهایت لطافت، آب در نهایت عذوبت، منظر در
غایت حلاوت، ایامی بسر می‌برد و جمیع خرمنهای
آن صحرا ثروت آن مرغ است و این را بدون زحمت
مالک است.

انسان هر قدر ترقّی کند در دنیا به درجه این
مرغ نمی‌رسد. پس معلوم شد که در امور دنیوی هر
قدر انسان بکوشد و خود را هلاک کند فراوانی و
زندگانی یک مرغ کوچکی نیابد. از این واضح و
معلوم شد که انسان بجهت زندگانی این حیات دنیا
خلق نشده است، بلکه انسان بجهت فضائل نامتناهی
و علویت عالم انسانی و تقرّب درگاه الهی و جلوس
بر سریر سلطنت ابدیه خلق شده است."

نمونه‌هایی از مدیران اجرائی مؤسّسات تجاری،
هنرپیشگان سینما، شخصیت‌های ورزشی، و ستاره‌های

موسیقی پاپ را می‌بینیم که به عنوان کسانی معرفی می‌شوند که موفق شده‌اند، به نتیجه نهائی رسیده‌اند، از هر آنچه که جامعه ما عرضه می‌کند برخوردارند، و بنابراین احتمالاً شاد و خرسند هستند. با این حال، ما از همان روزنامه‌ها، مجله‌ها و برنامه‌های تلویزیونی می‌فهمیم که غالباً در تصاویری که از مردم موفق به ما نشان داده می‌شود، تنهایی، نومی‌دی و سرخوردگی آنها را پنهان می‌کنند. قدرت و ثروت به عنوان هدفهایی ارزشمند، به صورت معیار فرد موفق و ارزش مورد قبول جامعه به ما معرفی می‌شود. ولی در عین حال، می‌دانیم کسانی که به این هدفها دست می‌یابند غالباً افرادی هستند که در ارتباط با دیگران مشکل دارند، از لحاظ عاطفی و روحانی فقیر و ضعیف هستند، و بنابراین نمی‌توانند از آنچه که به دست آورده‌اند بنحوی شایسته بهره‌مند شوند.

حضرت بهاءالله در آثار خود اشاره می‌کنند که اگر می‌خواهیم شاد، خوشبخت و خرسند باشیم، باید دقیقاً عکس آنچه که بسیاری از اطرافیان ما انجام‌دادنش را توصیه می‌کنند، انجام دهیم. ایشان بیانی به این مضمون می‌فرمایند: نقدینه پرارزش عمر خود را در خواسته‌های بی‌ارزش و ناشایست نفس خودتان تلف نکنید و تنها برای منافع شخصی خودتان سعی و کوشش ننمایید.^۱ و همچنین در اشاره به این تصوّر غلط

و خیال باطل که ثروت به خودی خود برای خوشبختی و کمال بشری دارای ارزش است بیانی به این مضمون می‌فرمایند: تو طلا را می‌طلبی و من می‌خواهم تو از طلا پاك و منزّه باشی. تو بی‌نیازی خودت را در داشتن آن می‌دانی و من بی‌نیازی تو را در پیراستگی تو از آن می‌شناسم. به جانم سوگند که این آگاهی من است و آن گمان تو. چگونه راه من می‌تواند با روش تو سازگار شود؟^۲ این اعتقاد ما که می‌توانیم با جمع‌آوری ثروت و قدرت، یا با زیاده‌روی در خواسته‌های مادی یا لذت‌های جسمانی به سعادت دست پیدا کنیم، ناشی از این واقعیت است که ما فریب دنیای مادی اطرافمان را خورده‌ایم. این دنیا آنقدر نزدیک و "واقعی" به نظر می‌رسد که فکر می‌کنیم از هر چیزی مهم‌تر است. اما بی‌واسطگی و نزدیکی بسیار و روشنی و وضوح آشکار این دنیا پرده‌ای بر تهی و بی‌ارزش بودنش کشیده است. حضرت بهاءالله در این خصوص می‌فرماید:

دنیا نمایی است بی حقیقت و نیستی است بصورتِ
هستی آراسته. دل به او مبندید ... براستی
می‌گوییم که مثل دنیا مثل سرایست که بصورت
آب نماید و صاحبانِ عطش در طلبش جهدِ بلیغ
نمایند و چون به او رسند بی بهره و نصیب مانند.^۳

در جای دیگر در آثار بهائی، زندگی ما در این جهان به موجی گذرا در سطح دریایی بیکران یا به سایه‌ای ناپایدار و نابود تشبیه شده است.^۴ این دنیا و هر

آنچه که وعده می‌دهد مدّتی کوتاه در اختیار ما خواهد بود. بنابراین، نباید وابستگی و دلبستگی خود را به آنچه که بالاخره از بین می‌رود و موجب یأس و نومیدی می‌گردد، افزایش دهیم:

ایّامِ معدود معدوم گردد و هستیِ موجود مفقود شود. گلشنِ زندگانی را طراوت و لطافت نماند و گلزارِ کامرانی را صفا و شادمانی بگذرد؛ بهارِ حیاتِ مبدّل به خزانِ ممات گردد و سرور و حبورِ قصور تبدیل به ظلامِ دَیْجور در قبور گردد. در این صورت دلبستگی را شاید و شخص دانا تعلّق قلب ننماید.^۵

این ماهیتِ این جهان جسمانی است که آکنده از درد و رنج باشد:

این خاکدان فانی چنین است، مخزنِ آلام و محن است، غفلت است که انسان را نگه می‌دارد، و آلاً هیچ نفسی در این عالم راحت نیست، از ملوک گرفته تا به مملوک برسد. اگر یک جام شیرین دهد در عقب صد جام تلخ دارد. اینست شأنِ این دنیا.^۶

قبل از آن که این مدّت کوتاهی که در این دنیا می‌گذرانیم پایان یابد، باید سعی کنیم خود را تغییر دهیم.^۷ حضرت بهاءالله توصیه فرموده است که پیوند خود را با جاذبه‌های این دنیا بگسلیم و دست از تعقیب اهداف خودپرستی برداریم: "ای بنده من از بندِ مُلک خود

را رهایی بخش و از حبسِ نفسِ خود را آزاد کن؛ وقت را غنیمت
شمر زیرا که این وقت را دیگر نبینی و این زمان را هرگز
نیایی. ۸"

جستجوی روحانی

اگر قرار باشد معرفتی را که به سعادت و رضایت
پایدار منتهی می‌شود بیابیم و درک کنیم، باید در
جستجوی آن باشیم. اما، جستجوی ما نباید در میان
امور و تعلقات مادی و دنیوی باشد که معمولاً به رنج و
اندوه منتهی می‌گردد؛ بلکه طلب ما باید طلبِ روحانی
باشد. حضرت بهاءالله جستجو را به سفری روحانی
تشبیه کرده‌اند و معیار لازم برای حصول موفقیت در این
سفر را توصیف نموده‌اند.

اولین شرط برای توفیق در جستجو، صبر و استقامت
است:

"مسافر در این سفر بی صبر بجائی نرسد و به
مقصود واصل نشود و باید هرگز افسرده نگردد.
اگر صد هزار سال سعی کند و جمال دوست نبیند
پژمرده نشود." ۹

دومین شرط برای حصول موفقیت این است که
شخص فارغ از تعصب و دارای دیدی روشن باشد.
باید آماده باشیم که افکاری را که بسیار بدانها دلبستگی
داریم و عقایدی را که از پیش پذیرفته‌ایم کنار بگذاریم:

و شرط است این عباد را که دل را که منبع خزینه الهیه است از هر نقشی پاک کنند و از تقلید که از اثر آباء و اجداد است اعراض نمایند ... و این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده همه را بنفی "لا" منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه "الاست" واصل شود.^{۱۰}

مجاهد حقیقی در راه جستجو

حضرت بهاءالله در کتاب *ایقان* می فرماید:

ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطانِ قِدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را.... از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید، و صدر را... لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گِل یعنی از جمیع نقوش شَبَحِیه و صُورِ ظَلِیه مقدّس گرداند، بقسمی که آثار حُبّ و بُغض در قلب نمایند که مبدا آن حُبّ او را بجتهی بی دلیل میل دهد و یا بُغض او را از جتهی منع نماید... و باید در کلّ حین توکل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب دربندد و نفّس خود را بر اُحدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صُمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند... و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند.

بقلیل قانع باشد و از طلبِ کثیر فارغ، مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد؛ در اَسْحار به اذکار مشغول شود و بتمام همت و اقتدار در طلبِ آن نگار کوشد؛ غفلت را به نارِ حُبّ و ذکر بسوزاند و از ما سِوای الله چون برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد؛ رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان؛ و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتِ خلق از حق احتراز نجوید؛ و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند؛ و از خاطنان در کمال استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید؛ و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد، زیرا حُسنِ خاتمه مجهول است...

و چون سراجِ طلب مجاهده و ذوق و شوق و عشق و ولّه و جذب و حُبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطرِ احدیه وزید، ظلمتِ ظلالِ شکّ و ریب زائل شود و انوارِ علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارتِ روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صورِ معرفت از نُومِ غفلت بیدار نماید و عنایت و تأییداتِ روح القدسِ صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد، بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع به آیاتِ واضحه آفاقیه و خفیاتِ مستوره انفسیه می‌نماید و بعینِ الله بدیعه در هر ذره بابتی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتبِ عینِ یقین و حقّ یقین و نورِ یقین؛ و در جمیع اشیاء اسرارِ تجلّی وحدانیه و آثار ظهورِ صمدانیه ملاحظه کند.

قسم بخدا که اگر سالکِ سبیلِ هدی و طالبِ معارجِ تقی باین مقام بلند اعلیٰ واصل گردد، رانحه حقّ را از فرسنگهای

بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل چون شمس از ظلّ فرق گذارد... و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد، چنانچه اهل لؤلؤ لؤلؤ را از حجر و انسان ریع را از خریف و حرارت را از برودت؛ و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه به مصر ایقان حضرت منّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از أطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید. (ایقان، صص ۱۴۸ - ۱۵۳)



سومین شرط اشتیاق شدید برای وصول به هدف جستجو است، یعنی شور و شوقی شدید برای رسیدن به مقصود دل و جان. زیرا این سفر ممکن است طولانی و سخت باشد و در زندگی روزمره ما موجبات گوناگونی سبب می شود که در پی گیری مقصود و هدف دچار وقفه و انحرافات شویم که ما را از تعقیب هدف اصلی باز می دارد:

طالب صادق جز وصال مطلوب چیزی نجوید و
حبیب را جز وصال محبوب مقصودی نباشد...
همتّی باید تا در طلبش کوشیم و جهدی باید تا از

شهد وصالش نوشیم؛ اگر از این جام نوش کنیم
عالمی فراموش کنیم.
و سالک در این سفر بر هر خاکی جالس شود و در
هر بلادی ساکن گردد از هر وجهی طلب جمال
دوست کند و در هر دیار طلب یار نماید با هر
جمعی مجتمع شود و با هر سری همسری نماید که
شاید در سری سرّ محبوب بیند و یا از صورتی
جمال محبوب مشاهده کند.^{۱۱}



وادی معرفت

حکایت کنند عاشقی سالها در هجر معشوقش جان می‌بخت
و در آتش فراقش می‌گذاخت، از غلبه عشق صدرش از صبر
خالی ماند و جسمش از روح بیزاری جُست و زندگی در فراق را
از نفاق می‌شمرد و از آفاق بغایت در احتراق بود؛ چه روزها که
از هجرش راحت نجُسته و بسا شبها که از دردش نخفته؛ از ضعف
بدن چون آهی گشته و از درد دل چون وای شده؛ بیک شربه
وصلش هزار جان رایگان می‌داد و میسر نمی‌شد. طیبیان از
علاجش درماندند و مؤانسان از اُنسش دوری جستند؛ بلی مریض
عشق را طبیب چاره نداند مگر عنایت حبیب دستش گیرد. باری
عاقبت شجر رجایش ثمر یأس بخشید و نارِ امیدش بیفُرد؛ تا آن
که شبی از جان بیزار شد و از خانه بیزار رفت؛ ناگاه او را عسّی
تعاقب نمود. او از پیش تازان و عسّی از پی دوان تا آن که عسّیها
جمع شدند و از هر طرف راه فرار بر آن بی‌قرار بستند و آن فقیر
از دل می‌نالید و به اطراف می‌دوید و با خود می‌گفت این عسّی
عزرائیل من است که به این تعجیل در طلب من است و یا شداد

بلادست که در کین عباد است. آن خسته تیر عشق به پا دوان بود و به دل نالان تا به دیوار باغی رسید و به هزار زحمت و محنت بالای دیوار رفت؛ دیواری بغایت بلند دید، از جان گذشت و خود را در باغ انداخت؛ دید معشوقش در دست چراغی دارد و تفحص انگشتی می نماید که از او گم شده بود. چون آن عاشق دلداده معشوق دل برده را دید آهی برکشید و دست بدعا برداشت که ای خدا این عس را عزّت ده و دولت بخش و باقی دار که این عسس جبرئیل بود که دلیل این علیل گشت، یا اسرافیل بود که حیات بخش این ذلیل شد؛ و آنچه گفت فی الحقیقه درست بود؛ زیرا ملاحظه شد که این ظلم منکر عسس چقدر عدلها در سر داشت و چه رحمتها در پرده پنهان نموده بود؛ به یک قهر، تشنه صحرای عشق را به بحر معشوق واصل نمود و ظلمت فراق را به نور وصال روشن فرمود؛ بعیدی را به بستان قرب جای داد و علیلی را به طیب قلب راه نمود.

حال، آن عاشق اگر آخرین بود در اول بر عسس رحمت می نمود و دعایش می گفت و آن ظلم را عدل می دید. چون از آخر محجوب بود در اول ناله آغاز نمود و بشکایت زبان گشود. ولکن مسافران حدیقه عرفان، چون آخر را در اول بینند، لهذا در جنگ، صلح و در قهر، آشتی ملاحظه کنند. (هفت وادی، آثار قلم

اعلی ج ۳، ۱۰۷-۱۰۴)



اولین قدم ما در این راه این است که از تمام شیفتگی ها و جذابیتهای این جهان مادی دل بگیریم. دلبستگی ما به این جاذبه های دنیای مادی است که

چشم ما را به روی واقعیت روحانی می‌بندد و ما را از ترقیّات روحانی باز می‌دارد. باید بکوشیم تا خود را از آن خلاص سازیم. توصیه ایست از بهاءالله به این مضمون که: خود را از دنیا و ثروت آن رهایی بخشید؛ مبادا به سوی آن میل نمایید، چه که شما را به پیروی از آرزوهای نفسانی ترغیب می‌کند و از راه راست باز می‌دارد.^{۱۲} همچنین متذکر شده اند که تمام آنچه که در این دنیا در اختیار داریم و به آن افتخار می‌کنیم، گذرا و فانی است. (مضمون بیان بهاءالله در کتاب اقدس)^{۱۳} حضرت بهاءالله توصیه مینماید، "به جمال فانی از جمال باقی مگذرید و به خاکدان ترابی دل مبندید."^{۱۴} تنها به جاذبه‌های مادی این جهان نیست که ما دل می‌بندیم. بهاءالله از ما دعوت می‌کند که "اصنام ظنون و اوهام"^{۱۵} را بشکنیم.

از معشوق روحانی چون برق گذشته‌اید و به خیال
شیطانی دل محکم بسته‌اید؛ ساجد خیالید و اسم
آن را حق گذاشته‌اید و ناظر خارید و نام آن را
گل گذارده‌اید. نه نفس فارغی از شما برآمد و نه
نسیم انقطاعی از ریاض قلوبتان وزید. نصایح
مشفقانه محبوب را به باد داده‌اید و از صفحه دل
محو نموده‌اید و چون بهائم در سبزه‌زار شهوت و
أمل تعیش می‌نمائید.^{۱۶}

اما، جریان انقطاع ما از دلبستگی‌های این جهان
بسیار دردناک و دشوار است. از این رو است که بهاءالله

اندرز داده که اگر قلوب ما مجذوبِ عشق به عالم روحانی باشد، انیس و همراه ما در سفر روحانی، درد است. اما از این درد باید استقبال کرد، چه که نتیجه آن سرور و رضایت خواهد بود:

عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که
عالم برافرازد ویران سازد... صد هزار مظلومان در
کمندش بسته و صد هزار عارفان به تیرش خسته.
هر سرخی که در عالم بینی از قهرش دان و هر
زردی که در رخسار بینی از زهرش شمر؛ جز فنا
دوائی نبخشد و جز در وادی عدم قدم نگذارد.
ولکن زهرش در کام عاشق از شهد خوشتر و
فنایش در نظر طالب از صد هزار بقا محبوب‌تر
است.^{۱۷}

بهاءالله توضیح می‌دهد که این درد پرده‌های وهم و خیال را، که موجب وابستگی ما به این دنیا و دوری از عالم روحانی است، بسوزاند.^{۱۸} وقتی که این حجاب از پیش چشم ما برداشته شد، جهان را با دیدی متفاوت می‌بینیم؛ در رویدادهای زندگی خود و هر آنچه که در اطراف ما است، معانی متفاوتی کشف می‌کنیم:

چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود به راز
مشغول گردد؛ در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب
مجاز در بندد... جنگ را صلح بیند و در فنا معانی
بقا درک نماید... در ظلم عدل بیند و در عدل
فضل مشاهده کند، در جهل علمها مستور بیند و در

علمها صد هزار حکمتها آشکار و هویدا ادراک
نماید؛ و قفس تن و هوی^۱ بشکند و به نفس اهل بقا
اُنس گیرد اگر ظلمی بیند صبر نماید و اگر قهر
بیند مهر آرد.^{۱۹}

ما چه هستیم و هدف ما کدام است؟

دلیل وجود ما روی این کره زمین چیست؟ مقصود
از زندگی ما در این دنیا کدام است؟ در طول قرن‌ها، این
سؤالات زمینه تفکر و تعمق بسیاری از فلاسفه و نیز
رهبران دینی بوده است. اما برای این که ببینیم دیدگاه
دین بهائی در این خصوص چیست، ابتدا باید تعالیم
بهائی را در خصوص ماهیت حقیقی انسان مورد بررسی
قرار دهیم.

معمول چنان است که دانشمندان و فلاسفه تأکید
می‌کنند که ما، افراد بشر، چقدر به عالم حیوان نزدیک
هستیم. بسیاری از ویژگی‌های ما انسان‌ها را در میان
حیوانات، بخصوص میمون‌ها، می‌توان یافت. اما در آثار
بنیان‌گذار آیین بهائی بیان شده که نوع بشر از لحاظ
روحانی با حیوانات متفاوت است. بنا بر بیان بهاءالله،
در عین حال که هر آنچه در عالم آفرینش است بسهم
خود قادر به منعکس ساختن پاره‌ای از صفات الهیست،
فقط افراد بشر دارای قابلیت متجلی ساختن تمام آن
صفاتند:

زیرا کینونت و حقیقت هر شیئی را به اسمی از
اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق
فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و
مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل
عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود.^{۲۰}

بنابراین، مقصود ما از زندگی عبارت از توسعه و
پرورش این استعداد بالقوه و نشان دادن صفات
آفریدگار در اعمال و رفتار خودمان است؛ هدف ما
وصول به فضائل عالیّه انسانی در اثر نزول عطایای الهی
است (مضمون بیان عبدالبهاء).^{۲۱}

پس، در زمان زندگانی در این دنیا، باید تا آن
اندازه‌ای که ممکن است صفات رحمانی را کسب کنیم
و به درجهٔ کمال برسانیم. انسان دو جنبه دارد؛ جنبهٔ
سطحی زندگی که به امور مادی و حیوانی زندگی
مربوط می‌شود، و جنبهٔ عالی که جنبه معنوی آن است.
جنبهٔ دوم که جنبهٔ عالی و برتر است ما را انسان واقعی
می‌سازد.

عبدالبهاء توصیه می‌نماید که باید پیوسته تلاش کنیم تا
موفق شویم که جنبهٔ برتر ما بر طبیعت پست ما غلبه کند:
"پس اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای
شیطانیّه که عین نقص است، غالب شود اشرف موجودات است؛ اما
اگر قوای شیطانیّه بر قوای رحمانیه غالب شود، انسان اسفل
موجودات گردد.^{۲۲}"

چه باید بشویم؟

این صفات و فضائل چه هستند که برای این که واقعاً انسان شویم و رضایت و سعادت پایدار بیابیم باید آنها را کسب کنیم؟ تعداد آنها زیاد است، و چون نمی‌توانیم تمام آنها را در اینجا مورد بحث قرار دهیم، معدودی از مهم‌ترین آنها را به اختصار مرور می‌کنیم.

عدالت

بهاءالله بسیار تأکید می‌کند که عدالت را به صورت یکی از منش‌ها و خصوصیات انسانی در خود پرورش دهیم و قابلیت و توانایی ما برای رعایت انصاف و عدالت در سنجیدن اوضاع و در رفتارمان با دیگران را "اول انسانیت"^{۲۳} می‌خواند، زیرا "جميع امور منوط به آن"^{۲۴} است. چون جوهر هر آنچه برای تو ذکر کردیم همانا انصاف است و هر فرد باید خود را از بند اوهام و تقلید آزاد سازد و در مظاهر آفرینش بدون حب و بغض جستجو کند و جميع امور را با دیده تیز بین مشاهده نماید (ترجمه به مضمون).^{۲۵} و در بیان دیگری به این مضمون تأکید نموده که بهترین رفتار نزد من رعایت کردن عدل و انصاف است،^{۲۶} زیرا: بواسطه آن موفق می‌شوی که همه چیز را با چشم خود ببینی نه چشم دیگران، و آنچه میدانی حاصل شناسائی خودت باشد نه معرفت دیگران در این باره نیک بیندیش که چسان به

نیکوترین وجه باید عمل کنی. بدان که این عطیه من برای تو و عنایت من به تو است. آن را همیشه در نظر داشته باش.^{۲۷}

عدالت از جمله رعایت انصاف است که در رفتار نسبت به دیگران یعنی برای غیر خود همان اختیار شود که برای خود خواسته می شود،^{۲۸} و باید که "اجر احدی را انکار ننمایند"^{۲۹} و حقوق دیگران را بیش از حقوق خود ملاحظه داشته باشند.^{۳۰}

محبت

نوع بشر استعداد زیادی در محبت ورزیدن دارد. بنا بر بیان عبدالبهاء "در عالم جسمانی وسائط و روابط محبت مشهود است... از جمله وسائط محبت در عالم مادی ارتباط عائله ایست... روابط وطنی است... روابط جنسی [نژادی] است... روابط اتحاد و وحدت منافعت... وحدت سیاسی است..."^{۳۱} و هشدار می دهد که تأثیر و دوام این روابط مادی برای ابراز محبت محدود است و در واقع ممکن است به نفرت منجر شود:

ارتباط عائله... و این معلومست که محدود است ... چه بسیار در یک عائله نهایت بغض و عداوت حصول یافته... از جمله روابط وطنی است ... شاید بین ابناء وطن نهایت بغض و عداوت حاصل شود... روابط جنسی [نژادی]... هم محدود است

احتمال دارد در میان جنس [نژاد] عداوت واقع شود... وحدت سیاسیست که سبب الفت و محبت می شود آنهم یک وقتی است که وحدت سیاسی به هم می خورد. پس معلوم و محقق شد روابط مادیّه از برای الفت بین بشر کافی نیست.^{۳۲}

محبت واقعی، یعنی محبت معنوی، که شایسته است نفوس انسانی خواستار ابراز چنان محبتی باشند، باید نامحدود و عمومی باشد:

محبت نامحدود است، لایتنهای است، بیکران است.
وسائط مادی محدودند، مقیدند، متناهی اند، شما نمی توانید با وسائط محدود محبت نامحدود ابراز نمایید. محبت کامل مستلزم وسیله کامل است، مستلزم ایثار است، باید کاملاً فارغ از هر قید و بندی باشد... محبت عظیم نسبت به عالم انسانی را هیچیک از این قیود ناقص و ناتمام مقید نسازد؛ این عشق کامل است، عشق تمام است، نسبت به تمام نوع بشر است، و شبهه ای نیست که بقوه روح القدس حاصل می شود. هیچ قوه عنصری نمی تواند روابط محبت عمومی را محکم و متین نماید.^{۳۳}

محبت با، چندین صفت دیگر ارتباط نزدیک دارد که مورد مدح و ستایش بهاءالله قرار گرفته و باید بر روابط ما با دیگران حاکم باشد. از جمله این صفات

مهربانی، دوستی، شفقت، احسان، تحمل و بردباری، و سخاوت است. در خصوص این صفات بیانات بسیاری در آثار بهاءالله و عبدالبهاء موجود است:

ای اهل عالم با جمیع اهل عالم بروح و
ریحان معاشرت نمائید.^{۳۴}

همیشه به این فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و
محبت و رعایتی، و مودت و اعانتی به نفسی
نمایند، دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند، جمیع
مَنْ عَلَى الارض را دوست انگارند، و اغیار را یار
دانند و بیگانه را آشنا شمرند و به قیدی مقید
نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند.^{۳۵}

باید یاران کلّ در جزئی و کلی امور مواظبت
نمایند... در حسن معاشرت و اعتدال حرکت و
حرمت و رعایت یکدیگر و مرحمت و عنایت با
سائر طوائف کوشند و صبر و تحمل نمایند.^{۳۶}

امانت و صداقت

امانت اساس کلّ حیات اجتماعی انسان است و در
آثار بهاءالله حائز اهمیت زیادی است زیرا "قوام هر
امری از امور به او منوط بوده و هست."^{۳۷} و به عنوان
دری به سوی امنیت و اطمینان خاطر برای جمیع
ساکنین زمین^{۳۸} و باب اعظم... از برای راحت و

اطمینان خلق^{۳۹} توصیف شده "السَّبَبُ الأعظم لثروة العالم"^{۴۰}

به گفتهٔ عبدالبهاء: "صدق و راستی اساس جميع فضائل انسانی است."^{۴۱} این بدان علت است که امانت همراه با عدل و انصاف، ما را از خودفریبی حفظ می‌کند و قادر می‌سازد تا پیشرفت روحانی خود را بسنجیم؛ مانع ریا و دورویی می‌شود. بهاءالله نکته‌ای را تأکید نموده که مضمون آن به فارسی اینست: ای مردم، زبان خود را به راستی بیارایید و خویشتن را به امانت زینت بخشید. ای مردم، مبادا در کاری خیانت نمایید.^{۴۲} بهاءالله صداقت و درستی را تعلیم می‌دهد به این علت که پیروان او مطابق با آرمانهای متعالی که به آن معترف هستند، عمل نمایند. (در صفحات بعد به بخش اعمال نه اقوال توجه نمایید.)

تقدیس و تنزیه

تعالیم بهائی آن نوع زندگی را که بر مبنای خودمحوری و لذت‌جویی باشد تقبیح میکنند زیرا به سعادت بشری منجر نمی‌شود.

در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفاش
ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل
راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه

کوشند... روز بجان در تلاش معاشند و شب در

تزئین اسباب فراش.^{۴۳}

پاکی لغتی نیست که در جهان امروز چندان متداول و رایج باشد. پاکی اخلاق و رفتار برای کسی که در ترقی معنوی می‌کوشد به مفهوم رهایی بخشیدن خود از خودخواهی و نفع شخصی، از فساد و تباهی رایج در جهان امروزی، و از غرایز پست مانند حسادت، بدخواهی، غرور، شهوت، ریا و نفرت است. اما هدفش آن نیست که به خشکه مقدسی متکبرانه واصل شود یا زاهد مآب گردد؛ ریاضت شدید نیز مطلوب تلقی نمی‌شود:

باید در نظر داشت که حفظ حدود و موازین عالیه اخلاقی و پرهیز از مکاره و مناهیه که از قبل بدان اشاره شد به هیچ وجه با اصل عزلت و انزوا و زیاده‌روی در ترک مزایای زندگانی در این دنیا به نحو منافی با عقل سلیم قابل قیاس نیست. معیاری که بنیان‌گذار آیین بهائی در این مقام مقرر و بدان امر و دلالت فرموده مستلزم آن نیست که افراد بشر به نحوی از أنحاء از نعمت‌های الهی محروم و از حقوق مشروع انسانی ممنوع و بی‌نصیب گردند.^{۴۴}

قدم برداشتن و پیش رفتن در راه رعایت طهارت و پاکی، ما را از خواسته‌های مداوم طبیعت پست‌ترمان رهایی می‌بخشد. چون این خواسته‌ها را نمی‌توان به

تمامی برآورده کرد، پیش رفتن در راه پاکی و طهارت
 در واقع به آزادی و رضایت خاطر منتهی می شود:
 پس با دل پاک و قلب طاهر و صدر مقدس و
 خاطر منزّه در ایام عمر خود که اقل از آنی
 محسوبست فارغ باش تا بفراغت از این جسد فانی
 به فردوس معانی راجع شوی و در ملکوت باقی
 مقرّ یابی.^{۴۵}

تقدیس و تنزیه

این تقدیس و تنزیه با شئون و مقتضیات آن از عفت و
 عصمت و پاکی و طهارت و اصالت و نجابت مستلزم حفظ اعتدال
 در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و
 کلمات و تفریحات و پرداختن به اشتغالات هنری و ادبی است.
 همچنین توجه و مراقبت تام در احتراز از مشتهیات نفسانی و ترک
 اهواء و تمایلات سخیف و عادات و تفریحات رذیله و بیهوده
 است... و به هیچ وجه با اصول و موازین سینه و شئون و آداب
 ناپسند عصر منحط و رو به زوال کنونی موافقت ندارد بلکه با ارائه
 طریق و اقامه برهان و دلیل، بطلان این افکار و سخاوت این اذکار
 و مضار و مفسدت اینگونه آلودگی ها را عملاً مکشوف... می
 سازد. (ظهور عدل الهی، صص ۶۴-۶۳)

عَفَّت و عصمت، پاکدامنی و تقدیس در روابط جنسی است. ولکن باید توجه داشت که با زاهد‌مآبی یا سرکوب تمایلات جنسی اشتباه نشود. بلکه عَفَّت به معنای تصدیق و تأیید این واقعیت است که غریزه جنسی قوی است و مستلزم کفّ نفس آگاهانه می‌باشد:

امر بهائی ارزش غریزه و سائقه جنسی را تصدیق می‌کند، اما ظهور و بروز غیرمشروع و نامناسب آن را به صورت عشق آزاد، ازدواج مشروط و غیره مردود می‌شمارد. جمیع این‌گونه روابط را برای انسان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند قطعاً مضرّ تلقی می‌کند. استفاده صحیح از غریزه جنسی حقّ طبیعی هر فردی است، و دقیقاً به همین دلیل است که مؤسسه ازدواج تأسیس شده است. بهائیان معتقد به سرکوب سائقه جنسی نیستند بلکه به تنظیم و کنترل آن اعتقاد دارند.^{۴۶}

این کنترل و کفّ نفس در حدّ کمال مطلوب نه تنها در اعمال، بلکه در افکار نیز باید رعایت شود. مضمون بیان بهاءالله این است:

اگر زیباترین زنان با بهترین زینت‌ها از برابر آنها عبور کنند، هرگز دیده شهوت به او نندوزند. چنین کسانی از عَفَّت تامّ و پاکدامنی تمام آفریده شده‌اند.^{۴۷}

اُعمال نه اُقوال

آثار بهائی تأکید دارد که حاصل کوششهای ما در کسب کمالات معنوی باید در اخلاق و اعمال ما مشاهده شود. بهاءالله از پیروان خود میخواهد که اعمال را منطبق با اقوال سازند: "بأعمال خود را بیارایید نه بأقوال".^{۴۸} هر کس به آسانی می‌تواند کلمات پرهیزگاران به زبان راند و شعارهای زُهدفروشان به بر لسان جاری سازد. اما به فرموده بهاءالله جوهر ایمان کم گفتن و بسیار عمل کردن است.^{۴۹} اخلاق و اعمال انسان است که مشخص می‌سازد آیا او واقعاً بر صراط روحانی قدم گذاشته و پیش می‌رود:

لا زال هدایت بأقوال بوده و این زمان بأفعال
گشته یعنی باید جمیع أفعالِ قُدسی از هیکل
انسانی ظاهر شود چه که در اُقوال کلّ شریکند
ولکن أفعالِ پاک و مقدّس مخصوص دوستانِ ما
است. پس بجان سعی نمایید تا بأفعال از جمیع
ناس ممتاز شوید.^{۵۰}

همانطور که قبلاً گفته شد، این تعالیم بهائی را نباید دلیل حمایت از انزوا، ریاضت و یا خشکه مقدّسی انعطاف ناپذیر تلقی کرد. روایت شده که بهاءالله و عبدالبهاء هر دو از خنده و مزاح لذّت می‌بردند. بهاءالله حتّی توضیح داده که ما می‌توانیم از لذّات این دنیا بهره‌مند شویم اما مشروط بر این که اجازه ندهیم آنها

مانعی بین ما و جستجوی ما در یافتن حیات روحانی و زندگی معنوی ایجاد کنند.

راهنمایی بهاءالله به این مضمون است که شخصی که هیچ چیز نتواند او را از توجه به خداوند باز دارد، اگر خود را به زیورها و زینتهای دنیا و هر آنچه در آن آفریده شده است، بیاراید هیچ ضرری از برای او ندارد، چه که خداوند تمام آنچه که در آسمانها و زمین است از برای بندگان مؤمن خود خلق کرده است. ای مردم هر آنچه را که خداوند برای شما حلال کرده است بخورید و خود را از نعمتهای شگفت انگیز خداوند محروم مسازید.^{۵۱}



صفات و فضائل اخلاقی

كُنْ فِي النِّعْمَةِ مُنْفَقاً و فِي فَقْدِهَا شَاكِراً و فِي
الْحَقِّقِ امِيناً و فِي الْوَجْهِ طَلْقاً و لِلْفُقَرَاءِ كَنْزاً و
لِلْاَغْنِيَاءِ نَاصِحاً و لِلْمُنَادِي مَجِيباً و فِي الْوَعْدِ وَفِيّاً
و فِي الْاُمُورِ مُنْصَفاً و فِي الْجَمْعِ صَامِتاً و فِي
الْقَضَاءِ عَادِلاً و لِلْاِنْسَانِ خَاضِعاً و فِي الظُّلْمَةِ
سَرِاجاً و لِلْمَهْمُومِ فَرَجاً و لِلظُّلْمَانِ بَحْراً و لِلْمَكْرُوبِ
مُلْجِئاً و لِلْمَظْلُومِ نَاصِراً و عَضْداً و ظَهْراً و فِي
الْاَعْمَالِ مَتَّقِياً و لِلْغَرِيبِ وَطْناً و لِلْمَرِيضِ شِفَاءً و
لِلْمُسْتَجِيرِ حَصْناً و لِلضَّرِيرِ بَصِيراً و لِمَنْ ضَلَّ صِرَاطاً
و لَوَجْهِ الصَّدَقِ جَمالاً و لِهَيْكَلِ الْاِمَانَةِ طَرِيزاً و
لِبَيْتِ الْاِخْلَاقِ عَرْشاً و لَجَسَدِ الْعَالَمِ رُوحاً و لَجُنُودِ
الْعَدْلِ رَايَةً و لَافَقِ الْخَيْرِ نُوراً و لِلْاَرْضِ الطَّيِّبَةِ
رِذَاذاً و لِبَحْرِ الْعِلْمِ فُلْكَاً و لِسَمَاءِ الْكَرَمِ نَجْماً و

لرأس الحكمة اكليلاً و لجبين الدهر بياضاً و لشجر

الخشوع ثمراً. (بهاء الله، در صفحات 17 و 18 آثار قلم

اعلی ج ۲)

در این بیان توصیه شده است که
 در توانگری بخشنده و در تنگدستی شکرگزار باش.
 در حفظ حقوق دیگران امین و با آنان خوش برخورد باش.
 برای فقرا همچون گنج و برای توانگران پندآموز باش.
 به فریاد نیازمندان برس و به وعده‌های وفادار باش.
 در جمع خاموش، و در دادرسی دادگر و برای تشنگان چون دریای
 آب باش.
 در برابر دیگران فروتن و در تاریکی روشنی‌بخش باش.
 غمها را بزدا و ستمدیدگان را پشت و پناه باش.
 در اعمال و رفتار پرهیزکار و غریبان را وطن مألوف و بیماران را
 درمان باش.
 پناهجویان را پناهگاه و نایبانیان را چشم‌بنا و گم‌گشتگان را راهنما
 باش.
 زیور صداقت و زینت درستکاری و بارگاه نیک‌رفتاری باش.
 برای جسم جهان روح و روان، و برای سپاه دادگری درفشی
 افراشته و در افق نیکوکاری ستاره‌ای درخشنده باش.
 برای زمین پاک، قطرات باران و بر دریای علم و دانش، سفینه‌ای
 روان و در آسمان بخشش، ستاره‌ای فروزان باش.
 بر سر حکمت و معرفت همچون تاج و بر جبین روزگار نوری
 درخشان و بر درخت فروتنی و افتادگی میوه‌ای خوش‌گوار
 باش.



خدمت

از صفات مهم انسانی تمایل و توانایی به خدمت به دیگران است. این صفت نفوسی را که واقعاً مایل به ارتقاء ویژگی‌های روحانی و انسانی خود هستند از دیگران متمایز می‌سازد. حضرت بهاءالله خدمت به دیگران را صفت و خصیصه انسان واقعی دانسته است: "امروز انسان کسی است که به خدمتِ جمیعِ مَنْ عَلَی الارض قیام نماید."^{۵۲}

بخشی از خدمت ما کار است که برای امرار معاش به آن مشغول می‌شویم. در بیانی جمیع پیروان آیین بهائی موظف شده‌اند که به کار و حرفه مفیدی مشغول شوند و مقام کار مولد و مفید هم سطح عبادت محسوب شده است. مضمون آن بیان چنین است: بر همه شما واجب شده است که به کاری، اعم از صنعت و کسب یا امثال آن، مشغول شوید. ما اشتغال شما به کار را در رتبه عبادت خداوند قرار دادیم... وقت خود را به بطالت و تنبلی تلف نکنید و به آنچه که خود شما و دیگران از آن بهره‌مند می‌شوند مشغول شوید.^{۵۳}

چگونه می‌توان به این اهداف واصل شد؟

برخی ممکن است سؤال کنند که آیا این اهدافی که بهاءالله تعیین کرده بیش از حدّ عالی نیست، و آیا بهائیان در تلاش برای رسیدن به آنها بیش از حدّ

آرمان‌گرا نیستند. دیگران ممکن است مدّعی شوند
طریقی که بهاء‌الله توصیف نموده، برای اکثریت مردم
نحوهٔ زندگی بسیار شاقّ، سنگین و ناگواری است.

برای چنین اعتراضاتی هیچ جواب اندیشمندانه‌ای
نمی‌تواند وجود داشته باشد. تنها با کسب تجربهٔ ناشی
از تلاش برای زندگی کردن منطبق با این تعالیم است که
می‌توانیم دریابیم آیا این اعتراضات پایه و اساسی دارد
یا نه. بهاء‌الله در خصوص لزوم ورود به این مرحلهٔ
تجربی و درک این نحوهٔ زندگی و ترجیح آن بر کنار
کشیدن و به نظاره پرداختن این مثال را ذکر کرده: حکایت
آورده‌اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز
گشتند تا رسیدند به شاطی بحر العظمه. عارف بی تأمل توسّل
فرموده و بر آب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته
میهوت ماند. بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی. گفت ای
برادر چکنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بُود. گفت آنچه
از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن
مالک حمل فرموده بریز و از آب بگذر.^{۵۴}

خدمت به دیگران

داستان زیر در مورد لوا گتسینگر، از بهائیان آمریکایی که در
عکّا با عبدالبهاء ملاقات کرد، نقل شده است:
روزی لوا در حضور عبدالبهاء بود که به او گفتند چون
اشتغالاتشان بسیار است، لوا از طرف ایشان به ملاقات یکی از

دوستانشان که بسیار بیمار و فقیر است برود. ایشان میل داشتند لوا به منزل آن شخص برود، برایش غذا ببرد و مانند عبدالبهاء از او مراقبت کند. به او راهنمایی کردند که در کجا او را بیابد و لوا در کمال سرور، و مفتخر از این که عبدالبهاء مأموریتی به او رجوع فرموده، عزیمت کرد.

اما طولی نکشید که بازگشت و گفت: "مولای من، حتماً نمی دانید به چه جای وحشتناکی مرا فرستاده‌اید. از بوی وحشتناکش، اطاقهای کثیفش، حقارت آن مرد و خانه‌اش داشتم از حال می‌رفتم. فرار کردم که مبادا به مرض طاقت فرسایی مبتلا شوم."

عبدالبهاء با نگاهی غمزده و اخم‌آلود به او نگریستند و گفتند، "اگر می‌خواهی خدا را خدمت کنی، ممنوعان را خدمت کن، چه که صورت و مثال پروردگار را در آنها خواهی یافت." به او امر کردند "به خانهٔ آن مرد باز گرد. اگر کثیف است، تمیزش نما؛ اگر این برادرت آلوده است، حمامش کن؛ اگر گرسنه است غذایش بده. تا وقتی این کار را انجام نداده‌ای، مراجعت نکن." خودشان بارها این کار را برای او انجام داده بودند، آیا او نمی‌توانست یک مرتبه انجام دهد؟ (اقتباس از کتاب درگه دوست)

بهاءالله از افراد بشر انتظار ندارد که از ابتدا کامل باشند. فقط باید اولین قدم را برداریم و سپس اندک اندک پیش برویم. این راه طولانی، سخت و باریک است، و بهاءالله تأکید نموده که صبر و استقامت لازم

است و البته رنج و درد هم تا حدّی اجتناب‌ناپذیر است. (به صفحات ۱۰ و ۱۴ توجه کنید.) امّا، بهاء‌الله برای نفوسی که در این سبیل قدم بردارند، هدایت و حمایت از عالم روحانی را وعده داده. بخشی از این هدایت و حمایت از اقدام به برخی امور روحانی مانند دعا و مناجات ناشی می‌شود (به فصل ششم توجه نمایید.) اگر ما در حالی که اندیشهٔ خود را بر عالم روحانی متوجه و متمرکز ساخته‌ایم زندگی کنیم، در این صورت مصیبت‌ها و مشکلاتی که تجربه می‌کنیم بر ما تأثیر نخواهد گذاشت زیرا رضایت و سروری بنیادی در ما وجود دارد:

حزن انسان، کدورت انسان از مادیاتست. یأس و نومیدی از نتایج عالم طبیعت است. پس واضح و مشهود شد که حزن انسان و نکبت انسان و نحوست انسان و ذلت انسان همه از مادیاتست. امّا از احساسات روحانیه هیچ ضرر و زیانی و غصّه و غمی از برای انسان حاصل نمی‌شود... وقتی که از مادیات نهایت تنگدلی حاصل گردد انسان توجه به روحانیات می‌کند زائل می‌شود.^{۵۵}

طلب آزادی

یکی از مسائلی که در این قرن همیشه وجود داشته

آزادی حقیقی

عبدالبهاء بیشتر ایام اولیهٔ زندگی خود را در کنار پدر، حضرت بهاءالله، در زندان و تبعید گذراند. وقتی که به ایشان گفتند که چقدر از آزادی ایشان خوشحال هستند، جواب دادند:

"آزادی مربوط به مکان نیست بلکه به وضعیت و شرایط ارتباط دارد. من در زندان سرور بودم زیرا آن روزها در سیل خدمت سپری شد. در نظر من زندان آزادی بود و بلایا سبب آرامش و راحتی. موت زندگی بود و ذلت موجب عزت. بنابراین در تمام مدت زندان در وجد و سرور بودم.

وقتی کسی از حبس نفس رهایی یابد این آزادی واقعی است! چه که نفس بزرگترین زندان است.

وقتی که این رهایی حاصل شود ابداً نمی توان شخص را محبوس ساخت. اگر فردی پستی و بلندی های شدید و حاد را، نه با تسلیم همراه با اکراه، بلکه با رضایت همراه با سرور و نشاط، نپذیرد نمی تواند به این آزادی دست یابد. (ترجمهٔ کلمات منسوب به حضرت عبدالبهاء در کتاب شاهراه منتخب، اثر خانم بلامفیلد، صفحه ۱۶۶)

تمایل شدید افراد به آزادی جهت بیان افکار و عقاید و نیز تکامل و پیشرفت شخصی بوده است. این تمایل تا اندازه ای عکس العملی طبیعی در مقابل ظلم و ستم سیاسی، اجتماعی و فکری بوده که اکثریت عالم

انسانی، در گذشته، از گروه معدود برگزیدگان تحمّل کرده و از آن رنج برده‌اند-- و در بسیاری از نقاط عالم هنوز در رنج و عذاب هستند.

بهاءالله به ما تعلیم می‌دهد که آزادی حقیقی روح براینوع بشر ناشی از آزادی از اسارت طبیعت حیوانی است. البته، ما نمی‌توانیم نیازهای جنبه حیوانی طبیعت خود را مانند نیاز به غذا، گرما، خانه و آشیانه و امثال آن ندیده بگیریم. اما اگر پیوسته کوشش کنیم این نیازها را برآورده سازیم و اگر اجازه دهیم این جنبه از وجود ما بر اعمال و رفتار ما چیره شود در این صورت موجودی نظیر حیوان خواهیم بود. مسلماً در برخی موارد حتی از حیوان پست‌تر خواهیم بود زیرا، برخلاف حیوانات، انسان میتواند به اختیار خود از زندگی‌اش بهره‌ای به مراتب بیشتر ببرد. با این همه، ما در اطراف خودمان نفوس بسیاری را می‌بینیم که جز صرف وقت در فعالیت‌هایی که هدف آنها ارضاء این احتیاجات حیوانی است کار دیگری انجام نمی‌دهند. ممکن است به نظرشان بیاید که به این طریق به شادی و خوشبختی دست خواهند یافت. اما، در واقع آنها در حال تغذیه و پرورش آن جنبه از وجود خود هستند که به غرور، تکبر، جاه‌طلبی، حرص و شهوات نفسانی منتهی می‌شود. این جنبه حیوانی وجود، هرگز سیر نمی‌شود. هر قدر انسان از اموال دنیا در اختیار داشته باشد، هرگز راضی

نمی‌شود و همیشه مشتاق است که بیش از پیش مالک گردد.

طبق تعالیم آیین بهائی، اگر ما فقط به تأمین نیازهای حیوانی خود بپردازیم سبب می‌شویم که جنبه دیگر وجود ما، یعنی روح انسان، ارضاء نگردد و نیازهایش تأمین نشود. بنابراین، چنان طرز رفتار هیچگاه نمی‌تواند طریق مناسبی برای حصول رضایت و وصول به سعادت باشد، مسیری که ما را به سوی حصول رضایت خاطر و رستگاری رهبری می‌کند را فقط می‌توان با پرورش و تأمین نیازهای طبیعت روحانی بدست آورد. لازمه انسان واقعی شدن، کوشش در کسب تدریجی صفاتی است که نفوس بشری را از حیوانات متمایز می‌سازد.

سلامت جسمانی و روحانی

تعالیم بهائی به افراد بشر، هم از لحاظ ماهیت روحانی و هم از لحاظ کیفیت جسمانی ناظر است. بنابراین سلامت تنها در صورتی حاصل می‌شود که رفاه و تعادل در هر دو جنبه روحانی و جسمانی زندگی شخص، وجود داشته باشد. ما می‌توانیم با قدم برداشتن در طریق روحانی که در بالا توصیف شد از سلامت روانی برخوردار گردیم. اگر به مرحله‌ای که قبلاً به آن اشاره شد، یعنی به مرحله‌ای که به رضایت و

سرور پایدار دست پیدا می‌کنیم، برسیم بدیهی است تأثیرات مثبتی بر سلامت روانی و جسمانی ما نیز خواهد داشت.

تردیدی نیست که شخص باید افق دیدش را از نفس خود فراتر ببرد زیرا همانطور که از مضمون بیان عبدالبهاء درك می‌شود: عالم وجود از جمیع جهات دارای ارتباطی بسیار قوی است که هیچگونه فتور و اختلالی در آن حاصل نخواهد شد.^{۵۶} بنابراین ارتباط متقابل افراد با نفوسی که اطراف آنها هستند و نیز با محیط زیست بر سلامت آنها تأثیر خواهد داشت و اگر تعادل و موازنه در این روابط وجود نداشته باشد، ممکن است به بیماری منجر گردد. تعالیم بهائی مانند از بین بردن فقر شدید، ترقی زنان، تعلیم و تربیت عمومی (که در فصل سوم توضیح داده شده است) را می‌توان در این مفهوم وسیعتر، مرتبط با سلامت دانست.

چون افراد بشر دارای هر دو جنبه جسمانی و روحانی هستند، بیماری نیز می‌تواند دارای دو سبب جسمانی و روحانی باشد و شفا و درمان نیز می‌تواند به وسایل روحانی و جسمانی حاصل گردد:

اسباب شفای امراض دو نوع است: سبب جسمانی و سبب روحانی. اما سبب جسمانی معالجه طیبیان و اما سبب روحانی دعا و توجه رحمانیان؛ و هر دو را باید بکار برد و تشبث نمود. امراضی که بسبب عوارض جسمانی عارض گردد بدوای

طبییان معالجه شود و بعضی امراض که بسبب امور روحانی حاصل شود آن امراض باسباب روحانی زائل گردد. مثلاً امراضی که منبث از احزان و خوف و تأثرات عصبیه حاصل گردد، معالجه روحانی بیش از علاج جسمانی تأثیر دارد. پس این دو نوع معالجه را باید مجری داشت؛ هیچگونه مانع از دیگری نیست. لهذا شما معالجه جسمانی را نیز منظور دارید. زیرا این هم از فضل و عنایات الهیه است که فن طبابت را برای بندگان خود کشف و اشکار فرمود^{۵۷} تا از این نیز مستفید گردند و همچنین بمعالجه روحانی نیز نهایت اهتمام نما زیرا تأثیرات عجیبه دارد.^{۵۸}

تمام جنبه‌های متعدد تعالیم بهائی در خصوص سلامت و بهداشت را نمی‌توان در این گفتار کوتاه مورد مطالعه قرار داد. از جمله احکام موجود در آثار بهائی که به بهداشت و سلامت مربوط می‌شود موارد زیر است:

- نظافت و طهارت؛
- صرف غذای ساده؛
- عفت و عصمت در روابط جنسی؛
- حفظ تعادل و میانه‌روی در شیوه زندگی؛
- خودداری از مصرف نوشابه‌های الکلی و مواد مخدری که زائل‌کننده عقل است مانند افیون؛
- اجتناب از مصرف دخانیات، که کثیف و مضرّ برای سلامت انسان است؛
- احتراز از خشم، حسادت و رشک

اگر چه آثار بهائی از هیچ دستور غذایی خاصی حمایت نمی‌کند، امّا عبدالبهاء اشاره کرده که بالاخره مصرف میوه، پسته و بادام و حبوبات و غلات در دستور غذایی انسان جای گوشت را خواهد گرفت.^{۵۹}

دعای شفا

يَا إِلَهِي اسْمُكَ شِفَائِي وَ ذِكْرُكَ دَوَائِي وَ
قُرْبُكَ رَجَائِي وَ حُبُّكَ مَوْنِي وَ رَحْمَتُكَ طِبِّي وَ
مُعِينِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِي
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (الوح طبّ مجموعه الواح طبع مصر،

ص ۲۲۵)

(مضمون این دعا به فارسی این است: ای خدای من، نام تو درمان من است، یادِ تو داروی من، نزدیکی به تو آرزوی من، و دوستی تو همدم من، و مهرورزی تو پزشک من و یاور من در این جهان و جهان پسین، و به درستی که تو بخشنده، آگاه و خردمندی.)

فصل دوم

خانواده

یکی از وجوه تمایز و تفاوت شدید دنیای امروز از زمانهای گذشته فروپاشی زندگی زناشویی و حیات خانواده است. در کلیه نقاط جهان ازدواج از ثبات و پایداری کمتری برخوردار است و موارد طلاق افزایش یافته و کنترل اطفال روز به روز مشکل تر شده است. در نتیجه فشار زیادی بر خانواده وارد می آید.

تعالیم بهائی برای خانواده، به عنوان شالوده و بنیان پیشرفت معنوی فرد و نیز اساس و مبنای ثبات و ترقی جامعه، اهمیت زیادی قائل است. این بدان علت است که خانواده می تواند در محیطی روحانی و مسالمت آمیز و سازگار به پرورش و تعلیم کودکان بپردازد. در آیین بهائی به موضوع تعلیم و تربیت اهمیت بسیار زیادی داده شده است.

ازدواج

مانند بسیاری از سایر وجوه و جنبه‌های زندگی، ازدواج در آیین بهائی دارای دو جنبه جسمانی و روحانی شمرده می‌شود. به گفتهٔ عبدالبهاء: "عقد بهائی ارتباط بین طرفین است و تعلق خاطر بین جهتین".^{۶۰} جنبه‌های روحانی این اتحاد به مراتب مهم‌تر از اتحاد جسمانی است.

در میان خلق، ازدواج عبارت از ارتباط جسمانی است و این اتحاد و اتفاق موقت است، زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم است. ولیکن ازدواج اهل بهاء باید ارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد، زیرا هر دو سرمست یک جامند و منجذب به یک طلعت بی‌مثال، زنده به یک روحند و روشن از یک انوار. این روابط روحانیه است و اتحاد ابدی است؛ و همچنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم متین دارند؛ ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیثیت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقی است. لهذا ابدی است. اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد، البته موقت است و عاقبت مفارقت محقق.^{۶۱}

همچنین، شوقی افندی توضیح می‌دهد که اگر چه جنبه روابط جنسی ازدواج بی‌اهمیت نیست، اما جنبه روحانی آن مهم‌تر است:

بهاءالله جمیع نفوس را به ازدواج به عنوان طریق طبیعی و مشروع زندگی تشویق و توصیه فرموده، اما بر ماهیت روحانی آن نیز شدیداً تأکید نموده است. این ماهیت روحانی، نه تنها مانع زندگی جسمانی عادی نیست، بلکه اساسی‌ترین و ضروری‌ترین جنبهٔ ازدواج می‌باشد. این نکته که دو نفر یعنی زن و شوهر باید در نهایت محبت و اتفاق زندگی کنند به مراتب مهم‌تر از آن است که وجود آنها مملو از شور و شوق انجذاب جسمانی نسبت به یکدیگر باشد. زیرا جنبهٔ روحانی صخره‌ای عظیم از قدرت و توان است که در زمان نیاز می‌توان به آن اتکاء نمود و جنبهٔ جسمانی امری کاملاً موقتی است که هر لحظه ممکن است زائل شود و نابود گردد.^{۶۲}

بنا بر گفتهٔ عبدالبهاء اگر زن و شوهر در وصول به این مرحلهٔ اتفاق روحانی توفیق یابند، در این صورت در زندگی مشترك خود سعادت‌مند خواهند بود و الاً مشکلات بسیار رخ خواهد گشود:

خداوند... زن و مرد را آفریده که با یکدیگر در نهایت الفت آمیزش نمایند و زندگانی کنند و حکم یک جان داشته باشند. زن و مرد دو رفیق و انیس هستند که باید در غم یکدیگر شریک باشند.

چون چنین باشند در نهایت خوشی و شادمانی و
 آسایش دل و جان در این جهان زندگی کنند و
 در ملکوت آسمانی مظهر الطاف الهی گردند و الا
 در غایت تلخی عمر بسر برند و هر دم آرزوی
 مردن نمایند و در جهان آسمانی نیز شرمسار باشند.
 پس بکوشید که با یکدیگر مانند دو کبوتر در
 آشیان آمیزش دل و جان نمائید. اینست
 خوشبختی در دو جهان.^{۶۳}

زن و شوهر تشویق می شوند که "نهایت دقت بنمایند و
 بر اخلاق همدیگر واقف شوند... مقصد الفت و رفاقت و وحدت و
 حیات سرمدی باشد."^{۶۴} بنابراین، اولین هدف در ازدواج
 بهائی رسیدن به مرحله مصاحبت و رفاقت و وحدت
 روحانی است.

جدائی و طلاق، اگر چه بهاءالله آن را مجاز شمرده
 است، اما قویاً عملی ناپسند محسوب شده که باید از آن
 احتراز کرد. مضمون بیان او در کتاب اقدس این است
 در واقع، پروردگار پیوستگی و اتفاق را دوست میدارد و
 از جدائی و طلاق بیزار است.^{۶۵} وحدت خانواده يك
 وجه اساسی و جنبه بنیادی وحدت جامعه است که
 ایجاد آن مقصود بهاءالله است. بنابراین آثار، آیین
 بهائی طلاق را به عنوان عاملی که به فروپاشی جامعه و
 از هم پاشیدن حیات خانواده منجر می شود مورد ملامت
 قرار می دهد، چه که زندگانی خانواده برای پرورش
 موفقیت آمیز کودکان بسیار ضروری است. این است که

طلاق باید به عنوان آخرین راه چاره^{۶۶} در نظر گرفته شود. (برای اطلاع از احکام مربوط به ازدواج و طلاق به فصل ششم مراجعه نمایید.)

اطفال و زندگی خانواده

آیین بهائی تعلیم می‌دهد که اگر زن و شوهر در ازدواجی روحانی و جسمانی کاملاً متحد باشند، از آن ازدواج می‌تواند نتایج عظیمی حاصل گردد. مهم‌ترین نتیجه‌ای که به دست می‌آید پرورش مطلوب فرزندان است:

به این ترتیب زن و شوهر مانند شخصی واحد با یکدیگر پیوند محبت می‌بندند، اتحاد و اتفاق می‌یابند. در اثر محبت، مصاحبت، رفاقت و اتحاد نتایج عظیمه روحانی و جسمانی در این جهان حاصل می‌شود. نتیجه روحانی ظهور برکات الهی و فیوضات سماوی است. نتیجه مادی فرزندی هستند که در مهد محبت‌الله متولد می‌شوند... این اطفال همان نفوسی هستند که حضرت مسیح فرمود واقعاً اینها اطفال ملکوت هستند.^{۶۷}

اولین کسی که تماس مداوم با طفل دارد معمولاً مادر است. در عین حال که ضوابط و معیارهای معینی، مانند این نکته که مادران "اول مری اطفال"^{۶۸} و پدران دارای

مسئولیت تأمین نیازها و حمایت از خانواده^{۶۹} هستند، در آیین بهائی مورد تأیید قرار گرفته، در نظر نیست که این موارد بدون انعطاف عملی گردد. ممکن است در خانواده‌ای مادر خانواده به کسب درآمد پردازد و پدر به نگهداری از اطفال مشغول شود. به هر حال، مسئولیت تربیت اطفال با هر دو نفر است. تعیین بهترین راه ایفای مسئولیت به عهده زن و شوهر است. جدی بودن این مسئولیت می‌تواند به این معنی باشد که باید سایر فعالیت‌ها را برای بهتر ایفا کردن این وظیفه فدا کرد.

تعالیم بهائی بیان می‌کنند که مهم‌ترین وظیفه برای والدین به وجود آوردن فضایی از محبت و وحدت در خانه است. در این فضا است که هر فردی، چه والدین چه اطفال، بهتر می‌توانند در پرورش و ترقی خود توفیق یابند:

ملاحظه نمائید چون اتحاد و اتفاق در میان
خاندانی واقع شود چه قدر امور سهل و آسان
گردد و چه قدر ترقی و علویت حاصل شود، امور
منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود،
خاندان محفوظ ماند، مقام محفوظ شود، سبب
غبطه عموم گردد و روز بروز بر علویت و عزت
ابدیه بیفزاید.^{۷۰}

این نکته نیز حائز کمال اهمیت است که خود والدین نمونه و سرمشقی برای رفتار، اخلاقیات و

ارزشهایی شوند که به اطفال خود می‌آموزند، زیرا اطفال با توجه به سرمشق و الگو به مراتب بیشتر از حرف و سخن یاد می‌گیرند. اگر والدین بخواهند فرزندانشان راستگو باشند، در این صورت خود آنها باید صادق باشند؛ اگر میل دارند فرزندانشان نژادپرست نباشند (به فصل سوم توجه کنید)، در این صورت خودشان نباید کوچکترین اثری از نژادپرستی در وجودشان باشد؛ اگر آرزو دارند فرزندانشان برابری زن و مرد را باور داشته باشند (به فصل سوم توجه کنید) در این صورت پدر و مادر باید در رفتار با یکدیگر این مساوات را نشان دهند.

ساختار و ترکیب دقیق گروه خانوادگی در آثار بهائی تعیین و تجویز نشده است. در این صورت خانواده می‌تواند "خانواده هسته‌ای" باشد یا شامل اعضاء "خانواده گسترده" باشد. در تعالیم بهائی بر حسن روابط خانوادگی بسیار تأکید شده است.

روابط داخل خانواده باید آنچه را که معیار ارتباط در جامعه بهائی تلقی می‌شود، منعکس کند، یعنی حاکی از آن باشد که سلطه استبدادی نیست بلکه روح متواضع رفاقت و برادری است، جبر و عنف نیست بلکه شوری است از روی محبت و توأم با صراحت.^{۷۱} به نقش مشورت اهمیت زیادی داده شده است، چه برای حل مسائل و اختلافاتی باشد که بین زن و شوهر یا بین والدین و فرزندان ممکن است ایجاد شود، و چه به عنوان تعلیم

و تربیت اجتماعی فرزندان مدّ نظر قرار گیرد. در هر دو مورد مشورت واجد اهمیت است. (در مورد مشورت بهائی به فصل پنجم مراجعه کنید.)

به هر شخصی در خانواده باید به عنوان يك فرد احترام گذاشت و محبّت و فضای رشد و تکامل را برای او فراهم نمود:

تمامیت و جامعیت روابط عائله بایستی پیوسته مورد توجه دقیق قرار گیرد و حقوق و شئون اعضاء کلّ محترم و محفوظ باقی ماند. حقوق فرزند، حقوق پدر و مادر، هیچیک از آنها نباید پایمال شود و معرض تخطّی و تجاوز واقع گردد و در عین حال هیچیک نباید جنبهٔ انفرادی و مطلق اختیار نماید. همانطور که فرزند نسبت به پدر خویش دارای پاره‌ای تعهدات است، پدر نیز به همان قرار صاحب وظائفی است که باید در حقّ فرزند مجری دارد. مادر، خواهر و دیگر اعضاء عائله نیز هر یک دارای حدود و مقامات مخصوصه‌اند. جمیع این حدود و مشخصات بایستی مورد احترام واقع گردد و در عین حال وحدت و یگانگی خانواده محفوظ و لَن یتغیّر باقی ماند. ناراحتی هر یک باید ناراحتی عموم تصوّر شود و راحت و آسایش هر عضو راحت و آسایش اعضاء دیگر و بالاخره اعتلاء و افتخار هر فرد اعتلاء و افتخار سایر افراد تلقّی گردد.^{۷۲}

به همین ترتیب، خشونت، بدگویی و تحقیر نسبت به شوهر، زن یا اطفال نمی‌تواند به عنوان بخشی از حیات خانواده قابل قبول باشد، و توصیه شده است از تنبیه بدنی اطفال اکیداً خودداری شود.

اطفال نیز به نوبه خود هدایت می‌شوند که به والدین خود احترام بگذارند و مطیع آنها باشند، همچنین برای آنچه که جهت آنها انجام شده قدرشناسی و سپاس خود را نشان دهند:

همچنین پدر و مادر نهایت تعب و مشقت به جهت اولاد کشند و اکثر چون به سن رشد رسند پدر و مادر به جهان دیگر شتابند. نادراً واقع که پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات از اولاد بینند. پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر خیرات و مبرات نمایند و طلب عفو و غفران کنند.^{۷۳}

تعلیم و تربیت

بهائیان را اعتقاد بر این است که اول اثر و نتیجه ازدواج بوجود آمدن فرزندان و تعلیم و تربیت آنان است به طوری که از لحاظ اخلاقی و روحانی پرورش یابند و افرادی شوند که هم خود از لحاظ روحانی راضی باشند و هم اعضائی مفید از برای جامعه گردند:

باری مقصود این است که تربیت از اعظم اوامر حضرت احدیت است و تأثیرش تأثیر آفتاب در شجر و ثمر. اطفال را بسیار باید مواظبت و محافظت و تربیت

نمود. این است حقیقت و شفقت پدر و مادر. و الا
 علف خودرو گردند... خیر و شر ندانند و فضائل را از
 رذائل تمیز نتوانند. مرتبای غرور گردند... لهذا جمیع
 اطفال نورسیدگان باغ محبت الله را کمال مواظبت و
 تربیت لازم.^{۷۴}

اهمیت تعلیم و تربیت

اسّ اساس سیّات نادانی و جهالت است، باید... تعلیم اخلاق کرد و روشنی
 به آفاق داد تا در دبستان انسانی تخلّق به اخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که
 هیچ جحیم و سعیری بدتر از خلُق و خوی سقیم نه... تا تربیت به درجه‌ای رسد
 که قطع خلقوم گواراتر از کذب مشنوم شود... آتش غیرت برافروزد...
 لهذا، باید مکتب اطفال به نهایت انتظام باشد، تعلیم و تعلّم محکم گردد و
 تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تأسیس
 الهی شود و بنیاد رحمانی بنیاد گردد.

این مسئله تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریص را بسیار مهمّ شمرد
 که از اسّ اساس الهی است.

تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود. تجربه شده است که نهایت
 سعی و کوشش را می‌نمایند تا خلّقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمی‌شود.
 اگر الیوم اندکی متنبّه گردد بعد از ایّامی معدود فراموش کند و بر حالتی که
 معتاد و خوی نموده راجع شود. پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهند
 زیرا تا شاخ تازه و تراست به کمال سهولت مستقیم و راست گردد. (منتخبات
 مکاتیب حضرت عبداله‌یه، ص ۱۳۴-۱۳۲)

این وظیفه چنان حائز اهمیت است که در آموزه‌های بهائی در حدّ عبادت خداوند ارتقاء داده شده است. **"این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکانست به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصوّر^{۷۵} نتوان نمود."**

بنابراین در تعلیم بهائی به تعلیم و تربیت بسیار اهمیت داده شده است. وظیفه اساسی تعلیم و تربیت در بیان زیر که از قلم بهاءالله جاری شده تصریح شده است:

"حضرت موجود می فرماید انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد."^{۷۶}

بنابراین، هر کودک بالقوه برای عالم بشری منافع بسیار دارد. البته می‌تواند بالقوه ضرر و زیان بسیار نیز داشته باشد. هدف از تعلیم و تربیت اطفال پرورش افرادی است که با شخصیت و خصوصیات خویش جهان را بهبود بخشند.

تعلیم اطفال و پرورش کودکان اعظم مناقب عالم انسان... زیرا اسّ اساس فضائل عالم انسانیت و سبب تدرّج به اوج عزّت جاودانی... زیرا حقیقت انسانیه خطّ فاصل بین الظلّ و النور ... است.... هر طفلی ممکن است که سبب نورانیت عالم گردد و یا سبب ظلمانیت آفاق شود. لهذا، باید مسئله

تربیت را بسیار مهمّ شمرد و اطفال را از کودکی
از پستان محبت‌الله شیر داد و در آغوش
معرفت‌الله تربیت نمود تا نورانی گردند، رحمانی
شوند، علم و دانش آموزند و خُلق و خوی
فرشتگان یابند.^{۷۷}

به این دلایل است که عبدالبهاء توصیه نموده که اگر
در این مورد همّت عظیم مبذول شود موجب تحوّل
مثبت و مطلوب در عالم بشری گردد.^{۷۸}
در بسیاری از جوامع این اندیشه پدید آمده و رشد
کرده که امر تعلیم و تربیت از جمله مسؤولیتهای مدارس
است. امّا، طبق تعالیم بهائی، تعلیم و تربیت از زمان
تولّد طفل آغاز می‌گردد. از لحاظی حتّی قبل از آن آغاز
می‌شود. در آثار بهائی مکرراً اهمّیت تعلیم و تربیت
دختران مورد تأکید قرار گرفته است، زیرا آنها اوّلین
مربّی نسل آینده خواهند بود. به این ترتیب مادر و پدر
حتّی قبل از تولّد فرزندان‌شان باید خود را برای تربیت
آنها آماده کنند.

اوّلین مراحل تربیت را فرزند در خانه می‌گذراند و
اوّلین سالهای زندگی از همه مهم‌تر است: "طفل مانند
شاخهٔ سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و نما نماید؛ اگر تربیت
راست، راست شود و اگر کج، کج شود و تا نهایت عمر بر این
منهج سلوک نماید."^{۷۹}

توصیه شده است که به اطفال، در اوّلین سالهای زندگی، مناجات آموخته شود و بر رفتار و شخصیت او تأکید گردد:

در خصوص تربیت اطفال، اّمّهات باید نهایت اهتمّیت بدهند... پس اّمّهات باید طفلان خردسال را مانند نهالها که باغبان می‌پرورد پرورش دهند، شب و روز بکوشند که در اطفال ایمان و ایقان... و محبّت دلبر آفاق و فضائل اخلاق و حُسن صفات تأسّس یابد. مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی بیند ستایش کند و تحسین نماید و تطییبِ خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بی‌فائده صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب نماید و به وسائط معقوله، حتّی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد، مُجری دارد. ولی ضرب و شتم ابداً جائز نیست، زیرا بکلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مدموم گردد.^{۸۰}

بعد از چند سالی، کودکان باید به مدرسه فرستاده شوند. در مدرسه به کسب دانش لازم می‌پردازند که آنها را قادر به مشارکت کامل در امور اجتماع می‌نماید. عبدالبهاء توضیح داده است که تربیت سه قسم است. یکی تربیت جسمانی است که فرد را قادر به ادامه زندگی و بقای نفس مینماید. دیگری تربیت عقلانی و اجتماعی است که فرد را قادر به بهره بردن از ثمرات مدنیت بشری، فنون، علوم، امور اداری و غیره می‌نماید.

قسم سوم عبارت از تربیت روحانی است که باعث میشود فرد به کسب فضائل بپردازد و بنابراین برای این که فرد به انسانی کامل تبدیل شود جمیع این اقسام تربیت برای او لازم است.^{۸۱} متأسفانه در دنیای امروز، فقط دو قسم اول در مدارس مورد توجه واقع می شوند. با این همه تأثیر سالهای اولیه آموزش در مدرسه و تعلیم و تربیت را برای تأسیس اخلاقیات و نظم در اجتماع نمی توان کم اهمیت شمرد. از آنجا که مادران معمولاً اولین مربیان نسل آینده هستند، طبق تعالیم بهائی، به تحصیل دختران باید بیش از تحصیل پسران اهمیت داد.^{۸۲}

وقتی که اساس و بنیاد روحانی و اخلاقی در شخصیت طفل تحکیم یافت، سایر موضوعات را می توان به او آموخت:

سبب علو وجود و سمو آن علوم و فنون و صنایع
است. علم بمنزله جناح است از برای وجود و
مراقات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم
ولکن علمی که اهل ارض از آن منتفع شوند.^{۸۳}

مناجاتهای مخصوص اطفال از قلم عبدالبهاء

هو الله

ای پاک یزدان این نهالان جویبار هدایت را از باران
ابر عنایت تر و تازه فرما و به نسیم ریاض احدیت اهتزاز

بخش و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطا نما تا نشو و نما نمایند و روز به روز ترقی کنند و شکفته گردند و پُر بار و برگ شوند.

ای پرورگار جمله را هوشیار کن و قوت و اقتدار بخش و مظاهر تأیید و توفیق فرما که در نهایت برازندگی در بین خلق محشور شوند. تویی مقتدر و توانا ع ع

هو الله

رَبِّی رَبِّی کُودِکُم خُرْدَسَال از پستان عنایت شیر ده و در آغوش محبت پرورش بخش و در دبستان هدایت تعلیم فرما و در ظلّ عنایت تربیت کن. از تاریکی برهان، شمع روشن کن، از پُرمردگی نجات داده گل گلشن فرما. بنده آستان کن و خلق و خوی راستان بخش. موهبت عالم انسانی کن و تاجی از حیات ابدیه بر سر نه. تویی مقتدر و توانا، تویی شنونده و بینا. ع ع

هو الله

خداوندا مهربانا کُودکانیم بینوا و طفلانیم در نهایت فقر و فنا. ولی سبزه جویبار توئیم و نهالهای پُرشکوفه بهار تو. از رَشحاتِ سَحَابِ رحمت طراوتی بخش و از حرارتِ آفتابِ موهبت نشو و نما احسان فرما. از نسیم حدائقِ حقایق لطافتی عنایت کن و در بوستانِ معارف درختانِ پُربرگ و بار فرما. در اُفقِ سعادت ابدی نجومِ ساطعِ الأنوار کن و در انجمنِ عالمِ انسانی چراغهای نورانی فرما.

پروردگارا اگر بنوازی هر یک شهبازِ اوجِ عرفان گردیم و اگر بگذاری بگدازیم و به ضرر و زیان گرفتار شویم. هر

چه هستیم از توئیم و به درگاهت پناه آریم. تویی دهنده و

بخشنده و توانا ع ع

(مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، طبع آلمان، ۱۴۸ بدیع، ۱۹۹۲

میلادی، صفحات ۴۸۱-۴۸۰)



فصل سوم

جامعه

بهاءالله علاوه بر تعالیمی جهت رفاه روحانی و سعادت معنوی فرد و خانواده، مطالب زیادی نیز در خصوص موضوعهای اجتماعی مرقوم داشته. احکام و خطّ مشی معین سیاسی و اقتصادی تعیین نکرده بلکه، برای آن که تدابیر اجتماعی در ایجاد رفاه و پیشرفت نوع بشر و عالم انسانی موفق باشند، اصولی بنیادی را که باید راهنمای تمام احکام و سیاستهای اجتماعی باشد شرح و توضیح داده است.

بهاءالله وحدت، و فقدان آن را در جامعهٔ امروزی، به عنوان اصلی اساسی مطرح نموده که باید مورد توجه و بررسی اهل عالم قرار گیرد. به ندرت کسی را می‌توان یافت که به این نکته اعتقاد نداشته باشد که یکی از بزرگترین مشکلات ما روند تضعیف روزافزون پیوستگی و اتحاد اجتماعی و روح اشتراك جمعی در طول صد سال گذشته است. روز به روز تعداد بیشتری از مردم نسبت به جامعه احساس بیگانگی می‌کنند. علّت این امر

ممکن است فقر آنها، عدم اعتمادشان به کسانی که جامعه را اداره می‌کنند، فقدان استعداد علمی یا فکری آنها برای پرداختن به پیچیدگی‌های جامعه مدرن، یا تعصب علیه گردانندگان جامعه به سبب رنگ، قومیت یا دین باشد. در آثار بهائی به تمام این مواضع توجه شده است (به فصول ۲ و ۴ نیز توجه نمایید).

جامعه از هم‌گسیخته و نامتحد جامعه‌ای است که پیشرفت و ترقی چندانی در آن، چه برای فرد و چه برای کل جامعه، میسر و مقدور نباشد. قوای جامعه به علت تفرقه‌ها و اختلافات به هدر می‌رود و با سعی در حل مشکلات ناشی از آن تلف می‌شود. به این ترتیب بسیاری از تعالیم در آیین بهایی به این مفهوم وحدت و اتحاد و نحوه ایجاد آن در جامعه اختصاص یافته است. (برای اطلاع بیشتر از مفهوم اتحاد به فصل چهارم مراجعه نمایید.)

آزادی از قید تعصبات

از جمله دلایل عمده احساس بیگانگی گروه‌کثیری از مردم وجود تعصباتی است که ریشه عمیقی در جامعه دارد. این تعصبات از این لحاظ مخرب و مضر است که غالباً به نحوی در ساختار جامعه جایگیر می‌شوند که جز به وسیله کسانی که از آنها به نحو نامطلوبی آسیب دیده‌اند قابل مشاهده یا تشخیص نیستند. این تعصبات

بسیاری از افرادِ هر جامعه را به این سبب که به طبقهٔ زنان، سیاهان، یا فقرا تعلق دارند یا از گروههای مذهبی، قومی یا طبقاتی معینی برخاسته‌اند، محکوم می‌کنند که شهروند درجهٔ دو تلقی شوند. از آنجا که آسانی مسافرت باعث شده گروههای مختلف و متفاوتی از مردم دور هم جمع شوند، و تحصیل سبب شده که توقعات آنها از زندگی بیشتر شود، مسأله تعصب و احساس بیگانگی شدیدتر و وخیم‌تر شده است.

تعالیم بهائی اعتقاد به هر گونه تعصبی را قویاً محکوم می‌کند. بهاءالله در بیانی که مضمون آن در زیر می‌آید بر برابری جمیع افراد انسان تأکید نموده است:

آیا نمی‌دانید چرا همه شما از یک خاک آفریده شده‌اید؟ برای آن که هیچکس بر دیگری فخر نفروشد و خود را برتر نداند. همواره نزد خود، به آفرینش خودتان بیندیشید، که چگونه خلق شدید. چون ما شما را از یک ماده آفریدیم شایسته است که مانند یک نفس واحد باشید به طوری که با پای یکسان راه بروید، از دهانی یکسان غذا بخورید و در زمینی واحد ساکن شوید تا از اعماق وجودتان، از رفتارتان، از کردارتان نشانه‌های یگانگی و گوهر انقطاع آشکار و ظاهر شود.^{۸۴}

بخصوص در باره تعصّب و اثرات بسیار فاجعه آمیز و مصیبت بار آن بر جامعه بشری در امر بهائی بسیار تأکید شده است. یکی از مهمترین تعالیم بهائی برای از میان برداشتن اختلاف ها و برقراری دوستی و یگانگی بین گروه های مختلف برداشتن حکم "نجاست" است. در کتاب اقدس که مشتمل بر احکام دیانت بهائی است تصریح شده است:

و کذلک رفع الله حکم دون الطّهارة عن کلّ الاشياء و عن ملل اخرى موهبة من الله انه لهُ الغفور الکریم . قد انعمت الاشياء في بحر الطّهارة في اول الرضوان اذ تجلّينا على من في الامکان باسمائنا الحسنى و صفاتنا العليا هذا من فضلي الذي احاط العالمين. لتعاشروا مع الاديان و تبلّغوا امر ربکم الرحمن هذا لاکلیل الاعمال لو انتم من العارفين.^{۸۵}

عبدالبهاء نیز بیانی به این مضمون دارد: تعصّب، با هر منشأ و علّتی که باشد، چه مذهبی، چه نژادی، وطنی یا سیاسی، بنیان بشری را نابود کند و با او امر الهی مخالفت نماید.^{۸۶} این سرزنش تعصّب شامل هر نوع از آن می شود و مثلاً تعصّب مذهبی، این گونه مورد ملامت قرار گرفته است:

خداوند پیامبرانش را فقط به این منظور فرستاد که در عالم قلوب انسانها ایجاد محبت و وحدت

نمایند. تمام کتابهای آسمانی کلام مکتوب محبت است. اگر ثابت شود آنها سبب تعصب و بیگانگی انسان هستند، بی‌ثمر و بی‌اثر می‌شوند. بنابراین، بخصوص تعصب مذهبی با اراده و امر خداوند مخالف است.^{۸۷}

به همین ترتیب، تعصبات ملی، قومی و نژادی واقعیتهایی ندارند. این تعصبات محصول تفاوتها و اختلافات مصنوعی هستند که افراد بشر برای جدا کردن خود از دیگران به وجود آورده‌اند. مقدار بسیار زیادی نیرو و منابع برای حفظ این موانع مصنوعی تلف می‌شود. در قرن بیستم، عقاید ملی‌گرایی و نژادپرستی به دو جنگ جهانی، و موارد بسیار زیادی از منازعات کوچکتر، و ویرانی و خرابی در شهرهای ما منجر شده است. بهایی که نوع بشر به خاطر این عقاید واهی و غیرواقعی پرداخته از حد حساب خارج است. در بکی از خطابات عبدالبهاء در این باره بیانی است به این مضمون:

تعصبات نژادی و ملی که نوع بشر را به گروه‌ها و شعبه‌ها تقسیم کرده نیز اساسی کاذب و ناموجه دارد... جدایی نژادی یا تقسیمات ملی نباید در میان نوع بشر بیگانگی ایجاد کند. وجوه تمایزی مانند فرانسوی، آلمانی، ایرانی، انگلوساکسون از مصنوعات بشر و جعلی است؛ نزد خداوند این تقسیمات نه اهمیتی دارد

و نه رسمیتی. نزد خداوند همه یکسان هستند، همه فرزندان يك خانواده هستند؛ و خداوند نسبت به همه به طور یکسان مهربان است. زمین فقط يك سطح دارد. خداوند سطح زمین را با مرزها و موانع تقسیم نکرده که نژادها و اقوام را از یکدیگر جدا سازد. انسان این خطوط خیالی را وضع و تأسیس کرده و بر هر محدوده‌ای اسمی گذاشته و محدوده‌یك سرزمین محلّ یا ملّیت ایجاد کرده است. این تقسیم و جدایی به گروه‌ها و شعبه‌های نوع انسان، موجب تعصّباتی شده که منشأ جنگهای بی‌ثمر و نزاعهای بی‌فایده گشته است... بنابراین، در این یوم حکم پروردگار این است که این تعصّبات و اختلافات باید کنار گذاشته شود.^{۸۸}



بیانی در باره نژادپرستی

عبدالبهاء در سال ۱۹۱۲ در شیکاگو، در جمعی که از نژادهای مختلف ترکیب یافته بود، سخنانی به این مضمون ایراد کرد. در عالم بشری شباهت‌ها و خصوصیات وجود دارد که برای تمام نوع بشر مشترک است. همچنین وجوه تمایزی وجود دارد که نژادی را از نژاد دیگر، و فردی را از فرد دیگر، جدا می‌سازد. اگر شباهت‌ها، که عبارت از خصوصیات مشترک نوع بشر است، بر وجوه غیرعادی

تمایز غلبه کند، وحدت نوع بشر تضمین می‌گردد. از طرف دیگر، اگر وجوه اختلاف بر وجوه اتفاق مسلط شوند، افتراق و ضعف حاصل می‌گردد. یکی از مسائل مهمی که بر وحدت و همبستگی نوع بشر تأثیر می‌گذارد رفاقت و برابری بین سفید و سیاه است. بین این دو نژاد وجوه توافق و وجوه تفاوت موجود است که ضامن ملاحظات عادلانه و متقابل است. وجوه توافق بسیارند، چه که در عالم مادی و عنصری، هر دو به طور یکسان به وجود آمده‌اند و در ظلّ یک قانون رشد و توسعه جسمانی هستند. بعلاوه، هر دو در عالم حسن زندگی و حرکت می‌کنند و از موهبت هوش و فطانت انسانی برخوردارند. بسیاری صفات و کمالات متقابل دیگر نیز وجود دارد. در این کشور، در ایالات متحده امریکا، وطن پرستی در هر دو نژاد وجود دارد؛ همه از حقوق مساوی شهروندی برخوردارند، به یک زبان تکلم می‌کنند، از برکات یک مدنیت استفاده می‌کنند، و از احکام یک دیانت تبعیت می‌نمایند. فی الواقع وجوه متعدّد مشترک و اتفاق بین این دو نژاد وجود دارد. در حالی که فقط یک وجه تمایز در میان است که همان رنگ پوست آنهاست. آیا این مورد که کمترین وجه تمام تمایزات می‌باشد باید بتواند شما را به عنوان نژادها و افراد از هم جدا سازد؟ در جسم عنصری، در قانون رشد، از لحاظ مواهب، هوش،

وطن پرستی، زبان، تابعیت، مدنیت و دیانت شما واحد هستید. فقط یک وجه تمایز واحد وجود دارد که رنگ نژاد شماست. خداوند راضی نیست به خاطر این وجه تمایز بین نژادها نابرابری وجود داشته باشد، هیچ انسان عاقل هوشمندی هم نباید مایل به چنین جدایی و اختلافی باشد.

اما به یک قوهٔ بالاتری احتیاج داریم تا بر تعصبات بشری فائق آید، قوه‌ای که هیچ چیز در عالم بشری نتواند در برابر آن مقاومت کند و تمام قوای دیگر را که در شرایط بشری تأثیر دارند تحت الشعاع قرار دهد. این قوهٔ غیرقابل مقاومت محبت پروردگار است. من امیدوارم و دعا می‌کنم که این قوه، تعصب ناشی از این یک وجه تمایز بین شما را زائل سازد و شما در ظل حمایت قدسیهٔ او الی‌الابد متحد شوید.

حضرت بهاءالله اعلام وحدت عالم انسانی فرمود. او باعث شد اقوام مختلف و مشرب‌های متفاوت متحد شوند. او اعلام فرمود که اختلاف نژاد و رنگ مانند زیبایی گل‌های رنگارنگ یک باغ است... اگر تمام گل‌های باغ به یک رنگ بودند، منظری یکنواخت به وجود می‌آمد که برای چشم خسته‌کننده و ملالت‌آور بود.

پس، بهاءالله فرمود که نژادهای مختلف نوع بشر، ترکیبی هماهنگ و زیبایی خوشرنگ ایجاد می‌کنند. بنابراین همه در این باغ بزرگ انسانی مانند گل‌هایی که در کنار یکدیگر

بدون نزاع و جدال رشد می‌کنند و به هم می‌آمیزند، متحد

شویم. (ترجمه - *Promulgation of Universal Peace*، صفحه

(۶۷)



ترقی زنان

در جوامع مدرن، بزرگترین گروهی که از تأثیرات تعصب رنج می‌برند غالباً زنان هستند. در بخش عمده تاریخ نوشته شده و در بیشتر نقاط جهان، جامعه بشری تحت تسلط مردان بوده و به صورت پدرسالاری اداره می‌شده است. نفس ساختار این جوامع، استفاده کامل از استعداد ذاتی را برای زنان مشکل ساخته و از ابراز رأی مؤثر در نظام اجتماعی باز داشته است. بنابراین، از يك لحاظ، وضعیت زنان یکی از وجوه بحثی است که در بخش قبل در خصوص تعصب در جامعه مطرح شد. با این حال، از آنجا که زنان بخش عظیمی از هر جامعه را تشکیل می‌دهند، این موضوع در آثار بهائی مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته است.

بهاءالله در مواضع متعددی از آثار خود بیان داشته که مردان و زنان در نظر خداوند از مقام و موقع یکسان برخوردارند. از جمله بیانی است که مضمون آن چنین است.

بلندمرتبه است، بسیار بلندمرتبه است خداوندی که
 فرق را برداشت و اتفاق را جایگزین آن ساخت.
 شکوهمند است، بسیار شکوهمند است کسی که
 مانع اختلاف گشت و حکم به پیوستگی و اتحاد
 داد. سپاس خدای را که قلم اعلیٰ فرق مابین
 بندگان و کنیزان را از میان برداشت و همه را به
 عنایت کامل و رحمت وسیع خود در سطحی واحد
 مقام و جایگاه عطا فرمود. به قوه بیان، گمانها را از
 میان برد و خطر اوهام را به قدرت غالب قوی
 خویش محو و نابود ساخت.^{۸۹}



تساوی حقوق زنان و مردان

عبدالبهاء در خطابه‌ای در این باره بیانی به این
 مضمون ایراد کرده.

در گذشته تصوّر می‌شد که زن و مرد برابر نیستند، به این
 معنی که زن را، حتی از لحاظ کالبدشناسی و آفرینش،
 مادون مرد تلقی می‌کردند. زن را بویژه از لحاظ هوش
 پست‌تر می‌دانستند و این تفکر عمومیت داشت که زنان
 مجاز نبودند در میدان امور مهم قدم بگذارند. در برخی
 کشورها مردان آنقدر در این موضوع افراط کردند که
 باور کردند که زن به دنیایی پست‌تر از عالم انسان تعلق دارد

و چنین عقیده ای را تعلیم میدهند و ترویج میکنند. اما در این قرن که قرن انوار است و زمان ظهور اسرار، خداوند بر عالم انسانی آشکار فرمود که چنین عقاید و افکاری ناشی از اشتباه و نادانیت؛ بلکه کاملاً ثابت شده که زنان و مردان همچون قسمتهایی از عالم انسانی در رتبهٔ واحد قرار دارند و بیان هیچ تفاوتی و قائل شدن ادنیٰ اختلافی جایز نه، چه که کلّ انسان هستند... فی الحقیقه، خدا جمیع نوع بشر را آفریده است، و نزد خداوند تمایزی بین اناث و ذکور وجود ندارد. هر که قلبش پاک مقبول درگاه اوست، چه زن باشد چه مرد. خداوند سؤال نمی‌کند که تو زنی یا مرد. بلکه به اعمال قضاوت می‌فرماید. اگر اعمال در ساحت پروردگار مقبول، مرد و زن یکسان مقبول و به مکافات اعمال نایل می‌شوند. (ترجمه خطابه ۲۰ مه ۱۹۱۲ / *Promulgation of Universal Peace*، صفحه ۱۳۳)

زنان در توانایی‌های خود نیز از مردان کمتر نیستند؛ هر گونه ضعفی که در گذشته نشان داده شده تنها در اثر فقدان تعلیم و تربیت و نیز عدم امکانات بوده است. در همان خطابه توضیحی به این مضمون است: برخی معترضند که زن به اندازهٔ مرد قابلیت ندارد و در آفرینش ضعیف و ناقص آفریده شده است. این

وهم صرف است. تفاوت در قابلیت بین زن و مرد تمام ناشی از فرصتها و تعلیم و تربیت است. در گذشته زنان از فرصتهای مساوی برای پیشرفت محروم بوده‌اند. اگر فرصت مساوی به آنان اعطاء می‌شد، تردیدی نیست که هم‌تراز مرد می‌گشتند... خلاصه، مقصود این است که اگر زن کاملاً تعلیم بیند و حقوقش اعطاء گردد، استعداد موفقیت‌های بدیع یابد و با مرد برابر شود. زن معین مرد است، مکمل و شریک زندگی اوست. هر دو انسانند؛ هر دو موهوب به استعداد و هوشند و مظهر فضائل عالم انسانی. در جمیع قوا و وظائف انسانی شریک و مساویند. در حال حاضر در صحنهٔ کوششها و اقدامات در جامعهٔ بشری، به علت نارسایی تعلیم و تربیت، و فقدان فرصت، زنان استعدادهای ذاتی خود را ظاهر نمی‌سازند. بدون شک آموزش و پرورش و دادن فرصتهای لازم زنان و مردان را در حلهٔ مساوی قرار خواهد داد.^{۹۰}

عبدالبهاء تأکید نموده که زن از بعضی لحاظ برای نوع بشر دارای اهمیت بیشتری است و مسئولیت سنگین‌تری دارد و کار بیشتری انجام می‌دهد... زن بیش از مرد از شهادت اخلاقی برخوردار است و از مواهب

خاصی نیز بهره‌مند است که او را قادر می‌سازد در لحظات خطر و بحران بر اوضاع مسلط شود.^{۹۱} همچنین اظهار داشته : "احساسات زنها بیشتر است، رقت قلب زنها بیشتر از مردها است."^{۹۲}

عبدالبهاء اشاره نموده که این تعلیم برابری زن و مرد، برای ترقی و تقدّم نوع بشر از اهمیت خاصی برخوردار است:

و از جمله تعلیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجالست که عالم انسانی را دو بال است، یک بال رجال و یک بال نساء. تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.^{۹۳}

بنابراین، مادام که زنان از حصول امکانات عالیّه خود محروم باشند، مردان هم قادر به وصول به عظمتی که ممکن است متعلّق به آنها باشد نخواهند بود.^{۹۴} و بویژه تأکید نموده که افزایش نقش زنان در جامعه برای حصول صلح جهانی ضرورت دارد.

تعالیم بهائی، علاوه بر تأکید بر تساوی حقوق زنان و مردان، برچیده شدن برخی از ساختارهای اجتماعی را که نگهدارنده جامعه پدرسالاری است لازم می‌شمارند. این ویژگی‌های نظام اجتماعی بهائی، مانند حذف تمرکز اختیارات بصورت فردی و تمرکززدایی از قدرت،

در فصول آینده (به فصل ۵ مراجعه شود) مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به هر حال، هدف این است که در جامعه به تعادل بهتری بین زنان و مردان دست یابیم:

در قدیم دنیا با زور اداره می‌شد و مرد چون جسماً و فکراً از زن قوی‌تر و زورمندتر بود بر او غالب و مسلط بود. ولی حال وضع عوض شده و اعمال زور و عنف تسلط خود را از دست داده است و اکنون هوشیاری و فهم و فراست فطری و خصائل روحانی محبت و خدمت که در زن قوی است تفوق و غلبه یافته است و به این مناسبت عصر جدید بیشتر با عواطف و نوایای زنان آمیخته است تا با صلابت مردان. یا اگر بخواهیم روشن‌تر و صحیح‌تر بگوئیم عصری خواهد بود که در آن دو عنصر مرد و زن در ایجاد تعادل و هم‌آهنگی در مدنیت به طور یکسان مؤثر خواهند بود.^{۹۵}

اگر چه برای زنان تساوی کامل با مردان تضمین شده، اما در وظایف اجتماعی مسلماً مکمل یکدیگرند. زنان مختارند هر گونه شغلی را که مایلند انتخاب کنند، اما پیش‌بینی شده است که آنها اولین مربیان اطفالی خواهند بود که به دنیا می‌آورند. همانطور که در فصل پیشین شرح داده شد، آیین بهائی تعلیم می‌دهد که اگر در تأمین کامل تعلیم و تربیت مشکلی وجود داشته باشد باید دختران بر پسران اولویت یابند.

علم، فن و محیط زیست

جهان‌بینی بهائی برای علوم و فنون جایگاهی والا قائل است. ذهن انسان و توانائی استدلال آن یکی از بارزترین مشخصات نوع بشر است، و علم، که یکی از ثمرهای آن می‌باشد، به عنوان موهبتی الهی تلقی می‌گردد. به ویژه اختلافی که بین علم و دین در مورد مفاهیمی چون تکامل ایجاد شده است خطا محسوب می‌شود. دین و علم باید به عنوان جنبه‌های مکمل هم در ترقی و پیشرفت بشر مشاهده گردند. عبدالبهاء توصیح داده است که:

دین، انسان را بالی است و علم، بال دیگر. انسان به دو بال پرواز می‌کند، به بال واحد پرواز نتواند. اگر انسان سعی کند تنها با بال دین پرواز کند طولی نمی‌کشد که در لجنزار اوهام سقوط می‌کند و چنانچه تنها با بال علم پرواز خواهد، پیشرفتی حاصل نخواهد شد، بلکه در باقلاق یأس‌آور ماده‌گرایی هبوط نماید.^{۹۷}

نوع بشر، با استفاده از ابزار علم و تکنولوژی، توانسته بر طبیعت تسلط یابد. اما بدون دین، این استیلا و برتری می‌تواند مصیبت‌بار باشد؛ علم و تکنولوژی ممکن است به ابزار جنگ و خونریزی تبدیل شوند و محیط زیست را نیز آلوده نمایند. بهاء‌الله در خصوص خطرات افراط در تمدن هشدار داده است:

تملّن، که دانشمندان آن را مظهر صنایع و علوم
می‌خوانند، اگر از حدّ اعتدال تجاوز کند، موجب
رنج و سختی و بلا برای بشر خواهد شد. خداوند
دانا اینگونه شما را آگاهی می‌بخشد. این مدنیت
اگر طریق افراط را بپیماید البته منشأ فساد خواهد
بود همانطور که اگر در مسیر اعتدال پیش برود
مبدأ اصلاح خواهد شد. ای مردم، در آنچه که
گفته شد بیندیشید و خود را سرگردان و حیران
مسازید. طولی نخواهد کشید که شهرها در آتش
آن خواهند سوخت و تباہ خواهند گشت (مضمون
بیان).^{۹۸}

سوء استفاده خودخواهانه نوع بشر از طبیعت منجر
به وضعیتی شده است که آفات گوناگون سلامت محیط
زیست را تهدید می‌کند. عالم انسانی باید بیاموزد که بر
این خودخواهی غلبه نماید و نگرشی متواضعانه‌تر نسبت
به کره زمین و آنچه که در آن است در پیش گیرد.
"انسان بصیر هر هنگام بر ارض مشی می‌نماید
خود را خجل مشاهده می‌کند چه که یقین مبین
می‌داند که علّت نعمت و ثروت و عزّت و علوّ و
سموّ و اقتدار او، باذن الله، ارضی است که تحت
جميع اُقدام عالم است و نفسی که به این مقام

آگاه شد البتّه از نخوت و کبر و غرور مقدّس و

میرآست.^{۹۹} (بهاءالله)

شکّی نیست که تفکّر در مورد طبیعت می‌تواند راهی
برای اندیشیدن به خداوند باشد. مضمون بیان عبدالبهاء
در این خصوص چنین است:

اما هنگامی که به حقیقت اشیاء و هویت مخلوقات
نگاه می‌کنی، آثار رحمت پروردگار را در تمام
اشیاء و تابش انوار اسماء و صفات او را در عالم
وجود ظاهر و آشکار مشاهده می‌کنی... موقعی
که به عالم آفرینش، حتّی ذرات آن نظر می‌افکنی،
متوجّه می‌شوی که شعاع آفتاب حقیقت بر تمام
اشیاء می‌تابد و در درون آنها می‌درخشد و از انوار
و اسرار و تابش شعاع آن داستانها می‌گوید. به
درختان نگاه کن، میوه‌ها و گلها بین، حتّی به
سنگها نظر افکن. آیا انوار خورشید را نمی‌بینی که
بر آنها می‌تابد، در آنها ظاهر و آشکار است و از
خورشید خبر می‌دهد؟^{۱۰۰}

از این تفکّر و تأمل در طبیعت، به ارتباط متقابل
تمام اشیاء و لزوم مراقبت از محیط زیست پی می‌بریم.
مضمون راهنمایی شوقی افندی در این باره اینست:
ما نمی‌توانیم قلب انسان را از محیط زیست
خارج از وجودمان جدا سازیم و بگوییم وقتی یکی

از اینها اصلاح شد کلّ اشیاء اصلاح خواهند شد.
 انسان جزئی جدائی‌ناپذیر از این جهان است. حیات
 باطنی او به محیط زیست شکل می‌دهد و خود او
 عمیقاً تحت تأثیر آن است. هر یک از آنها بر
 دیگری تأثیر می‌گذارد و هر تغییر دائم و پایدار در
 زندگی انسان نتیجه این فعل و انفعال متقابل است.
 (ترجمه)^{۱۰۱}

آزادی و حقوق بشر

اطراف ما بسیاری از نفوس و گروههایی هستند که
 مدّعی حقوق و آزادی می‌باشند. میل و انگیزه برای
 آزادی یکی از مباحثی است که در قرن بیستم پیوسته
 مطرح بوده است. آزادی مذهبی، آزادی سیاسی، حق
 آزادی بیان، حقّ کار کردنِ آزادانه، حق آزادانه خرج
 کردنِ درآمد شخصی، آزادی سفر کردن تمامی اینها
 آزادی‌هایی هستند که در قرن اخیر کمابیش بتدریج به
 دست آمده‌اند. اما باید این سؤال را مطرح کرد که این
 آزادی‌خواهی در کجا متوقّف خواهد شد؟

پرستش فردیت در غرب آنچنان اوج گرفته که اکنون
 جامعه به تأثیرات منفی آن می‌اندیشد. آیا باید به فرد،
 آزادی داد تا هر کاری که میل دارد انجام دهد؟ آیا
 آزادیی حمل هر گونه سلاح، جواز انجام دادن هر گونه
 فعالیت جنسی، یا آزادی انتشار هر گونه حمله‌ای به یک

گروه اقلیت از طریق جرّاید یا رادیو و تلویزیون نیز باید اعطاء شود؟ سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا این آزادی‌هایی که تاکنون حاصل شده تأثیر زیادی در سعادت بشر داشته است؟ هیچکس نمی‌تواند انکار کند یا سپاسگزار نباشد که پیشرفت عظیمی در آزادساختن میلیون‌ها انسان از ظلم و وحشتناک دولتها، مقامات مذهبی و سایر نهادهای نیرومند به دست آمده است. اما در عین حال به نحوی فزاینده احساس عزلت و انزوا و نیز جابجایی افراد در جامعه ایجاد گردیده است.

در طی قرن اخیر، پرستش فردیت و فردگرایی بتدریج قوّت گرفته و خصیصهٔ اصلی جامعهٔ غربی شده است و به نقطه‌ای رسیده‌ایم که به نظر می‌رسد مشغولیت ذهنی اصلی اکثر سیاستمداران و مفسران اجتماعی تمهید تدابیری است تا به افراد بیش از پیش حقوق و آزادی اعطاء گردد. پای‌بندی جناح چپ سیاسی به اصل خود مختار بودن فرد سبب تأکید و تأیید حق هر فرد جهت کامیابی در خواسته‌های خود شده است. سرمایه‌داری بازار آزاد که مورد نظر جناح راست سیاسی است بر آزادی در بدست آوردن حد اکثر منافع و حقوق افراد به عنوان مصرف‌کننده اصرار می‌ورزد. هر دو طرف طیف سیاسی به این ترتیب به

رَوَند چند دههٔ گذشته که به رشد فردگرایی منجر می‌شود دامن زده‌اند و آن را وخیم‌تر ساخته‌اند. اخیراً تأثیر این عوامل در جامعه شناخته شده و بتدریج احساس می‌شود. اعطاء آزادی بیشتر و بیشتر به مردم بدون آن که در استفاده از آزادی مسئولیتی احساس گردد اجتماعی را به وجود می‌آورد که در آن مردم خواسته‌های خویش را دنبال می‌کنند و در کسب منافع خود زیاده‌روی می‌کنند بدون این که برای آنها اهمیت داشته باشد که این افراطِ آنها چه تأثیری ممکن است بر دیگران داشته باشد. این آزادی و لذت‌جویی در رفتارهایی مانند استعمال موادّ مخدّر، اعتیاد به الکل، ویرانگری، خشونت، بی بند و باری در روابط جنسی و بی‌احترامی به حقوق و شأن سایرین ظاهر می‌شود. این به نوبهٔ خود به ارتکاب جنایت از سوی کسانی منجر می‌گردد که نمی‌توانند به طور قانونی درآمد کسب نمایند تا بخشی از جامعهٔ مصرف‌کننده شوند، و در مورد کسانی که قربانی فرهنگ حرص و آز و نیز انزوای اجتماعی حاصل از آن هستند، به افسردگی، خودکشی و اعتیاد به موادّ مخدّر منتهی می‌گردد و در میان ثروتمندان و قدرتمندان به فساد و انحطاط می‌انجامد. گروهی که شاید بیش از سایرین لطمه می‌بینند، کودکان هستند. فعالیت‌های آموزشی در گذشته، که شامل سعی در القاء حسّ انضباط نفس و مسئولیت

اجتماعی به کودکان بود، به میزان وسیعی کنار گذاشته شده، و فعالیت‌هایی جایگزین آن شده مبنی بر این نظریه که باید بیشترین حد آزادی را به کودکان داد تا خود پیشرفت و تکامل حاصل کنند. به کار بستن این روش به میزانی رسیده که زندگی بسیاری از کودکان را فاقد ساختار یا مبانی لازم کرده است. این کودکان، وقتی با اجتماعی روبرو می‌شوند که موازین و معیارها و حس اعتدالش را از دست داده، غالباً نه از بلوغی برخوردارند که از آزادی‌ای که جامعه جبراً به آنها داده به طور صحیح استفاده کنند و نه از حمایت اجتماعی بزرگسالان دلسوز جامعه برخوردارند که بتوانند به آن تکیه کرده دلگرم باشند.

بیش از يك قرن پیش، بهاءالله همین تحلیل از وضعیت اجتماعی را بیان نمود و جهتی را که اجتماع بدان سوی رهسپار است خاطرنشان ساخت و این نظریه را که آزادی نامحدود برای افراد بشر مفید است مردود شمرد و تأکید کرد که اگر در آزادی افراط و زیاده‌روی صورت گیرد، منشأ فساد و شرّ است در حالی که حفظ اعتدال در آزادی فردی می‌تواند منبع خیر باشد:

بعضی از مردم را می‌بینیم که طالب آزادی هستند و

به آن افتخار می‌کنند. آنها آشکارا نادان هستند...

بدانید که مظهر و نمونه آزادی حیوان است. انسان

سزاوار است که مقید به سنت‌هایی باشد که او را از

نادانی‌اش حفظ نماید و از زیان حیل‌گران محفوظ دارد. براستی آزادی مفرط باعث می‌شود که انسان از آنچه که در شأن ادب و وقار است خارج شود و به پستی گراید... ما آزادی را در بعضی شرایط تصدیق می‌کنیم و در سایر موارد مردود می‌شماریم. (مضمون بیان بهاءالله)^{۱۰۲}

بهاءالله اصلی را در رابطه با آزادی تشریح نموده است که کاربردی به مراتب وسیع‌تر دارد، یعنی اصل اعتدال، بدین معنی که هر قدر امری مطلوب به نظر آید، اگر در آن زیاده‌روی شود منشأ شرّ و فساد خواهد شد:

"در جمیع امور باید رؤسا به اعتدال ناظر باشند. چون هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیت و تمدّن و امثال آن مع آن که به قبول اهل معرفت فائز است اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علّت ضرّ گردد."^{۱۰۳}

حقوق بشر باید از آگاهی به شأن، مقام و ارزش هر فرد انسانی سرچشمه بگیرد که در آثار مقدّسه اکثر ادیان موجود است. عبدالبهاء در خطابه‌ای در باره تعالیم بهاءالله بیانی به این مضمون ایراد کرده:

بهاءالله عالم انسانی را مخاطب قرار می‌دهد که همه برگهای یک درخت هستید ... حتی اگر شاخه معیوبی یا برگ خرابی بر این درخت عالم انسانی

مشاهده کنیم، به هر حال متعلق به این شجر است نه شجر دیگر. بنابراین، وظیفهٔ ما حراست و پرورش این درخت است تا وقتی که به کمال برسد. اگر میوه‌هایش را بررسی کنیم و آنها را ناقص بیابیم، باید سعی کنیم آنها را به کمال برسانیم. در عالم انسانی نفوسی هستند که غافلند، باید آگاهشان ساخت. برخی از آنان ضعیف و نحیفند، باید به آنها کمک کنیم تا شفا یابند و درمان شوند. اگر در مرحلهٔ نوزادی از توسعه و ترقی باشند، باید از آنها مراقبت کنیم تا به بلوغ رسند. هرگز نباید، به این عنوان که ناخوشایند هستند یا بی‌ارزشند، از آنها نفرت داشته باشیم یا از آنها دوری کنیم. باید با احترام، تکریم و محبت با آنها معامله کرد... مختصر آن که، به جمیع عالم انسانی باید با محبت، مهربانی و احترام نظر کرد.^{۱۰۴}

عبدالبهاء توصیه می‌نماید که اجتماع باید حقوق بشر را برای جمیع به طور مساوی در نظر بگیرد و آن را تضمین نماید: "تعلیم هفتم حضرت بهاءالله مساوات حقوق است. جمیع بشر در نزد خدا یکسانند، حقوقشان حقوق واحد؛ امتیازی از برای نفسی نیست. کلّ در تحت قانون الهی هستند، مستثنایی نه. در نزد حق امیر و فقیر یکسان‌اند، عزیز و حقیر مساوی."^{۱۰۵}

از عبارات فوق نباید چنین برداشت شود که تعالیم بهائی آزادی و حریت را محکوم می‌کنند. برعکس، آنچه را که ترویج می‌دهند این است که افزایش حریت و حقوق بشر مبتنی بر عدالت، پیشرفت مهمی است که به افراد فرصت می‌دهد تا استعدادهای مکنون و بالقوه خود را به طور کامل پرورش دهند. اما بهاءالله هشدار می‌دهد که نباید اجازه داد این روند در مسیر افراط آنقدر پیش برود که نظم و ثبات اجتماع را تهدید نماید.

کشاورزی

در اکثر کشورهای که صنعتی شده و از لحاظ مادی پیشرفت کرده‌اند، از اهمیت کشاورزی کاسته شده است. اما به گفته عبدالبهاء کشاورزی اصل اساسی است در زندگانی اجتماعی.^{۱۰۶} و این که "عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف است... دهقان اول عامل است در هیأت اجتماعیه."^{۱۰۷} بهاءالله تأکید نموده آنچه که اهمیت دارد "توجه کامل است در امر زراعت!" زیرا یکی از اموری است که "سبب سُمُو عباد و عمار بلاد است."^{۱۰۸}

عبدالبهاء رئوس طرحی را که جوامع روستایی را به خودکفایی بیشتر می‌رساند و باعث می‌شود در مقابل بلاهای طبیعی کمتر آسیب‌پذیر باشند، بیان نموده و تأسیس صندوق خیریه عمومی در هر جامعه روستایی را توصیه کرده است، که باعث کاهش رنجهای فقرا، نفوس عاجز و ناتوان و نیز کسانی که در نتیجه

بدقابلی‌ها یا بلاهای طبیعی متحمل خسارت شده‌اند، خواهد شد و به این ترتیب این جوامع را مستقل‌تر می‌سازد.^{۱۰۹}

تعالیم مربوط به دولت و خطّ مشی اجتماعی

بهاءالله در موارد متعدّد پادشاهان و امرای زمان خود را مخاطب قرار داده و الواحی خطاب به آنها نازل کرده است که مفادّ بسیاری از آنها به مسائل امروزی نیز مربوط می‌شود. با عنایت به جهان آن روز، به دو نوع اصلی حکومت اشاره می‌نماید: نمونه استبدادی مطلقه که تزار روس، سلطان ترکیه عثمانی و شاه ایران مظاهر آن بودند، و نمونه دموکراتیک که به طور اخصّ با جمهوری جدیدی که در ایالات متّحده آمریکا تأسیس شده بود و نیز با بریتانیا ارتباط داشت. بهاءالله قویّاً از حکومت دموکراتیک حمایت کرده، امّا توصیه نموده که پادشاه به عنوان رئیس کشور وجود داشته باشد زیرا، "شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی. دوست نداریم مُدُنِ عالم از آن محروم مآند."^{۱۱۰} بدین لحاظ هدایت نموده که دموکراسی و سلطنت با هم ترکیب شوند (یعنی شبیه سلطنت مشروطه).

بهاءالله امراء و دولتهای جهان را به طور خاصّ انداز نمود که در تأسیس صلح و کاهش مصارف غیرضروری تسلیحات تلاش کنند، از جمله در بیانی به این مضمون:

بین خودتان صلح را برقرار نمایید و از تعداد
سپاهیان بکاهید تا هزینه‌های شما کاهش یابد و
آسودگی خیال پیدا کنید و آرامش یابید و اگر
اختلافات خود را رفع کنید به سپاهیان زیادی نیاز
نخواهید داشت، مگر آن قدر که شهرها و
کشورهای خود را نگاهبانی نمایید. از خداوند
بترسید و در هیچ امری از حد اعتدال نگذرید و از
اسراف کنندگان نباشید. ما دریافتیم که شما هر
روز بر هزینه‌های خود می‌افزایید و آن را بر رعیت
تحمیل می‌کنید. این واقعاً بیش از تحمل آنها
است و هر آینه ظلمی عظیم است بر آنها.^{۱۱}

آنچه که بهاءالله به ویژه به نفوسی که مصدر قدرت
هستند توصیه نموده، اجرای عدالت است در بیانی به
این مضمون:

دقت کنید مبدا به اندازه خردلی به کسی ستم روا
دارید، در طریق عدالت قدم بردارید، چه که این
است راه راست... بین مردم دادگری پیشه کنید و
مظهر و نمونه عدل در روی زمین باشید... مبدا
نسبت به کسانی که به سوی شما ملتجی می‌شوند و
پناه می‌آورند و در سایه شما وارد می‌شوند
بیدادگری کنید...

بدانید که نیازمندان امانتهای خداوند هستند در میان شما، مواظب باشید که در این امانتها خیانت نشود، بر آنها ظلم نکنید و در طریق خائنین گام برندارید...

خداوند زمام بندگان را به دست شما سپرده است تا بین آنها به حق حکم کنید و حق مظلوم را از ظالم بگیرید و اگر به آنچه که در کتاب خداوند به شما امر شده است عمل نکنید نام شما نزد خداوند در زمره ستمگران مذکور خواهد شد.^{۱۱۲}

بهاءالله نمایندگان منتخب مردم را نیز مخاطب قرار داده حفظ عالیترین معیارهای اخلاقی را در بیانی به این مضمون به آنها توصیه کرده است: ای نمایندگان مجلس در آن اقلیم و سایر کشورها، در آنچه که به نفع عالم انسانی و بهتر شدن شرایط آن است فکر کنید و به مشورت بپردازید.^{۱۱۳}

از جمله موضوعهایی که نهایت صداقت و درستی باید در آن مراعات گردد انتصاب و ارتقاء مسئولین امور است. این انتصابات باید متناسب با لیاقت و شایستگی نفوس باشد نه به علت ارتباطات خانوادگی و شخصی:

معرفت دُول بر احوال مأمورین و إعطاء مناصب
بأندازه و مقدار. التفات باین فقره بر هر رئیس و

سلطانی لازم و واجب. شاید خائن مقامِ امین را

غصب ننماید و ناهیب مقرر حارس را.^{۱۱۴}

عبدالبهاء در رساله‌ای که تحت عنوان رسالهٔ مدنیّه نوشته عمدهٔ مطالب را به شرایط لازم برای رهبران دولتها و مسؤولان امور اختصاص داده است. این مسأله که تصمیمات در يك جامعه چگونه اتخاذ گردد بسیار حائز اهمیّت است. در حال حاضر، تصمیم‌گیری حقّ انحصاری و قدرت قانونی يك فرد رهبر یا گروه کوچکی است که مصدر قدرت‌اند. در تعالیم بهائی، به تصمیم‌گیری گروهی مبتنی بر مشورت اهمیّت زیادی داده شده است. بهائیان کسب مهارت در مشورت مؤثر را بخش مهمی از پیشرفت اجتماع و جامعه می‌دانند. اما ترتیب مشورت از نقطهٔ نظر بهائیان در حال حاضر، رشد و تکامل کافی نیافته و در مراحل ابتدایی است. (در خصوص اصول زیربنایی مشورت بهائی به فصل پنجم مراجعه نمایید.)

ارتکاب جرم و اعمال مجازات يك امر اجتماعی است که به بسیاری از مردم ارتباط دارد. در مورد نحوهٔ برخورد با مجرمین، عبدالبهاء چنین می‌گوید: فرد حقّ ندارد انتقام بگیرد. اما، هیأت اجتماعیّه باید اعضاء خود را در مقابل لطمات و آسیب‌ها حفظ نماید: اگر نفسی به نفسی ظلم کند، ستمی کند، تعدی کند و آن شخص مقابله بالمثل نماید این انتقام است و مذموم است... اما هیأت اجتماعیّه حقّ

محافظه و حق مدافعه دارد، زیرا هیأت اجتماعیّه
 بُغضی ندارد، عداوتی به قاتل ندارد. اما مجرّد به
 جهت حفظ دیگران قاتل را حبس کند یا
 قصاص نماید که دیگران محفوظ مانند، نه مقصد
 انتقام از اوست، مقصود قصاص است که به آن
 قصاص هیأت اجتماعیّه محفوظ ماند و الا اگر
 وارث مقتول عفو کند و هیأت اجتماعیّه عفو
 نماید و از دو جهت بالعکس معامله شود نفوس
 ستمکار متصل تعدی کنند و در هر آنی قتلی
 واقع گردد... خیمه وجود بر ستون عدل قائم نه
 عفو و بقای بشر بر عدل است نه عفو.^{۱۱۵}

اما در نحوه اجرای عدل، عبدالبهاء هدایت می نماید
 که هدف نهایی ما باید تربیت اطفال باشد تا نفس
 ارتکاب جرم در جامعه نادر شود:

ولی اصل این است که باید نفوس را چنان تربیت
 نمود که جرم واقع نگردد، زیرا می توان جمعی را
 چنان تربیت نمود که از ارتکاب جرائم چنان
 اجتناب و استیحاş نمایند که در نزد ایشان نفس
 جرم، اعظم عقوبت و نهایت عذاب و قصاص باشد،
 لهذا جرمی واقع نگردد تا قصاص جاری شود ...
 هیأت اجتماعیّه همواره شب و روز به ترتیب قوانین
 مجازات و تهیّه و تدارک آلات و ادوات قصاص
 پردازند، زندان مهیا کنند و گند و زنجیر تدارک
 نمایند و محلّ نفی و سرگون و زجر و مشقت
 گوناگون ترتیب دهند تا به این وسائط اصحاب جرم

را تربیت نمایند و حال آن که این وسائط سبب
تضییع اخلاق گردد و تبدیل احوال. بلکه هیأت
اجتماعیه باید شب و روز بکوشد و منتهای همت را
بگمارد که نفوس تربیت شوند و روز به روز ترقی
کنند و در علوم و معارف توسع یابند و کسب فضائل
نمایند و تحصیل آداب کنند و از درندگی اجتناب
نمایند تا جرم واقع نشود.^{۱۱۶}

تعالیم اقتصادی

در متون و آثار بهائی مطالبی در خصوص مسائل
اقتصادی نیز وجود دارد. یکی از راههای اصلی که
مردم، بخصوص دولتمردان، فکر می‌کنند که می‌توانند
مسائلی را که جوامع ما امروز با آن مواجه هستند، حل
کنند از طریق تدابیر اقتصادی است. نظریه‌های اقتصادی
متعدد مطرح شده اما تجربه مسلم این است که کسانی
که این نظریه‌ها را تبلیغ می‌کنند و تحت حمایت قرار
می‌دهند، وقتی که به قدرت می‌رسند، موازینی که مقرر
می‌دارند منافع مورد انتظار و پیش‌بینی شده را تأمین
نمی‌کند. طبق تعالیم بهائی، عمده فعالیت‌های اقتصادی
در عالم امروز اشتباه درك شده است زیرا مبنای آنها
تصوّرات نادرست است.

اولین تصوّر نادرست، این اندیشه است که سعادت و
رضایت انسان صرفاً با افزایش ثروت فرد افراد
جامعه قابل حصول است. اقتصاددانان بر این تصوّرند

که افراد بشر به وسیلهٔ حسّ خودخواهی و آزمندی برانگیخته می‌شوند و بنابراین هر چه سیاست خاصّ اقتصادی تدارکات بیشتری برای این انگیزه‌های بنیانی ببیند، موفق‌تر خواهد بود. بنابراین اکثر نظریه‌های اقتصادی بر این مبنی مطرح می‌شوند که ثروت بیشتری برای اعضاء جامعه فراهم آورند. طبق تعالیم بهائی، این روش برای حصول سعادت و رضایت انسان راه صحیحی نیست. افراد بشر تنها در صورتی راضی و قانع می‌شوند که جنبهٔ معنوی طبیعت آنها به موازات وجه عنصری راضی شود و پیشرفت نماید.

دومین فرضیهٔ نادرست این است که حصول منافع پایدار برای بخشی از جامعه یا ناحیه‌ای از عالم به قیمت محرومیت سایر بخشهای جامعه یا نقاط عالم امکان‌پذیر است. این نیز با توجه به تعالیم بهائی، مفهومی است نادرست. ممکن است خطّ مشی خاصی باعث شود منافع موقت، به قیمت محرومیت سایر طبقات یا کشورها، شامل حال يك طبقهٔ اجتماعی یا يك کشور بشود. اما این تنها دستاوردی موقت و این خطّ مشی، سیاستی کوتاه‌نظرانه است. به علّت ارتباط متقابل تمام عالم انسانی، اگر بخشی از جامعه بشری در اثر این سیاست از تأثیرات منفی لطمه ببیند، در درازمدت تمامی نوع بشر از عواقب زیانبار آن مصون نخواهد ماند. ما نباید خود را متعلّق به جناحها یا نژادها یا

ملت‌های خاصی از عالم انسانی تلقی کنیم. باید کلّ عالم بشری را يك ملت و تمام عالم را يك کشور مشاهده نماییم. تنها سیاست اقتصادی که مفید به حال جمیع مردم باشد در درازمدت برای همه سودمند خواهد بود. سومین تصوّر خطای اقتصاددانان موقع تدوین نظریه‌های آنها صورت می‌گیرد و شاید این فرضیه از همه مهم‌تر باشد و آن این است که نظریه‌های اقتصادی مادی‌گرا عملاً و واقعاً می‌توانند مسائل اقتصادی را حلّ کنند. عبدالبهاء توضیح داده که ماهیت مسائل اقتصادی در عمق و اساس امری روحانی است و بنابراین آنها را تنها با اصلاح مسائل زیربنایی معنوی می‌توان حلّ کرد، مسائلی مانند بیعدالتی، فساد، تکبر و خودخواهی. بنابراین، راه حلّ برای بیماری‌های اقتصادی عالم، طبق تعالیم بهائی، در استفاده از نظریه‌های دقیق و پیچیده اقتصادی، یا حتی در وضع قوانین یا تدابیر سیاسی نیست. علّت بنیادی این مسائل اقتصادی، ضعف و فتور معنوی است که بر کلّ جهان تأثیر می‌گذارد و به این ترتیب تنها راه حلّی روحانی می‌تواند مسائل اقتصادی را حلّ و فصل نماید. از جمله مطالبی که عبدالبهاء در خطابه‌ای ایراد کرده چنین است:

ماهیت اساسی جمیع شرایط اقتصادی، الهی است و
با عالم قلب و روح مرتبط می‌باشد... لهنذا، بکوشید
تا در قلوب ایجاد محبت نمایید تا دلها تابان شوند و

قلبها فروزان گردند. وقتی که این محبت بدرخشد،
 در سایر قلوب نفوذ کند، همان طور که چراغ
 روشن محیط خود را نورانی و منیر سازد. وقتی
 محبت پروردگار استقرار یافت، همه چیز تحقق
 می‌یابد. این اساس واقعی تمام اقتصاد است... مسائل
 اقتصادی بسیار جالب هستند؛ اما قوه‌ای که قلب
 انسان را حرکت می‌دهد، بر آن مسلط است، و آن
 را هدایت و جذب می‌کند، محبت خداوند
 است.^{۱۱۷}

بنابراین، پی بردن به این نکته تعجب‌آور نخواهد
 بود که آیین بهائی از هیچ نظریهٔ اقتصادی موجود
 حمایت نمی‌کند، و نظریهٔ جدیدی هم نمی‌افزاید. یکی
 از مفاهیم اصلی در آیین بهائی این اندیشه است که
 ساختار اجتماعی عالم انسانی به طور مداوم در حال
 تغییر است و بنابراین هیچ نظریهٔ اقتصادی همیشه برای
 تمام عالم صحیح و مناسب نخواهد بود. در عوض آن،
 در آثار بنیان‌گذاران آیین بهائی، تعدادی از اصول مطرح
 می‌شود که باید اساس و مبنایی برای برنامه‌های خاص
 اقتصادی قرار گیرد. این اصول اقتصادی عبارتند از:

- نیاز به صلح جهانی همانطور که در بالا ذکر شد، در
 حال حاضر اقتصاد بسیاری از کشورها به علت مخارج
 لازم جهت خرید مقدار زیادی تسلیحات فلج شده

است. حتّی ملّتهای بسیار فقیر که به زحمت پول کافی برای تغذیه خود دارند، بخش زیادی از درآمد ملّی خود را صرف تسلیحات می‌کنند. پس شرط و مبنای ضروری برای حلّ مسائل اقتصادی عالم تأسیس صلح جهانی و ترتیبی برای امنیت جمعی است که تمامی کشورها را به کاهش مخارج تسلیحاتی خود قادر سازد. (به فصل بعد توجّه فرمایید.)

• نیاز به اقتصاد جهانی همانطور که قبلاً اشاره شد، هنگام برنامه‌ریزی برای اقدامات اقتصادی باید منافع و مصالح کلّ عالم انسانی را در نظر داشته باشیم، و بنابراین تمام برنامه‌ریزی اقتصادی باید در قالب دیدگاهی جهان‌شمول تهیه و طراحی شود. در برنامه‌ریزی هر اقدامی، باید این سؤال مطرح شود: "آیا این اقدام در جهت حفظ منافع کامل تمام عالم انسانی است؟" در این صورت، از منابع کرهٔ زمین در جهت مصالح همه، نه منافع معدودی از مردم، بهره‌برداری خواهد شد. بخشی از توسعهٔ اقتصادی جهانی نیازمند حرکت به سوی يك واحد پول جهانی، يك سیستم جهانی اوزان و مقادیر، و مقرّرات بازرگانی بین‌المللی است.

• نیاز به اجرای عدالت در سیستم اقتصادی یکی از ویژگی‌های روحانی که باید بر تمام امور عامّه مردم حاکم باشد عدالت است. بنا بر اصطلاحات اقتصادی، این بدان معنی است که بخشی از جامعه نباید قادر به

حفظ کنترل بر جمیع وسایل تولید و توزیع در جامعه باشد، چه که به این ترتیب خفقانی اقتصادی را بر آن جامعه مستولی می‌کند به طوری که این گروه خواص بسیار ثروتمند می‌شوند در حالی که دیگران محکوم به تحمل فقر هستند. این عدم تعادل و بی‌عدالتی هم در داخل کشورها و هم بین کشورها وجود دارد. برخی از کشورها از ثروت عظیمی برخوردارند و منابع سرشار انرژی و مواد اولیه را هدر می‌دهند. این کشورها سیاستی دارند که از آن به صورت ابزاری برای بسیار فقیر نگه داشتن سایر کشورها استفاده می‌کنند، تا به آن درجه که برخی از آن کشورها حتی آنقدر درآمد ندارند که مردم خود را سیر کنند. بخشی از مسأله ناشی از شرایط ناعادلانه تجارتی بین کشورهای ثروتمند و ممالک فقیر است، و این باید در سطح جهانی مورد بررسی و ملاحظه قرار گیرد. بخش دیگر مسأله مصرف‌گرایی و رقابت افراطی کشورهای ثروتمند است که به اتلاف عظیم منابع و مصرف سرسام‌آور منجر می‌شود. در سطح فردی، تعالیم بهائی پیشنهاد می‌کند که با اقداماتی چون مالیات تصاعدی بر درآمد، ثروت و فقر بیش از حد در جامعه از بین برده شود. توجه به این نکته مهم است که دیانت بهائی ادعا نمی‌کند که می‌توانیم یا باید سعی کنیم از لحاظ ثروت، تساوی کامل بین تمام مردم برقرار کنیم یا توزیع ثروت را با

اعمال زور عملی سازیم، آن‌چنان که برخی اعتقادات سوسیالیستی تبلیغ می‌کنند. این تصوّر که وصول به چنین حالتی امکان‌پذیر باشد، و هم صرف است. افراد بشر از لحاظ هوش و توانایی متفاوت هستند و هرگز نمی‌توان به تساوی کامل ثروت دست یافت. بعلاوه، طبق احکام بهائی، هر کسی استحقاق دارد که دارای اموال و املاک باشد و آنچه را که در مالکیت خود دارد به هر کسی که بخواهد منتقل نماید. آنچه که بهائیان از آن حمایت می‌کنند این است که افراط در ثروت و فقر باید از میان برداشته شود.

● اخلاق حرفه‌ای جدید بنا بر تعالیم بهائی در این عصر برای عالم امکان‌پذیر و لازم است که امور را به طریقی تنظیم کنند که تمام مردم از تحصیلات برخوردار شوند و تعلیم لازم را ببینند به‌طوری که بتوانند کار کنند و معاش خود را تأمین نمایند. همچنین وظیفهٔ هر فرد است که به شغل و کاری که مفید به حال جامعه است اشتغال داشته باشد. بهاءالله حتی دیدگاه جدیدی در اخلاق حرفه ای ارائه داده و فرموده کاری که با توجه به وجدان و با روحیه خدمت به عالم انسانی انجام شود، معادل عبادت خداوند است (به فصل اوّل توجه کنید).

● اهمیت همکاری و تعاون در حال حاضر، صحنهٔ اقتصاد بیشتر تحت تسلط رقابت و منازعه است. اگر چه رقابت تا حدّی مفید است، امّا امروزه رقابت در بسیاری از

مناطق دنیا، به مرحله‌ای رسیده که مضرّ و توأم با اسراف شده است. باید هرچه بیشتر بر تعاون و همکاری در جامعه تأکید شود. امّا در صورتی می‌توان موفق شد که افراد از خودمحموری دست بردارند و به جای آن به آنچه که برای کلّ جامعه مفید است توجّه نمایند. عبدالبهاء به ویژه توصیه نموده که در صنعت، باید از وضعیت فعلی که اختلاف و مقابله بین کارگران و صاحبان سرمایه است فاصله بگیریم، زیرا به اعتصاب و اسراف کاری منتهی می‌شود، یعنی صاحبان کارخانه‌ها باید کارگران را در مقداری از سود کارخانه سهم کنند تا کارگران علاوه بر دستمزد، از سود شرکت نیز بهره مند شوند. این کار باعث می‌شود که اختلاف منافع بین کارگران و صاحبان کارخانه‌ها رفع شود و هر دو طرف را به همکاری و تعاون تشویق نماید.^{۱۱۸}

• اهمیت تقسیم کردن اختیاری اموال (مواسات) دیانت بهائی برای فضیلت و مزیت مواسات اهمیت زیاد قائل است. هنگامی که ثروتمندان دارایی خود را وقف مساعدت و کمک به بهبود حال مستمندان کنند، نشانه بلوغ معنوی و علامت روحانیت در جامعه است.

مواسات

"در تعالیم بهاءالله مواسات است و این اعظم از مساوات است. مساوات امریست مجبوری ولکن مواسات امریست اختیاری. کمال انسان به عمل خیر اختیاریست نه به عمل خیر اجباری و مواسات خیر اختیاریست و آن این است که اغنیا به فقرا مواسات نمایند، یعنی اتفاق بر فقرا کنند، ولی به میل و اختیار خویش، نه این که فقرا اغنیا را اجبار نمایند؛ زیرا از اجبار اختلال حاصل گردد و انتظام امور بشر مختل شود ولی مواسات که آن اتفاق اختیاریست سبب راحت عالم انسانیست، سبب نورانیت عالم انسانیست و سبب عزت عالم انسانیست." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۱۲-۱۱۱)

توجه به این نکته مهم است که اینها فقط اصولی کلی و هدایت‌کننده هستند. اما تعالیم بهائی تصریح دارد بر این که بیماری اجتماع را نمی‌توان به وسیله سیاست‌های اقتصادی یا توسط قوانین معالجه کرد. این بیماری مرضی روحانی است و مادام که فرد فرد اعضاء جامعه حریص، خودخواه، مادی‌گرا و متعصب باشند، هیچ راه حلّ درازمدتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این امراض روحانی نیاز به شفا و درمان روحانی دارند. تنها دیانت دارای قوه‌ای است که میتواند طرز فکر و عقیده مردم را تغییر دهد و به این ترتیب این بیماری روحانی را معالجه نماید. فقط وقتی که افراد در اجتماع از لحاظ روحانی تحوّل

پیدا کردند می‌توان امیدوار بود که درمانی پایدار و شفائی جاودانی برای مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یافت شده است.

اصول کلی و سایر تعالیم

به این ترتیب می‌توان مشاهده کرد که آیین بهائی به جای ارائه برنامه تفصیلی مشتمل بر قوانین اجتماعی که اجرای آن را هدف خود قرار داده باشد، دارای اصول عمومی اجتماعی است که به عنوان راهنمای سیاستی اجتماعی عمل می‌کند. از دیدگاه آیین بهائی، پیشرفت و ترقی مدنیت بشری باید بتدریج و به طور نباض و سازمان یافته (ارگانیکی) و مؤثر حاصل شود. پیشرفت مدنیت از طریق وضع قوانین یا رهبری سیاسی تحقق نمی‌یابد، بلکه در نتیجهٔ کوشش افراد در جهت تحول زندگانی شخصی خود است که تدریجاً موجب تحول جامعه می‌شود.

به عبارت دیگر، تعالیم اجتماعی بهائی بر مبنای اصول روحانی کلی، مانند برابری و عدالت که باید زیربنای هر تحول اجتماعی باشد، قرار گرفته‌اند. بسیاری دیگر از تعالیم اجتماعی را می‌توان در آثار بهائی یافت. اکثر این تعالیم مبتنی بر اصل اساسی عدالت است یا دیدگاهی جهانی و نظمی واقعاً متحد و یکپارچه جهانی را ترویج می‌کند. از آن جمله حکمی است که خطاب

به حکومت‌های عالم صادر شده است و براساس آن باید زبانی را به عنوان زبان بین‌المللی انتخاب کنند که در تمام مدارس در کنار زبان ملی یا مادری هر ملت تدریس شود؛ همچنین انتخاب سیستم بین‌المللی اوزان و مقادیر و موازین یکسان عمومی برای رعایت حقوق بشر و تعلیم و تربیت عمومی اجباری همه کودکان.

فصل چهارم

مسائل و مشکلات جهانی

آنچه بهاءالله تعلیم می‌دهد صرفاً به مسائل داخل یک جامعه خاص مربوط نمی‌شود بلکه با مسائل جهانی نیز ارتباط دارد. مسلماً، در تعلیم بهائی این اعتقاد وجود دارد که بسیاری از مسائلی که ما را در حال حاضر مبتلا ساخته اند تنها اگر در سطح جهانی به آنها رسیدگی شود، قابل حل خواهند بود.

یگانگی نوع بشر

عالم انسانی از مراحل مختلف گروه‌بندی‌هایی که به مرور ایام بزرگتر و بزرگتر شده‌اند عبور کرده و تکامل یافته است. این گروه‌بندی‌ها عبارت از جوامع قبیله‌ای، سیستم‌های مختلف فئودالی، دولت‌شهرها، و دولت ملی بوده است. با توسعه و گسترش، در هر مرحله از این سیر تکاملی، از مسائلی رهایی یافته است که فقط وقتی عالم انسانی به مرحله بعدی تکامل خود وارد شده، حل شده‌اند. وضعیت جهان فعلی ما در اثر پیدایش و استقرار دولت‌های ملی مدرن حاصل شده است. این مرحله از تکامل بشر اینک موجب پدید آمدن مسائل

مبرم و اضطراری سیاسی، اقتصادی، بوم‌شناسی و سایر مشکلات شده که نیاز فوری به راه حل دارند. بهاء‌الله فرموده است که عالم انسانی باید سیر تکاملی خود را ادامه دهد و از این مرحله نیز عبور کند و به وحدت جهانی دست یابد.

بهاء‌الله در برخی از نوشته‌ها خود را پزشک الهی می‌خواند که برای تشخیص و درمان بیماری عالم برانگیخته شده است، و بیان می‌کند که بنا به تشخیص او، بیماری که عالم بشری را مبتلا ساخته عدم اتحاد و اتفاق است. تنها با ایجاد وحدت و تثبیت اتحاد است که می‌توان به صلح و سعادت دست یافت: "اصلاح عالم و راحت امم... ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر به نصایح قلم اعلیٰ"^{۱۱۹} بهاء‌الله از تمام افراد بشر دعوت می‌کند که به اتحاد توجه نمایند و بگذارند تأثیرات شگرف و نیرومند آن بیماری‌های اجتماع را درمان نمایند: "بکمال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمائید. قسم بافتاب حقیقت، نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد."^{۱۲۰}

بهاء‌الله تأکید می‌نماید که این گردهم‌آمدن نفوس در نهایت اتحاد و اتفاق، هدف اصلی و اساسی دین است: "دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است."^{۱۲۱}

کاربرد این اصل اتحاد موجب تحولات وسیع در بسیاری از وجوه حیات جامعه خواهد شد. اصول مخالفت‌آمیز بر بسیاری از نهادهای اجتماعی ما حاکم

است، مانند سیاست، دادگاهها، تجارت، و حتی بسیاری از فعالیتهای حرفه‌ای و اجتماعی؛ و حتی تا حدی به مراتبی بیش از آن بر اداره امور بین‌المللی تأثیر میگذارد. وقتی که دولتمردان در هیأت‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد اجتماع می‌کنند، تقریباً مسلم است که تنها مسأله مورد علاقه هر يك از آنها این است که چه امری بهترین منافع را برای کشور آنها به ارمغان خواهد آورد و دیگر توجهی ندارند که چه اثراتی ممکن است بر سایر نقاط عالم بگذارد. بهاءالله تأکید نموده که این نگرش ستیزه‌جویانه نامطلوب است؛ اجتماع را باید موجودی زنده، مانند هیکل انسان، تلقی کرد. اعضاء بدن با یکدیگر متفاوتند، و در عین حال، برای این که هیکل بشری بتواند به طور مؤثر وظیفه خود را انجام دهد، اجزاء مختلف باید در کمال اتحاد و اتفاق کار کنند.^{۱۲۲}

بسیاری از مردم در درک و فهم مراتب بالاتر وحدت اجتماعی دچار تردید و اشتباه‌اند، و از قوه مستبد و خودکامه‌ای که در داستان‌ها و تاریخ‌ها مجسم و پیش بینی شده^{۱۲۳} بیم و هراس دارند. اما در واقع، تاریخ نشان می‌دهد که درجات بزرگتری از اتحاد اجتماعی به آزادی بیشتر افراد جهت توسعه استعدادها و توانائی‌های بالقوه خود و حفظ و حراست بیشتر از حقوق بشر در مقابل اقدامات ستمگرانه‌ای که توسط صاحبان قدرت

اعمال می‌شود، منتهی می‌گردد. به این ترتیب، برای مثال، حرکت‌های فعلی به سوی اتحاد اروپا، به مراتب بیشتر از قبل به فرد فرد شهروندان حقوق و آزادی اعطاء می‌کند: مثلاً این حقّ که دولت خود را به دادگاه حقوق بشر اروپا بکشانند.

بهاءالله پیش‌بینی نموده که این گردهم‌آمدن ملت‌های دنیا امری اجتناب ناپذیر است. اکثر مسائلی که جهان با آن روبرو است (شامل آلودگی محیط زیست، بیابان زائی، گرم شدن هوای کره زمین، و فاصله روزافزون بین ملت‌های غنی و فقیر) تنها در صورتی قابل حلّ هستند که در سطح جهانی با آنها برخورد شود. بنابراین این مسائل ادامه خواهند یافت و وخیم‌تر خواهند شد تا وقتی که جهان بیدار شده دیده به روی این حقیقت بگشاید:

سألهاست نه ارض ساکن و نه اهل آن. گاهی به
حرب مشغول و هنگامی به بلاهای ناگهانی معذب.
بأساء و ضراء ارض را احاطه نموده، مع ذلک
احدی آگاه نه که سبب چیست و علت آن چه.
اگر ناصح حقیقی کلمه‌ای فرموده آن را بر فساد
حمل نموده‌اند و از او نپذیرفته‌اند... آثار نفاق در
آفاق موجود و مشهود، مع آن که کلّ از برای
اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند. حضرت موجود
می‌فرماید، "ای دوستان، سراپرده یگانگی بلند

شد؛ به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید، همه بار

یک دارید و برگ یک شاخسار. " (بهاء الله)^{۱۲۴}

اتحاد انواع مختلف دارد. انواع محدود اتحاد، مانند اتحاد بر پایه زبان مشترک، ملیت یکسان یا نژاد واحد، دیگر در این عصر و زمان کافی نیست. عبدالبهاء دو سطح اتحاد را توصیف می‌کند که امروز برای نوع بشر مفید است. اول درک اندیشمندانه که عالم انسانی يك كل ارگانيك است که بین اجزاء آن وابستگی متقابل وجود دارد و بنابراین هر آسیبی که بر جزئی از آن وارد شود همه را تحت تأثیر قرار می‌دهد:

وحدتی که مورث نتایج بی‌نهایت است اول
 وحدت عالم انسانی است که معترف است بر این
 که همه در ظل عزت و جلال وسیع و عظیم
 حضرت سبحان/اند؛ یعنی همه بندگان خدا هستند،
 چه که از یک هوا نفس می‌کشند، در یک ارض
 ساکنند، در زیر یک آسمان حرکت می‌کنند، از
 یک شمس کسب روشنایی می‌کنند و در ظل
 حمایت و حراست یک خدای واحدند. این اعظم
 وحدت است، و اگر عالم انسانی به آن متمسک
 باشد، نتایج آن دائمی است؛ اما عالم انسانی تا به
 حال آن را نقض کرده، به انشقاق و تفرق یا سایر
 انواع اتحاد متشبث گردیده مانند اتحاد نژادی،

وطنی یا اتحاد منافع؛ بنابراین نتایج عظیمه حاصل
 نشده است. اما مسلّم است که انوار الطاف الهیه
 محیط است، افکار توسعه یافته، ادراکات قوی
 شده، علوم و فنون اتّساع یافته و استعداد اعم و
 ترویج اتحاد حقیقی و غائی نوع بشر که نتایج عالیه
 حاصل نماید به وجود آمده است. (ترجمه)^{۱۲۵}



احتیاج به يك آگاهی جهانی

در ماه اکتبر ۱۹۱۱، قوای ایتالیا در طرابلس و بنغازی
 پیاده شدند و به این ترتیب آخرین بخش آفریقای
 شمالی را که هنوز در دست امپراطوری ترکیه عثمانی
 بود اشغال کردند. (این واقعه علامتی دالّ بر اوج
 استعمار آفریقا توسط اروپائیان بود.) يك روز در ماه
 نوامبر ۱۹۱۱ در پاریس، عبدالبهاء اظهار داشت:
 می گویند يك ترن در رود سن افتاده بیست و
 پنج نفر غرق شده و امروز در پارلمان فرّنسا
 (فرانسه) از وقوع این حادثه بحث مفصّل
 خواهد شد، وزیر راه آهن را در تحت محاکمه
 آورند. يك جدال عظیمی خواهد شد. هیجان
 شدید است. بسیار بسیار تعجّب کردم که بجهت
 بیست و پنج نفر که در رودخانه افتاده غرق

شده‌اند چنین هیجان غریبی در پارلمان ظاهر شده، اما از برای طرابلس که روزی هزاران کشته می‌شوند ابداً حرفی نمی‌زنند. البته تا بحال پنج هزار نفر کشته شده‌اند، ابداً بخاطر پارلمان نمی‌آید که آنها بشرند. مثل این است که آنها حجروند. سبب چه چیز است که پارلمان از برای بیست و پنج نفر این‌طور هیجان می‌کند و از برای شش هزار نفر ابداً حرف نمی‌زند. و حال آنکه آنها بشرند اینها بشر، همه از نسل آدمند. به جهت این است که آنها جنس فرنسا (فرانسوی) نیستند، اگر پارچه پارچه شوند اهمیتی ندارد. ببینید چقدر بی‌انصافی است، چقدر بی‌احساسی است، چقدر نادانی است، و حال آن که آن بیچاره‌ها که در طرابلس پدر دارند، مادر دارند، پسر دارند، دختر دارند، عیال دارند، آنها را شرحه شرحه نمایند. آیا چه تقصیر دارند. در جریده خواندم حتی در ایتالیا از مردم فریاد و فغان بلند است. از عربها گذشته، نساء ایتالیا به فریاد و فغان آمده‌اند، دیده مادران اشکبار است و دلهای پدران غرق خون است، و گریه و زاری اطفال به عنان آسمان می‌رسد. ببینید بشر چقدر خونخوار است، ببینید انسان چقدر غدار است. (خطابات مبارکه، ج ۳،

ص ۱۵۲ / خطابات مبارکه ج ۲، ص ۲۰۴)



وقتی که تفکر ما جهانی تر شود، به تدریج در درون فرد آگاهی جهانی و وقوفی روحانی نسبت به وحدت عالم انسانی ایجاد خواهد شد، که به تجدید حیات نوع بشر و ارتقای آن به سطح متعالی تری از وحدت، یعنی اتحاد روحانی، که برای عالم انسانی به مراتب سودمندتر است، منجر خواهد گردید:

اتحاد دیگر اتحاد روحانی است که منبعث از نفثات روح القدس است. این اعظم از وحدت عالم انسانی است. وحدت یا همبستگی بشری مانند جسم است و نفثات روح القدس مانند روح که به جسم حیات بخشد. این اتحاد کامل است. موجد وضعیتی در عالم انسانی گردد که هر یک خود را فدای دیگری نماید و نهایت آرزوی هر کدام نثار جان و تن برای خیر دیگری گردد... این وحدت، روح در جسم امکان است.. حضرت مسیح... این اتحاد را در میان نوع بشر ترویج فرمود. هر نفسی که به مسیح ایمان آورد حیات دوباره یافت و به این روح از میان مردگان برخاست و به اوج جلال ابدی واصل شد، به حیات سرمدی پی برد، توگدی دیگر

یافت و به منتها سعادت حقیقی واصل گردید.

(ترجمه)^{۱۲۶}

ما نباید فکر کنیم که این آرمان وحدت را دیگران باید پیگیری نمایند تا به آن واصل شوند یا ایجاد آن در زمره مسؤولیت های دولتها است. بهاءالله به جمیع ما افراد بشر تکلیف کرده است که برای صلح و وحدت تلاش کنیم:

امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع مَنْ
عَلَى الْأَرْضِ قیام نماید. حضرت موجود
می فرماید، "طوبی لِمَنْ أَصْبَحَ قَائِماً عَلَى خِدْمَةِ
الْأُمَّمِ" ... فی الحقیقة عالم یک وطن محسوب
است و مَنْ عَلَى الْأَرْضِ اهل آن.^{۱۲۷}

بهاءالله از پیروان خود می خواهد که هر آنچه را که موجب اختلاف و تفرقه می شود (مانند اختلافات دینی، نژادی و ملی) کنار بگذارند و در کمال اتحاد اجتماع نمایند، کوتاه بینی و تنگ نظری و وفاداری به حزب و گروه را ترک کنند و وفاداری عظیم تری را که به عموم نوع انسان است جانشین آن سازند:

از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و
تفریق بود از میان برخاست... از قبل فرموده اند
"حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ"، و لسان عظمت در
یوم ظهور فرموده "لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطَنَ
بَلْ لِمَنْ يُحِبُّ الْعَالَمَ".^{۱۲۸}

شوقی افندی در تبیین این بیان اخیر بهاءالله توضیح
میدهد که تعالیم بهائی "وطن دوستی سالم و

خردمندان^{۱۲۹} را محکوم نمی‌کند. در واقع تأکید می‌کند که خودمختاری ملّی برای مقابله با آفت مرکزیت افراطی لازم است. اما در ضمن باید وفاداری در حدّ وسیع‌تری نیز وجود داشته باشد، باید به سطح عالی‌تری از وحدت که وحدت عمومی و جهانی است اشتیاق داشت.

برخی از مردم فکر می‌کنند که وحدت الزاماً به معنای مشابهت و همسانی است. اما هدف دیانت بهائی حفظ تنوّع و کثرت بسیار غنی سنّت‌ها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و اندیشه‌های گوناگون در سراسر کره زمین و در عین حال از بین بردن علل اختلافات و منازعاتی است که وجود دارد. صرف این واقعیت که تفاوت‌هایی بین مردم وجود دارد نباید الزاماً به اختلاف و نزاع منجر شود. اگر از دیدگاهی متفاوت نگاه کنیم، وجود تفاوت‌ها می‌تواند به عنوان منبع پرباری از تنوّع شمرده شود. شوقی افندی تأکید نموده که شعار بهائیان "وحدت در کثرت"^{۱۳۰} است.

شوقی افندی تعلیم وحدت عالم انسانی را "محور جمیع تعالیم حضرت بهاءالله"^{۱۳۱} می‌خواند، و در توصیف آن گفته:

اصل وحدت عالم انسانی... صرفاً منبعث از اظهار احساساتی ناسنجیده و بیان امیدی مبهم و نارسا نیست و نباید آن را منحصرأ ناشی از آرزوی احیاء روح اخوت بشری و خیرخواهی بین مردم

انگاشت و هدفش را فقط در این دانست که بین افراد بشر و ملل و اقوام تعاون و تعاضدی حاصل گردد... پیامش فقط متوجه افراد نیست بلکه به روابط ضروری‌ای نیز مربوط می‌شود که ممالک و ملل را به هم پیوند می‌دهد و عضو یک خانواده بشری می‌نماید... و نیز مستلزم آن است که در بنیان جامعه کنونی تغییراتی حیاتی (ارگانیک) صورت پذیرد که شبهش را چشم عالم ندیده است... بلی اصل وحدت عالم انسانی خواهان تجدید بنیان جامعه و طالب خلع سلاح کشورهای متمدن جهان است، جهانی که به مانند هیکلی زنده در جمیع جنبه‌های اصلی حیاتش، در نظم سیاسیش، آمال روحانیش، تجارت و اقتصادش، خط و زبانش متحد باشد و در عین حال کشورهای عضو آن حکومت متحده جهانی بتوانند آزادانه خصائص ملی خود را حفظ کنند.

۱۳۲

وحدت در کثرت

ملاحظه نمائید گل‌های حدائق هر چند مختلف‌النوع و متفاوت‌اللون و مختلف‌الصّور و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند، آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد... اگر حدیقه‌ای را

گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و
 اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک
 ترتیب باشد به هیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد.
 ولكن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و
 اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه
 سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت
 لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید. و
 همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و
 طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوه
 واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت
 عظمت و جلال و علویت و کمال ظاهر و آشکار
 شود. الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر
 حقائق اشیاء است عقول و افکار و قلوب و ارواح
 عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند.
 (مکاتیب عبدالبهاء ج ۱، ص ۳۱۹ - ۳۱۸)



نظم جهانی

گردهم آمدنِ اهل عالم در اعصار گذشته میسر نبود.
 تنها با گسترش و پیشرفت وسایل نوین ارتباطی است که
 این امر امکان پذیر شده است.

در دوره‌های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت
 ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیر قابل بود؛
 زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان
 قطعات خسته عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه

در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار
معسور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک
نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار ممتنع و
محال. اما حال وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه
قطعات خمسۀ عالم حکم یک قطعه یافته و از
برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد
و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت
سهولت میسر به قسمی که هر نفسی به واسطهٔ
نشریات مقتدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار
جمیع ملل. (عبدالبهاء)^{۱۳۳}

عبدالبهاء اضافه می نماید که این پیشرفتهایی که در
فعل و انفعال متقابل انسانها به وجود آمده به وابستگی
متقابل جهانی منجر شده است:

همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و
مدن و قری محتاج یکدیگر و از برای هیچیک
استغنائی از دیگری نه. زیرا روابط سیاسیه بین
کل موجود و ارتباط تجارت و صناعت و
زراعت و معارف در نهایت محکمی مشهود لهذا
اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول.^{۱۳۴}

اولین مرحله در رسیدن به وحدت عالم، اجتماع
رهبران عالم و توافق در مورد صلح است. بهاءالله
شرایط تشکیل چنین اجتماعی را بیش از یک قرن پیش
مطرح نموده است:

لابدّ بر اینست مجمع بزرگی در ارض بر پا شود
و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در
صلح اکبر نمایند، و آن اینست که دول عظیمه
برای آسایش عالم به صلح محکم متشبّث شوند.^{۱۳۵}

چنین اجتماعی باید به حلّ تمام مناقشات و تعیین
شرایط کامل برای امنیتی که متقابلاً تضمین شود، منتهی
گردد:

و آن (چنین اقدامی برای صلح اکبر - م) این است
که دول عظیمه برای آسایش عالم به صلح
محکم متشبّث شوند و اگر ملکی بر ملکی
برخیزد، جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این
صورت عالم محتاج مهمّات حریّه و صفوف
عسکره نبوده و نیست الاّ علی قدر یحفظون به
ممالکهم و بلدانهم. اینست سبب آسایش دولت و
رعیت و مملکت.^{۱۳۶}

سپس شوقی افندی تأکید می نماید که نتیجه چنین
جریانی تأسیس جامعه مشترک المنافع جهانی خواهد
بود:

وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله
مقرر فرموده مستلزم آنست که جامعه متحد
جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها
و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و
در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و

ابتکار اعضاء مرکب‌اش تماماً و یقیناً محفوظ

مانده باشد.^{۱۳۷}

اما در مرحله نهائی لازم خواهد شد که تعدادی مؤسسات بین المللی به وجود آیند. این امر باعث انتظام امور بین المللی می‌شود به طوری که دیگر هیچ جنگی ضرورت نخواهد یافت. شوقی افندی رئیس دیدگاه خود را در مورد آنچه که به عنوان بخشی از نظم جهانی مورد نیاز خواهد بود این‌گونه بیان کرده‌است:

این جامعه جهانی تا جایی که می‌توان تصوّرش را نمود باید دارای:

- یک هیأت مقننه باشد که اعضایش به منزله امنای تمام نوع انسان بالمآل جمیع منابع ملل آن جامعه جهانی را در اختیار خود گیرد و قوانینی را وضع کند که برای تنظیم حیات و رفع حاجات و ترمیم روابط جمیع ملل و اقوام لازم و واجب است.
- در چنین جامعه‌ای یک هیئت مجریّه با پشتیبانی یک نیروی پلیس بین‌المللی مصوّبات هیئت مقننه را اجراء کند، به تنفیذ قوانینش پردازد و وحدت اصلیه تمام جامعه جهانی را حفاظت نماید.
- و نیز یک محکمه جهانی تشکیل شود که تمام دعاوی حاصله بین عناصر مرکب این نظام جهانی را داوری کند و حکم نهائی و لازم الاجرائش را صادر نماید.

• یک دستگاه ارتباطات و مخابرات بین‌المللی
 بوجود آید که با سرعتی حیرت‌انگیز و نظم و
 ترتیبی کامل به کار افتد و جمیع کره زمین را
 در بر گیرد و از جمیع موانع و قیود ملی آزاد
 باشد.

• یک پایتخت بین‌المللی به منزله کانون و مرکز
 اعصاب مدنیّت جهانی تعیین شود که قانونی
 برای تمرکز و توجه قوای وحدت‌بخش حیات
 باشد و از آن انوار نیروبخش و جان‌افزایش به
 جمیع جهات ساطع گردد.

• یک زبان بین‌المللی ابداع شود و یا یکی از
 زبانهای موجود انتخاب و علاوه بر زبان مادری
 در تمام کشورهای فدرال جهانی تعلیم داده
 شود.

• یک خطّ و ادبیات جهانی، یک نظام مشترک
 برای پول و اوزان و مقادیر تعیین شود و روابط
 و تفاهم بین نژادهای متنوّع و ملل جهان را
 ساده و سهل نماید.^{۱۳۸}

سایر خصوصیات این جامعه مشترک‌المنافع جهانی که
 شوقی افندی مجسم می‌نماید به شرح زیر است:
 در چنین جامعه جهانی، علم و دین، یعنی دو
 نیروی بسیار توانای بشر، با هم آشتی پذیرند و
 همکاری نمایند و در پیشرفتشان هم‌آهنگ
 شوند. در سایه چنین نظامی، مطبوعات به اظهار
 نظرات و عقاید بشر کاملاً میدان دهد و از این

که مورد سوء استفاده ارباب غرض، چه شخصی و چه عمومی، قرار گیرد، ابا کند و از قیود نفوذ ملل و دول متنازع رهایی یابد. منابع اقتصادی جهان تحت نظم درآمد و از مواد خام بهره‌برداری و استفاده شود، بازار فروش توسعه و هم‌آهنگی یابد و محصولاتش به طور عادلانه توزیع شود.^{۱۳۹}

در آثار بهائی پیش‌بینی شده که، در اثر چنین پیشرفت، تصویر کلی کره زمین متحول خواهد شد:

رقابت‌ها و کینه‌ها و دسائس ملی از میان برخیزد و تعصبات و عداوتهای نژادی به دوستی و حسن تفاهم و همکاری تبدیل گردد. علل خصومت‌های دینی رفع و موانع قیود اقتصادی کاملاً الغاء و تفاوت فاحش طبقاتی نابود شود. هم فقر و فاقه و هم مالکیت و ثروت فوق‌العاده از بین برود و نیروهای عظیمی که در راه جنگ‌های اقتصادی و سیاسی به هدر می‌رود از آن پس معطوف به اهداف لایقی از قبیل توسعه اختراعات و ترقیات فنی و ازدیاد تولیدات و محصولات بشری و ازالۀ امراض و توسعه تحقیقات علمی و بالا بردن سطح صحت و تشحید و اعتلاء مغز و فکر بشری و بهره‌مندی از منابع بکر و ناشناخته کره زمین و درازی عمر انسانی گردد و به ترویج هر وسیله‌ای که حیات فکری و اخلاقی و روحانی نوع انسان را تقویت کند پردازد.^{۱۴۰}

در نظر بسیاری از مردم، فقراتی مانند آنچه که در بالا نقل شد ممکن است مدینه فاضله غیرممکنی را توصیف نماید، و چنین کسانی ممکن است بهائیان را به علت تصوّر و تجسم چنین رویدادهایی، نفوسی رؤیایی و خیالپرداز تلقی کنند. اما شخص بهائی ممکن است جواب بدهد این بهائیان هستند که نسبت به واقعیت بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی و نیز وابستگی متقابل کنونی در سطح جهانی بیدار و آگاه هستند؛ و بگویند دیدگاه مربوط به آینده ایام که آنها از آن حمایت می‌کنند تنها راهی است که نوع بشر را به بقا و ادامه حیات قادر خواهد ساخت؛ اضافه کند که نفوس خیال‌پرداز کسانی هستند که تصوّر می‌کنند نوع بشر اگر به مسیر فعلی‌اش ادامه دهد، و از ساختارهای سیاسی فاقد کفایت و قابلیت که مخلوق قرن نوزدهم هستند (و در همان قرن هم خدمتی به سزا انجام ندادند) استفاده نماید و به عقاید جزمی سیاسی فرسوده‌ای مانند حاکمیت ملی نامحدود و بدون نظارت متشبّث باشد، می‌تواند بقای خود را تضمین نماید.

توسعه اجتماعی و اقتصادی

دیانت بهائی، همانطور که در بسیاری از تعالیم اجتماعی آن ذکر شده، صرفاً به ترقی معنوی فرد نمی‌پردازد. دامنه گسترده آن شامل گستره وسیعی از اصول و تعالیمی است که هدف آنها پیشرفت زندگی

جمعی نوع بشر روی کره زمین است. یکی از جنبه‌های مهم این زندگی جمعی نیاز به گسترش هر جامعه و نیز هر گروهی در جامعه از لحاظ روحانی، اجتماعی و مادی است.

اقدام به توسعه اجتماعی و اقتصادی معمولاً به کشورهای فقیرتر جهان مربوط می‌شود. اما از نظر تعالیم بهائی، هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که به برخی از جنبه‌های برنامه بهائی برای توسعه و پیشرفت اجتماعی نیاز نداشته باشد. حتی ثروتمندترین جوامع نیز از برخی مسائل ناگوار و جدی، مانند نژادپرستی، استفاده ناصواب از منابع طبیعی، جنایت و شکاف روزافزون بین اعضاء مرفه و افراد محروم جامعه، رنج می‌برند. با این حال در تلاش‌هایی که برای توسعه انجام می‌شود، توجه و تمرکز بر ملل فقیر جهان قرار دارد.

بسیاری ممکن است به توسعه اجتماعی و اقتصادی ملتهای فقیر به عنوان موضوعی که چندان مورد علاقه روزمره آنها نیست بیندیشند. اما، تعالیم بهائی در خصوص یگانگی نوع بشر بر گسترش آگاهی جهانی نسبت به توسعه دلالت دارد که لازمه آن این است که هر فردی به سایر افراد بشر در جهان به عنوان برادر یا خواهر خود، یا حداقل به عنوان همسایه خود بنگرد و در فکر او باشد. این موضوع بازتابی از واقعیت مادی (یعنی وابستگی متقابل و فعل و انفعال دو طرفه)

جهانی) و نیز واقعیت معنوی (یعنی برادری و خواهری تمام افراد بشر) است. بنابراین، مسائل و مشکلات نفوسی که در کشورهای فقیرتر جهان ساکنند باید مورد علاقه و موجب نگرانی کشورهای ثروتمندتر باشد. بعلاوه، بهاءالله پیروان خود را تشویق می نماید که به مسائل و مشکلات روز پردازند، "امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید."^{۱۴۱} این مفهوم که همه ما مسئول رفاه تمام افراد دیگر در روی کره زمین هستیم موضوعی است که به تکرار در آثار بهاءالله و عبدالبهاء ذکر شده است.

نحوه برداشت دیانت بهائی نسبت به توسعه اجتماعی و اقتصادی از دو عامل اصلی ناشی می شود. نخستین مورد آن که قبلاً در همین کتاب مورد بررسی قرار گرفت (به اوائل همین فصل مراجعه نمایید)، درک این موضوع است که نوع بشر از لحاظ طبیعی موجودیتی واحد دارد. به این ترتیب هر آنچه که بر قسمتی لطمه وارد آورد بر کلّ این موجود لطمه می زند. اگر بخشی از این موجود بیمار، ضعیف یا مبتلا به رنج و عذاب گردد، در این صورت کلّ وجود رنجور می شود. عامل دوم این است که هر برنامه ای برای توسعه و پیشرفت نوع بشر، اگر فقط به جنبه های مادی توجه نماید و از جنبه های روحانی غافل بماند، ناموفق خواهد بود. بسیاری از طرح های توسعه در حالی که فقط اهداف

اقتصادی و مادی را در نظر دارند، برنامه ریزی می‌شوند. نقطه نظر بهائی این است که برای پایدار و نیز منصفانه بودن رفاه باید به ابعاد معنوی این جریان نیز توجه شود. تنها چنین ملاحظاتی منجر به پیشرفتی خواهد شد که به نفع همه خواهد بود و به پایه‌های اخلاقی، اجتماعی و محیط زیست جامعه لطمه نخواهد زد.

اهداف فوری طرح‌های بهائی برای توسعه ممکن است منافع ملموس (مانند محصولات بهبود یافته یا ساختمان يك مدرسه) باشد. اما، توجه زیادی خواهد شد که این طرح حاصل مشورت و مشارکت عمومی باشد و به وحدت و احساس یگانگی بیشتر در جامعه منجر گردد. پیشرفت در آموزش و پرورش، کشاورزی، سوادآموزی، و بهبود موقعیت زنان همه از اهداف مهم هستند. اما آنچه که به همان میزان اهمیت دارد ترقی روحانی و اخلاقی اعضاء جامعه، صداقت و درستکاری کسانی که مسئولیت جامعه به آنها سپرده شده، و اتکاء به خود و اعتماد به نفس کسانی است که مورد ستم واقع شده و در جامعه رنج کشیده و بینوا گشته‌اند. پرورش صفاتی چون امانت، فداکاری و شهامت اخلاقی نیز به همان میزان منافع ملموس‌تر، هدف مهمی به شمار می‌رود.

یکی از اصول مهم در نگرش بهائی به برنامه‌ریزی توسعه این است که کسانی که برنامه‌ها برای آنها تنظیم می‌شود باید در برنامه‌ریزی و اجرای وظایف شرکت کنند. مدّت‌های دراز ثروتمندان حدس می‌زدند که فقرا به چه چیزی احتیاج دارند و بدون این که با کسانی که از کمک‌های آنها بهره‌مند می‌شدند مشورت کنند، آنچه را که لازم می‌شمردند تأمین می‌کردند. دین بهائی بر مبنای برابری تمام افراد بشر و به کار گرفتن مشورت (به بحث مشورت در فصل پنجم مراجعه کنید) بین تمام کسانی که به موضوع ارتباط دارند، عمل می‌کند. بنابراین، جوامع تشویق می‌شوند که نیازهای خود را تعیین کنند و طرح‌های خود را به اجرا بگذارند، و بعد در صورتی که نیاز باشد هیأت‌های ملی و بین‌المللی بهائی از آنها همه گونه حمایتی به عمل می‌آورند.

یگانگی نوع بشر، که در آثار بهائی پیش‌بینی و مجسم شده (به اوائل همین فصل مراجعه کنید) تنها در صورتی عملی می‌گردد که عدالت بر جهان حاکم شود. تا وقتی که مردم احساس کنند با آنها به نحوی غیرعادلانه رفتار می‌شود، نارضایتی، ناخشنودی، نزاع و اختلاف در جامعه وجود خواهد داشت. بهاءالله تصریح می‌کند:

سراج عباد داد است او را به بادهای مخالف ظلم
و اعتساف خاموش منمائید و مقصود از آن ظهور
اتحاد است بین عباد... اگر عالم به این طراز مزین

گردد شمس کلمه یَوْمُ یُعْنِي اللهَ كَلًّا مِنْ سَعَتِهِ^{۱۴۲}
 از افق سماء دنیا طالع و مُشرق مشاهده شود ...
 براستی می گویم آنچه از سماء مشیت الهی نازل
 آن سبب نظم عالم و علت اتحاد و اتفاق اهل
 آنست.^{۱۴۳}

مدتهای طولانی افراد ثروتمند و نیرومند در جامعه و
 نیز کشورهای ثروتمند و قوی در جهان ساختارهای
 بین‌المللی و طرح‌های توسعه را به نفع خود کنترل
 می‌کردند. این کار به بدبینی و بدگمانی زیادی از طرف
 فقرا نسبت به ثروتمندان منجر شده‌است، که البته موجه
 و قابل قبول است. دیانت بهائی تعلیم می‌دهد که تنها
 اگر مشورت و تصمیم‌گیری جمعی وجود داشته باشد که
 همه در آن شرکت کنند و فقط عدالت بر آن حاکم
 باشد، می‌توان به آن میزان از وحدت هدف و عمل که
 نتیجه‌گیری موفقیت‌آمیز را تضمین نماید، دست یافت.
 بهاءالله، در بیانی که نحوه ارتباط اخلاقیات شخصی و
 اقدام اجتماعی را به یکدیگر ربط می‌دهد، اصل
 وحدت را به آرمان عدالت و مشورت مربوط می‌کند.
 مضمون بیان او چنین است: هیچ انسانی به مقام حقیقی
 خویش دست نخواهد یافت مگر آن که عدل و داد پیشه
 سازد. هیچ قدرتی بدون وحدت و اتحاد نمی‌تواند
 وجود داشته باشد. هیچ رفاه و آسایشی جز از طریق
 مشورت به دست نخواهد آمد.^{۱۴۴}

یکی از اصول اجتماعی که در آثار بهائی مورد حمایت واقع شده و ارتباط نزدیکی با اصل عدالت اجتماعی دارد، از بین بردن زیاده‌روی بیش از حد در ثروت و فقر است. این کار با برنامه‌های کمونیستی که توزیع ثروت را با استفاده از زور و اجبار انجام می‌دهد صورت پذیر نیست، بلکه باید منابع را به سوی راهگشایی این مسأله هدایت کرد. با پیشرفت علم و تکنولوژی ما ابزار حل این مسأله را در دست داریم. در حال حاضر، این ابزار برای تولید کالا برای بخش کوچکی از اهل عالم و کسب سود برای گروه اندکی از برگزیدگان مورد استفاده قرار می‌گیرد. مشکل عالم بشری مهار کردن این نیروی بالقوه و هدایت آن به سوی کسانی است که واقعاً به آن نیاز دارند. آنچه که لازم است تجدید نظر در اولویت‌ها و اصلاح ساختارهای اقتصادی جهان می‌باشد. اما زیربنای واقعی آن لزوم اخلاقیات جدید است که باید بر مبنای بذل توجه بیشتر به جنبه روحانی انسان باشد.

يك نمونه از نوع معیارهایی که تعیین‌کننده ویژگی تلاش آیین بهائی برای رسیدن به این هدف توسعه اجتماعی و اقتصادی است، مالیات اختیاری بر درآمد و ثروت است. هر بهائی که بتواند مقدار معینی ثروت انباشته کند (یعنی درآمدی که بیش از مخارج ضروری او باشد)، به اختیار خود ۱۹ درصد از آن را به مرکز

جهانی آیین بهائی پرداخت می‌کند. بعد، این وجوه به نحوی که مرکز جهانی تعیین کند به مصرف خواهد رسید. در عمل، بیشتر این وجوه از کشورهای ثروتمندتر به جوامع بهائی در کشورهای فقیرتر جهان منتقل می‌گردد. به این ترتیب، این انتقال وجه بدون هیچ گونه قید و شرطی از سوی اهداءکننده صورت می‌گیرد. موارد استفاده از آن با بهره‌مندی از جریانات مشورتی که هیأت‌های اداری بهائی در آن کشورها در آن مشارکت دارند، تعیین می‌شود و به این ترتیب احتمال استفاده نادرست از آن وجوه را به حداقل می‌رسانند.

بعلاوه، تمام بهائیان تا آنجا که در بنای نظم اداری بهائی مشارکت دارند، تا حدی در توسعه اجتماعی و اقتصادی سهیم هستند. این به خودی خود ابزاری برای توسعه است چه که جوامع محلی را به مشورت وسیع و سازماندهی خود قادر می‌سازد تا بتوانند برنامه‌ها را اجرا نمایند (برای مثال به فهرست مسئولیت‌های محافل روحانی ملی و محلی در اوائل فصل پنجم مراجعه نمایید).

فصل پنجم

جامعه بهائی

تعالیم بهائی دارای آرمانها و اصول عالی بسیاری است که جامعه کنونی بهائی نمونه‌ایست از نتیجه به‌کار بستن آن اصول. بهاء‌الله و عبدالبهاء مبانی و اصول زندگانی و اداره جامعه بهائی را وضع نموده‌اند، اما در دوره زعامت شوقی افندی بود که نظم اداری جامعه بهائی جامعه عمل به خود پوشید. این نظم شامل تعدادی مؤسسات است که جامعه بهائی را اداره می‌کنند.

وجود این مؤسسات بهائی لازم است زیرا آیین بهائی دارای کشیش و هاخام و طبقه پیشوایان (علمای) حرفه‌ای نیست. علمای دینی که پیشوایان حرفه‌ای جوامع دینی هستند، در زمانهای گذشته که اکثر مردم بی‌سواد بودند و نیاز به هدایت داشتند، نقش خود را اجرا کردند. اما امروزه عالم بشری توانایی دارد که همه را از نعمت سواد و تحصیلات بهره‌مند سازد. بنابراین، امکان خواندن کتابها و آثار مقدسه برای همه فراهم است و می‌توانند با درک و فهم خود معنا و مفهوم آنها را دریابند. بنابراین در آیین بهائی حرفه پیشوایی مذهبی

(آخوندی، کشیشی و امثال آن) منسوخ شده است. اما باز هم لازم است که وظایف مسؤولان دینی در اداره امور جامعه به نحوی انجام شود. در آیین بهائی نظم اداری بهائی سازماندهی و اداره امور جامعه را انجام می دهد.

ساختار و نظام

ضیافت نوزده روزه

اساس فعالیت هر جامعه بهائی محلّی ضیافت نوزده روزه است. این جلسه هر نوزده روز يك بار در اولین روز هر ماه بهائی برگزار می شود (به تقویم بهائی در همین فصل توجه نمایید). تمام بهائیان يك منطقه باید سعی کنند در آن شرکت کنند. برنامه این جلسه به سه قسمت تقسیم می شود. قسمت اول بخش روحانی است که به خواندن دعا، مناجات و قسمت هایی از آثار بهائی اختصاص دارد. بعد از آن نوبت به بخش اداری جلسه می رسد که در آن گزارش کوتاهی از امور جامعه بهائی در منطقه ارائه می شود. جنبه مهم این بخش از برنامه جلسه، مشورت در خصوص موضوع هایی است که ممکن است توسط هر يك از افراد حاضر مطرح شود. تمام افراد حاضر در جلسه در این مشورت شرکت می کنند. بخش سوم از جلسه به افزایش آشنایی و الفت بین اعضا

جامعه و پذیرایی اختصاص دارد. در حال حاضر، در بسیاری از جامعه‌های کوچکتر بهائی، ضیافت نوزده روزه در منزل یکی از بهائیان برگزار می‌گردد و میزبان مسئول پذیرایی است. این الگوی اساسی ضیافت نوزده روزه است. در نقاط مختلف جهان این طرح کلی با فرهنگ‌های مختلف تطبیق داده می‌شود.

محافل روحانی ملی و محلی

بهائیان ساکن در هر محل سالی یک بار در روز اول عید رضوان (مطابق ۲۱ آوریل - به جدول تعطیلات رسمی بهائی مراجعه کنید) که یکی از تعطیلات رسمی بهائیان است جمع می‌شوند تا اعضای هیأت اداری جامعه را انتخاب کنند و با رأی مخفی و بدون تبلیغات و نامزد کردن افراد، نه نفر را از میان خود برای عضویت در شورای محلی بهائی (محفل روحانی محلی) انتخاب می‌کنند. این شورا هیأت هم‌آهنگ کنندهٔ امور بهائیان در آن نقطه است. در جامعهٔ بهائی، شورای محلی مسئول ادارهٔ امور جامعه است که معمولاً شامل سازماندهی اقدامات مربوط به انتشار آیین بهائی، تربیت اخلاقی و روحانی کودکان و نوجوانان، رهبری و آماده‌سازی جوانان، نظارت بر اجرای احکام ازدواج و طلاق، کمک به نیازمندان، رفع اختلافات احتمالی بین اعضای جامعه، برگزاری مراسم روزهای تعطیل

بهائی و ضیافت‌های نوزده روزه، اداره امور مالی جامعه محلی بهائی، ترتیب دادن خدمات اجتماعی (برای عموم ساکنان آن منطقه) و اجرای نقش واسطه بین تشکیلات ملی جامعه و افراد بهائی است.

هیأت دیگری که در سلسله مراتب نظم اداری بهائی در سطح بالاتری قرار دارد شورای ملی بهائی (محفل روحانی ملی) است. این شورا در هر کشوری که تعداد شوراهای محلی بهائی آن به میزان کافی باشد تشکیل می‌شود. نمایندگان از مناطق مختلف برای حضور در يك انجمن شور ملی (یا کانونشن ملی) انتخاب می‌شوند. نمایندگان حاضر در این انجمن، با رأی مخفی و بدون تبلیغات و نامزد کردن افراد، اعضاء شورای ملی بهائی را انتخاب می‌کنند. اگر در بعضی نقاط جهان، تعداد کافی از شوراهای محلی بهائی وجود نداشته باشد در آن موارد ممکن است چند کشور زیر نظر يك شورای ملی بهائی قرار گیرند، که آن شورا را غالباً محفل روحانی منطقه‌ای می‌نامند. حالت دیگر نیز وجود دارد، به این معنی که برخی از کشورها به پیش از يك شورای "ملی" بهائی تقسیم می‌شوند (مانند ایالات متحده آمریکا، که دارای يك محفل ملی در ایالات متصل به یکدیگر، يك شورای ملی برای آلاسکا و يك شورای ملی برای هاوایی است). برخی از

سرزمین‌ها و قلمروهای غیرمستقل نیز دارای شوراهای (محافل روحانی) "ملّی" مخصوص به خود هستند.

وظایف اعضاء شوراهای بهائی (محافل روحانی)

وظایفی که به عهده اعضاء شوراهای محلی بهائی (محافل روحانی محلی) گذاشته شده است به قرار ذیل است:

برای هر خواننده کنجکاوی باید روشن باشد که از جمله وظایف مهم و مقدس کسانی که برای اجرا، هدایت و هم‌آهنگ کردن امور جامعه بهائی انتخاب شده‌اند اینست که حداکثر کوشش خود را در راه جلب اعتماد و محبت کسانی که افتخار خدمت به آنها را دارند به کار بندند.

● وظیفه آنها است که به نظرات و عقاید و افکار کسانی که مسئولیت تأمین رفاه آنان را برعهده دارند توجه و رسیدگی کنند.

● وظیفه آنها این است که مذاکرات، نحوه اقدامات و هدایت کلی امور جامعه را برای همیشه از روح مخفی‌کاری و درون‌گرایی پاک سازند و از کوچکترین اثر استتار مبری نمایند، جو خفقان‌آور استکبار و برتری‌جویی را از بین ببرند،

خلاصه کلام آن که، از هر گونه گفتار و رفتاری که بوی تبعیض، جانبداری، خودمحوری و تعصب داشته باشد پرهیز نمایند.

● وظیفه آنها است که، در عین حال که حق مقدس و منحصر بفرد تصمیم‌گیری نهائی را در اختیار دارند، حتی حقیرترین و کم‌اهمیت‌ترین فرد از اعضاء این خانواده یعنی جامعه بهائی را برای بحث، تأمین اطلاعات، بیان اعتراضات و نارضاها دعوت نمایند و از آنان راهنمایی و اظهار نظر بخواهند، انگیزه‌های خود را بیان کنند، نقشه‌های خود را توضیح دهند، اقدامات خود را توجیه نمایند، در صورت لزوم رأی و نظر خود را مورد تجدید نظر قرار دهند، روح ابتکار و اقدام فردی را پرورش دهند، حس وابستگی متقابل بین آنها از یک طرف و تمامی محافل محلی و افراد احباء از طرف دیگر را تقویت کنند. (ترجمه از انگلیسی، از آثار شوقی افندی) - مأخذ: *Compilation of Compilations*، جلد ۲، شماره ۱۴۶۳، صفحات ۱۰۹-



هر شورای ملی بهائی (محفل روحانی ملی)، در حوزه تحت حاکمیت خود، مسئول ایجاد تحرک برای فعالیت‌های شوراهای محلی (محافل روحانی محلی) و افراد بهائی و نیز هم‌آهنگ کردن این فعالیت‌ها می‌باشد. شورای ملی بهائی (محفل روحانی ملی) واسطه اصلی ارتباط و مکاتبه بین بهائیان حوزه خود و مرکز جهانی بهائی است.

هر شورای بهائی (محفل روحانی)، چه محلی و چه ملی، در حوزه حاکمیت خود مسئول رشته وسیعی از وظایف می‌باشد که از آن جمله است:

- ترویج آیین بهائی؛
- توسعه و تحکیم جامعه بهائی؛
- دفاع از آیین بهائی در مقابل حملاتی که به آن می‌شود؛
- جمع کردن وجوهی که به صندوق بهائی پرداخت می‌شود و هزینه کردن آنها؛
- انتشار و توزیع کتابها و نشریات بهائی؛
- سازماندهی تعلیم و تربیت اطفال و فعالیت‌های جوانان؛
- اداره طرح‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی به وسیله جامعه بهائی (مثلاً، طرح‌های ترویج تعلیم و تربیت، ترقی زنان و وحدت نژادی)؛

- تأمین کمکهای انسان‌دوستانه برای بیماران و نیازمندان؛
 - نمایندگی بهائیان منطقه در تمام فعالیت‌های آنها و روابط با بهائیان سایر جوامع، و با سازمانها، مؤسسات و انجمن‌های دولتی و غیردولتی مربوطه؛
 - ترویج مطالعه آثار بهائی و تقویت مؤسسات بهائی و بهبود فعالیت آنها؛
 - نظارت بر ازدواج‌ها، طلاق‌ها، و مراسم تشییع جنازه بهائی؛
 - داوری در اختلافات بین اعضاء جامعه و حلّ و فصل آنها.
- هر شورای بهائی (محفل روحانی) می‌تواند این وظائف را مستقیماً یا از طریق لجنه‌ها یا افرادی که توسط محفل منصوب می‌شوند انجام دهد.

شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم)

انتخابات شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) توسط تمام اعضاء جمیع محافل روحانی ملی در انجمن شور بین‌المللی انجام می‌شود. در حال حاضر، این انجمن شور پنج سال یک بار تشکیل می‌شود. شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) عالی‌ترین مرجع در عالم بهائی و بنا به بیان عبدالبهاء، "محلّ صدور هر خیر و خوبی و محفوظ از ارتکاب هر خطا و

اِشتباهی^{۱۴۵} است. شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) مرجع عالی قانونگذاری در آیین بهائی است و اختیار دارد در هر زمینه‌ای که آثار بهائی صریحاً نکته‌ای را مطرح نکرده باشد به وضع قانون و احکام بپردازد.

امور مَلَّت مَعْلَق است به رجال بیت عدل الهی.
ایشانند اُمَنَاءُ اللَّهِ یَئِنَّ عِبَادِهِ وَ مَطَالِحَ الْأَمْرِ فِي
بلاده... چون که هر روز را امری و هر حین را
حُکْمی مقتضی لذا امور به وزرای بیت عدل راجع
تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند... بر
کُلِّ اطاعت لازم. (بهاء الله)^{۱۴۶}

بسیاری از مسؤولیت‌ها و وظائف شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) در واقع وظائف عمومی و کلی شوراها (محافل روحانی) محلی و ملی است که در بخش پیشین مطرح شد، اما در سطحی جهانی. سایر مسؤولیت‌های خاص بیت العدل عبارت است از:

- ترویج صلح و صفا در میان ملّت‌ها؛
- اطمینان از این که هیچ هیأت یا مؤسسه‌ای در داخل جامعه بهائی از اختیاراتش سوء استفاده نمی‌کند؛
- حفظ حقوق، آزادی و ابتکارات فردی؛
- توسعه مرکز جهانی بهائی و تشکیلات اداری آیین بهائی؛

- داوری در مورد اختلافاتی که شورا ها (محافل روحانی) محلی یا ملی، یا افراد بهائیان به شورای بین المللی (بیت العدل اعظم) ارجاع می‌کنند؛

- حفظ و مراقبت از متون مقدسهٔ بهائی^{۱۴۷}
اگر چه شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) عالی‌ترین مرجع در عالم بهائی است و بنابراین اطاعت از راهنمایی‌ها و اوامر آن برای همهٔ بهائیان واجب است، اما هر يك از تصمیمات آن شورا بعدها، وقتی که اوضاع و شرایط تغییر می‌کند، می‌تواند توسط همان هیئت نسخ و لغو گردد یا با تصمیم دیگری که از سوی شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) گرفته می‌شود تغییر یابد.

تشکیلات انتصابی آیین بهائی

علاوه بر تشکیلات انتخابی که در بالا ذکر شد، برخی مؤسسات وجود دارند که افراد بهائی ممکن است در آنها منصوب شوند. شوقی افندی، بنا بر اختیاراتی که عبدالبها به او تفویض نموده بودند، تعدادی از افراد را به مقام ایادی امرالله منصوب کرد، و وظیفهٔ ترویج و توسعهٔ آیین بهائی و دفاع از آن در مقابل حملات دیگران را به ایادی امرالله محول کرد. بعد از درگذشت شوقی افندی، دیگر امکان انتصاب ایادی امرالله وجود

ندارد. امّا، وظائف آنها با ایجاد مؤسّسات دیگری، که افراد بهائی برای مدّت معینی در آنها منصوب می‌گردند، ادامه یافته است. مؤسّسه مرکزی برای این بازوی انتصابی نظم اداری بهائی، هیئتی در مرکز جهانی بهائی در حیفا به نام دارالتبلیغ بین‌المللی است. این مؤسّسه بر فعالیت هیأت‌های مشاورین قاره‌ای که در قاره‌های مختلف مستقر هستند نظارت می‌کند. اعضای هیئت‌های مشاورین قاره‌ای را شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) منصوب می‌کند، و آنها به نوبه خود اعضاء هیأت‌های معاونت را تعیین می‌کنند که مسؤول يك کشور یا بخشی از يك مملکت هستند. این اعضاء هیأت معاونت می‌توانند به نوبه خود مساعدینی را برای كمك در اجرای وظایف خود منصوب کنند.

این بازوی انتصابی نظم اداری بهائی دارای قدرت و مرجعیت اداری نیست. وظائف آن برانگیختن و تشویق افراد بهائی و نیز مشورت و اظهار نظر با مؤسّسات انتخابی است.

مرکز جهانی بهائی

مرکز جهانی آیین بهائی در منطقه عکا - حیفا واقع است زیرا یک قرن و نیم پیش، به حکم سلطان عثمانی، بهاءالله با خانواده و همراهان به فلسطین که جزئی از قلمرو دولت عثمانی بود تبعید شد. (به فصل هشتم،

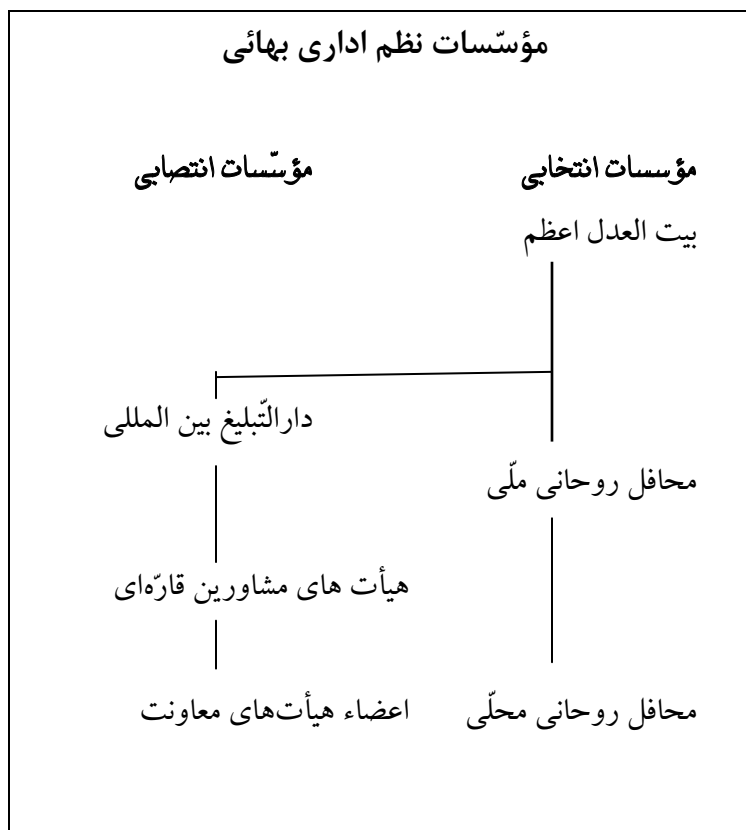
تاریخچه دیانت بهائی مراجعه کنید.) در آنجا مقدس‌ترین مقامات و مراقد عالم بهائی قرار دارد. مرقد بهاءالله در بهجی واقع در خارج از شهر عکا و مرقد باب (که در حال حاضر محل مرقد عبدالبهاء نیز هست) در دامنه کوه کرمل در شهر حیفا است.

در کنار مرقد باب در حیفا، یک خیابان نیم‌دایره مانند وجود دارد که به "قوس" مشهور است. در این محل ساختمانهای اصلی اداری مرکز جهانی بشرح زیر واقع است:

- مقر بیت العدل اعظم
 - مقر دارالتبلیغ بین المللی
 - محفظه و آرشیو بین المللی
 - مرکز مطالعه نصوص و الواح
 - کتابخانه بین المللی (هنوز ساخته نشده است).
- مرکز جهانی بهائی شامل چندین ساختمان است که محل سکونت بهاءالله و عبدالبهاء در زمان زندگی آنها بوده و همچنین باغهای بسیار گسترده ای در اطراف این ساختمانها.

بیشتر مکانهای مقدس عالم بهائی در مرکز جهانی بهائی در ناحیه عکا - حیفا و نیز در ایران، عراق و ترکیه قرار دارند. این نقاط به زندگی باب، بهاءالله و عبدالبهاء مربوط است. بهائینی که بتوانند از عهده مخارج سفر برآیند تشویق می‌شوند که به زیارت این

نقاط بروند. امّا، نقاط مقدّس در ایران و عراق را در حال حاضر به علّت اذیت و آزار بهائیان در این دو کشور، نمی توان بازدید نمود.



تقویم بهائی

تمام تقویم هایی که اکنون در جهان به طور گسترده مورد استفاده است ارتباط نزدیکی با یکی از ادیان جهانی دارد. بهاءالله تقویمی جدید ارائه کرد که شروع آن از سال ۱۸۴۴ میلادی است، و آن تقویم را تقویم بدیع نامید. هر سال شامل نوزده ماه نوزده روزه است. سال با نقطه اعتدال بهاری یعنی روز اول نوروز شروع می شود. نام ماههای بهائی از صفات مختلف روحانی یا الهی برگرفته شده است.

ماههای سال بهائی

ردیف	نام ماه	تاریخ شروع ماه
۱	بهاء	اول فروردین
۲	جلال	۲۰ فروردین
۳	جمال	۸ اردیبهشت
۴	عظمت	۲۷ اردیبهشت
۵	نور	۱۵ خرداد
۶	رحمه	۳ تیر
۷	کلمات	۲۲ تیر
۸	کمال	۱۰ مرداد
۹	اسماء	۲۹ مرداد
۱۰	عزت	۱۷ شهریور

۱۱	مشیت	۵ مهر
۱۲	علم	۲۴ مهر
۱۳	قدرت	۱۳ آبان
۱۴	قول	۲ آذر
۱۵	مسائل	۲۱ آذر
۱۶	شرف	۱۰ دی
۱۷	سلطان	۲۹ دی
۱۸	ملک	۱۸ بهمن
۱۹	غلا	۱۱ اسفند

چهار روز اضافی (روزهای زائد) وجود دارد که زمان آن قبل از ماه آخر سال (یعنی علاء) تعیین شده است. با این چهار روز سال به ۳۶۵ روز می رسد. در سالهای کبیسه روزهای زائد پنج روز می شوند. این روزها را ایام هاء می نامند و به طور ویژه برای میهمانی و میهمان نوازی و انعام و اطعام اختصاص دارند. بهائیان نه روز تعطیل رسمی دارند که بیشتر آنها گرامی داشت رویدادهای مهم در تاریخ بهائی است. (برای اطلاعات تاریخی مربوط به این رویدادها به فصل هشتم مراجعه کنید.) در هر نقطه که امکان داشته باشد، بهائیان در این روزها از اشتغال به کسب و کار خودداری می کنند.

تعطیلات بهائی

نام روز	تاریخ
نوروز (روز اوّل سال نو)	اول فروردین
رضوان (روز اوّل)	اول اردیبهشت
رضوان (روز نهم)	۹ اردیبهشت
رضوان (روز دوازدهم)	۱۲ اردیبهشت
اظهار امر باب	پنجم جمادی الاول
درگذشت بهاءالله	۱۰ خرداد
شهادت باب	۲۸ شعبان
تولّد باب	اول محرم
تولّد بهاءالله	دوم محرم

عبادتگاه (مشرق الاذکار)

فعلاً، بهائیان در اکثر جوامع محلی دارای محلّ خاصی جهت مراسم عبادی و نیایشی نیستند. آنها یا در خانه‌های یکدیگر یا در يك مركز ادارى و اجتماعات بهائی (حظيرة القدس) جلسه تشکیل می‌دهند. اما، پیش‌بینی شده که در آینده در هر شهری بنایی به نام مشرق‌الاذکار برای عبادت اختصاص خواهد داشت. در اطراف آن، مدرسه ها، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، امکانات بهداشتی و پزشکی، یتیم‌خانه‌ها و غیره ساخته

خواهد شد. این مرکز روحانی و اجتماعی جامعه خواهد بود..

مطابق با هدف بهائیان که ترویج و تقویت وحدت و اتحاد است، مشرق الاذکار فقط مخصوص بهائیان نیست، بلکه در عبادتگاه بهائی به روی همهٔ مردم با هر زمینه و سابقه‌ای باز است. عبدالبهاء هنگامی که سنگ اوّل ساختمان مشرق الاذکار در ویلمت در حومهٔ شیکاگو را می‌گذاشت اظهار داشتند:

هدف اصلی از معابد و مشرق الاذکارها عبارت

از وحدت است، یعنی اماکنی که مردم مختلف،

نژادهای متفاوت و نفوسی با هر گونه استعداد و

ظرفیتی اجتماع کنند تا محبت و اتفاق بین آنها به

ظهور برسد... تا تمام ادیان، نژادها و مذاهب در

این پناهگاه عمومی دور هم جمع شوند.^{۱۴۸}

در حال حاضر بهائیان ترجیح می‌دهند که امکانات مالی خود را، بجای ساختن عبادتگاه‌های ملی و محلی، صرف برنامه‌های دیگر کنند. بنابراین، در تمام دنیا به نشانهٔ قصد و نیت آنها برای آینده، فقط هفت مشرق الاذکار وجود دارد. این هفت معبد در ویلمت در نزدیکی شیکاگو در ایالات متحدهٔ آمریکا؛ نزدیک کامپالا در اوگاندا؛ نزدیک سیدنی در استرالیا؛ نزدیک فرانکفورت در آلمان؛ نزدیک پاناماسیتی در پاناما؛

نزدیک آپا در ساموآ؛ و در دهلی نو در هندوستان واقع است. در حال حاضر مشرق‌الاذکار جدیدی نزدیک شهر سانتیاگو واقع در شیلی در دست ساختمان است.

اصول نظم اداری بهائی

توجه به این نکته اهمیت دارد که بهائیان نظم اداری بهائی را صرفاً شیوه‌ای برای سازمان‌دهی خود نمی‌دانند. اول آن که، مؤسسات کلیدی و اصول هدایت‌کننده آن در نوشته‌های بنیان‌گذاران این دین ثبت شده است. بنابراین، بهائیان ماهیت نظم اداری را مقدس می‌دانند و آن را به اندازه تعالیم بهائی، بخشی لازم و مکمل آیین بهائی محسوب می‌دارند؛ مسلماً نظم اداری بهائی به عنوان تجسم روح آیین بهائی مشاهده می‌شود. دوم آن که، بهائیان ملاحظه می‌کنند که تعالیم بهائی تنها می‌توانند درون چارچوب سازمانی که نظم اداری بهائی تأمین می‌کند به طور کامل شکوفا شوند. اگر نظم اداری نباشد که به آنها شکل ببخشد، اصول و تعالیم بهائی به تنهایی به تنهایی به صورت ایده و اندیشه باقی می‌مانند و عملی نمی‌گردند. سوم آن که، این چارچوب نظم اداری، به اعتقاد بهائیان، تدریجاً رشد و تکامل یافته به نظم جهانی تبدیل مرشود. وقتی که به این حد از رشد رسید، پیش‌بینی‌های تمام ادیان را که به عصری

طلایی با صلح و سعادت برای نوع بشر بشارت داده‌اند، تحقق مریخشد.

ساختار مؤسّسات نظم اداری بهائی، همانطور که در بالا توضیح داده‌شد، با نظام مؤسّسات سایر ادیان تفاوت دارد. برخی از اصول حاکم بر عملکرد آنها هستند که این تشکیلات را متمایز از سایر مؤسّسات مشابه می‌سازند.

نقشه‌ها به تنهایی کافی نیست

بهائیان معتقدند که نظم اداری بهائی نهادی است که تعالیم بهائی را می‌تواند در جهان به مورد اجرا گذارد. عبدالبهاء در این مورد که فقط نیت خوب و نظریهٔ مناسب کافی نیست سخن گفته و توصیه کرده‌است که باید راهی برای اجرای این نیت خوب و عقیدهٔ مطلوب در جهان پیدا کرد:

دانش به تنهایی برای موفقیت کامل انسان کافی نیست... فقط با آشنایی با نقشه خانه ساخته نمی‌شود. باید پول در دسترس باشد، ارادهٔ ساختن وجود داشته باشد، و معماری برای ساختن آن استخدام شود. این کافی نیست که گفته شود، "نقشه و هدف این خانه بسیار عالی است؛ من در آن زندگی خواهم کرد." این سخن نه دیواری دارد که حفاظت کند، نه سقفی دارد که سرپناهی

شود. فقط حرف است. خانه، قبل از آن که بتوان در آن زندگی کرد، باید ساخته شود.

بهاءالله فقط به اعلام کردن این محبت و وحدت اکتفا نفرموده، بلکه آن را تأسیس کرده است. او به عنوان پزشکی آسمانی نه تنها دستورالعملی برای بیماری‌های اختلاف و نفرت ارائه داده بلکه شفای حقیقی را به مرحلهٔ عمل رسانده است. ما ممکن است در یک کتاب طبّی بخوانیم که فلان بیماری به فلان و بهمان درمان و شفا نیاز دارد. در عین حال که این موضوع ممکن است صحیح باشد، اطلاع از آن درمان بیفایده خواهد بود مگر آن که اراده و قوهٔ اجرای آن را به کار بیندند...

بنابراین، ثابت و واضح شد که باید سعی و کوشش کرد تا هدف و برنامهٔ تعالیم الهی تکمیل شود و در این روز بزرگ الهی جهان اصلاح گردد، نفوس بیدار و آگاه شوند، روح جدید زندگی مشهود گردد، قلوب نورانی شود، نوع بشر از اسارت طبیعت رها شود، از ذلت و پستی مادی‌گرایی نجات یابد و به روحانیت و نورانیت نائل شود و به سوی ملکوت الهی جذب گردد. این

لازم است؛ این ضروری است؛ فقط خواندنِ متون و کتابهای مقدّس کافی نخواهد بود.

سالها پیش در بغداد افسری را دیدم که روی زمین نشسته بود. در جلوی او کاغذ بزرگی قرار داشت که سوزنهایی با پرچمهای کوچک سرخ و سفید به آن فرو می‌کرد. اوّل آنها را به کاغذ فرو می‌کرد و بعد اندیشمندانه بیرون می‌کشید و جای آنها را تغییر می‌داد. مدّتی با علاقه و کنجکاوی به او نگاه کردم و بعد پرسیدم، "چکار می‌کنید؟" او جواب داد، "آنچه که در ذهن دارم از لحاظ تاریخی به ناپلئون اوّل در طیّ جنگ با اتریش مربوط می‌شود. می‌گویند یک روز منشی‌اش او را دید که درست مثل من روی زمین نشسته بود و سوزنها را به کاغذی که در جلوی رویش قرار داشت فرو می‌کرد. منشی‌اش از او پرسید مقصودش چیست. ناپلئون جواب داد، «دارم در میدان نبرد، پیروزی آینده‌ام را رقم می‌زنم. می‌بینی که ایتالیا و اتریش شکست می‌خورند و فرانسه فاتح می‌شود.» در لشگرکشی عظیمی که بعداً صورت گرفت، همه چیز همانطور که گفته بود واقع شد. ارتش ناپلئون نقشه‌هایش را تا فتح و موفّقیت کامل

پیش برد. حالا، من همان کارِ ناپلئون را دارم انجام می‌دهم و لشکر کشی بزرگ را برای فتح نظامی دارم رقم می‌زنم." به او گفتم، "ارتش شما کجاست؟ ناپلئون ارتشی داشت که قبل از برنامه‌ریزی پیروزی‌اش تجهیز شده بود. شما ارتشی ندارید. قوای شما فقط روی کاغذند. هیچ قدرتی برای فتح کشورها ندارید. اوّل ارتش خودتان را آماده کنید، بعد با سوزن‌هایتان روی زمین بنشینید." ما به ارتشی نیاز داریم تا در عالم روحانی به فتح و ظفر برسیم؛ نقشه‌ها به تنهایی کفایت نمی‌کنند؛ نظریه‌ها و اصول بدون قوه الهی که آنها را به مورد اجرا بگذارد بی‌ثمر هستند.

(ترجمهٔ خطابه ۶ اوت ۱۹۱۲ عبدالبهاء در دوبلین،

نیوهمپشایر *Promulgation of Universal Peace*،

صفحه ۲۵۰ - ۲۴۹)



عهد و میثاق

شالوده و اساس آیین بهائی اصل عهد و میثاق است. دیانت بهائی مواردی به عنوان اصول جزمی یا مرامنامه‌ای ندارد که پیروانش را ملزم به تعهد نسبت به آن نماید. آزادی هر بهائی برای تعبیر و تفسیر آثار بهائی

طبق درك فردی خود تضمین شده است. شوقی افندی تصریح نموده: "باید متذکر بود که از جمله مبادی اصلیهِ امرالله حقّ مسّلم هر فردی بر اظهار عقیده شخصی و ابراز منویات و نظریات خویش است."^{۱۴۹} چنین آزادی در تفسیر و تبیین، اگر عهد و میثاق یا قراردادی روحانی که هر بهائی وارد آن می‌شود وجود نداشت، مسلماً به هرج و مرجی عقیدتی و تشکیل فرقه‌های متعدد منجر می‌شد که اساس هر يك از آنها تعبیرها و تفسیرهای افراد مختلف بود. کوتاه سخن آن که، این عهد و میثاق بیان می‌کند در عین حال که هر فردی مختار است آثار بهائی را تعبیر نماید، هیچکس نمی‌تواند ادّعا کند که فقط تعبیر و تفسیر او صحیح است یا این که نظر او صحیح و معتبر می‌باشد. تنها آثار مکتوب بهاءالله و دو مبین منصوص کتابهای مقدّس بهائی، یعنی عبدالبهاء و شوقی افندی معتبر و اجرای آن لازم است.

به موازات این قرارداد در مورد خودداری از ادّعای هر گونه اعتبار و وثوقی برای نظریه‌های شخصی، قرارداد دیگری وجود دارد که آن اطاعت از تصمیمات و راهنمایی‌های رهبری آیین بهائی است، که از سال ۱۹۶۳ با انتخاب شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم)، به عهده این هیأت گذاشته شده است. اگر فردی از بهائیان احساس کند که تصمیمی اداری توسط شورای (محفل روحانی) محلی یا شورای (محفل

روحانی) ملّی به غلط یا غیرمنصفانه اتخاذ شده، این اختیار را دارد که نسبت به آن تصمیم مراحل مختلف تقاضای تجدیدنظر را تا شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) طی کند. اما، وقتی که آن مقام نظر خود را در مورد موضوع مزبور اعلام نمود، مسأله فیصله می یابد و دیگر نارضایتی نباید ابراز گردد. عبدالبهاء تأکید کرده که تصمیمات و اشارات شوقی افندی و شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) نهائی و قاطع است. لازم است که عاری از خطا و اشتباه تلقی شود.

مفهوم عهد و میثاق محور اصلی آیین بهائی و منشأ وحدت آن است. عبدالبهاء می گوید:

قوّه میثاق امر بهاءالله را از شبهات اهل ضلال
محافظت نماید و حصن حصین امرالله است و
رکن متین دین الله. الیوم هیچ قوّه ای وحدت
عالم بهائی را جز میثاق الهی محافظه ننماید والا
اختلاف مانند طوفان اعظم عالم بهائی را احاطه
نماید.^{۱۵۰}

از آنجا که بهائیان معتقدند که تعالیم بهاءالله پدید آورنده وحدت در جهان خواهد بود، عهد و میثاق، در اثر محافظت از وحدت در عالم بهائی، "محور وحدت عالم انسانی"^{۱۵۱} است. بنابراین، بنا به بیان عبدالبهاء:

امروز قوه‌ای که در رگهای جسم عالم می‌تپد روح
 میثاق است، روحی که سبب حیات است. هر کس
 به این روح زنده شود، طراوت و زیبایی زندگی بر
 او ظاهر می‌گردد، او به روح القدس تعمید می‌یابد،
 از زندگی دوباره برخوردار می‌شود، از ظلم و ستم
 رها می‌گردد، از غفلت و خشونت که روح را
 می‌میراند خلاص می‌شود و به حیات ابدی واصل
 می‌گردد (ترجمه)^{۱۵۲}

مشورت

مشورت، روشی است که به وسیلهٔ آن، در همهٔ
 سطوح نظم اداری بهائی تصمیم گرفته می‌شود. هدف از
 مشورت این است که اندیشه‌های چند نفر در خصوص
 يك موضوع چنان به هم نزدیک شود که تصمیمی که
 گرفته می‌شود نتیجهٔ عقل و خرد جمعی گروه باشد.^{۱۵۳}
 عبدالبهاء توصیه داده که تنها در صورت رعایت کردن
 شرایط مشخصی می‌توان به این نتیجه رسید:

اول فریضة اصحاب شور خلوص نیت و نورانیت
 حقیقت و انقطاع از ماسوی‌الله و انجذاب
 بنفحات‌الله و خضوع و خشوع بین احباء و صبر و
 تحمل بر بلا و بندگی عتبهٔ سامیهٔ الهیه است و
 چون به این صفات موفق و مؤید گردند نصرت
 ملکوت غیب ابهی احاطه نماید^{۱۵۴} ... باید به

نوعی مذاکره و مشاوره کرد که اسباب اختلافی فراهم نیاید و آن اینست حین عقد مجلس، هر یک در نهایت حریت، رأی خویش را بیان و کشف برهان نماید. اگر دیگری مقاومت می‌کند ابداً او مکدر نشود. زیرا تا بحث در مسائل نگردد رأی موافق معلوم نشود و بارقه حقیقت شعاع ساطع از تصادم افکار است. در نهایت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل گردد فَنِعْمَ الْمَرَاد اگر معاذالله اختلاف حاصل شود، به اکثریت آراء قرار دهند.^{۱۵۵}

بیاناتی از عبدالبهاء درباره مشورت

مشورت در آیین بهائی دارای اهمیتی حیاتیست، ولی منظور شور روحانیست نه فقط ابراز نظرات شخصی. در فرانسه روزی در جلسه سنا حضور داشتم ولی تجربه‌ای چندان قابل توجه نبود. مقررات پارلمانی باید موجب روشن شدن حقیقت در باره مطلب مورد بحث باشد و نه میدانی برای تضاد عقاید و ابراز نظرات شخصی. مناقشه و مخالفت‌گویی همیشه به ضرر حقیقت است. در جلسه نامبرده مجادله و مخالفت‌گویی فراوان بود و نتیجه اغتشاش بود و اضطراب؛ حتی در یک مورد بین دو عضو برخورد بدنی روی داد. این شور و مشورت نبود بلکه یک نمایش کم‌دی بود.

باید توجه داشت که اصل مطلب در این است که هدف مشورت باید جستجو در باره حقیقت باشد. کسی که نظری را ابراز می‌دارد نباید آن را به عنوان نظری درست و صحیح ارائه دهد بلکه آن را برای کمک به رسیدن به اتفاق آراء باید بیان کند زیرا واقعیت همیشه از برخورد دو نظر بدست می‌آید. جرقه زمانی بوجود می‌آید که سنگ چخماق و فولاد با هم برخورد می‌کنند. انسان باید در کمال وقار و آرامش و متانت نظر خود را بسنجد و قبل از بیان نظرش با کمال دقت به نظرات ابراز شده توجه کند. اگر نظری که قبلاً ابراز شده درستتر و کاملتر است فوری آن را بپذیرد نه اینکه به عمد در پی اثبات نظر خود باشد. با این روش بسیار درست او هم به حقیقت می‌رسد و هم به اتفاق و یگانگی... در نتیجه مشورت واقعی شورست روحانی که در محیط و فضایی پرمحبت صورت می‌گیرد. اعضای جلسه باید همدیگر را در عالم رفاقت عزیز بدانند تا به نتایج خوب برسند. اصل و بنیاد باید دوستی و رفاقت باشد. (ترجمه به مضمون از *Promulgation of Universal Peace* ص. ۷۲-۷۳)

نباید از ابزار مشورت فقط در موضوع‌های مربوط به نظم اداری بهائی استفاده کرد. بلکه این ابزاری است

که می‌توان هر زمان که نیاز به تصمیم‌گیری بود از آن استفاده کرد. عبدالبهاء در این مورد توضیح می‌دهد:

شور مقبول درگاه کبریا و مأمور به و آن از امور
عادیّه شخصیه گرفته تا امور کلیّه عمومیه. مثلاً
شخصی را کاری در پیش. البتّه اگر با بعضی
اخوان مشورت کند تحرّی و کشف آنچه موافق
است گردد و حقیقت حال واضح و آشکار شود و
همچنین مافوق آن، اگر اهل قریه‌ئی به جهت
امور خویش با یکدیگر مشورت نمایند البتّه طریق
صواب نمودار شود و همچنین هر صنف از اصناف
مثلاً اهل صنعت در امور خویش با یکدیگر مشورت
نمایند و تجّار در مسائل تجاریه مشورت کنند.
خلاصه شور مقبول و محبوب در هر خصوص و
امور.^{۱۵۶}

اقتدار و تمرکززدایی

یکی از اصول اساسی نظم اداری بهائی این است
که قدرت و مرجعیت در دست افراد نیست بلکه در
اختیار مؤسّسات انتخابی است. افرادی که به عضویت
این مؤسّسات انتخاب می‌شوند، به عنوان فرد، دارای
قدرت، مرجعیت، رتبه و مقام نیستند. اگر چه روزنامه‌ها
و سایر هیأت‌های خارج از جامعه ممکن است فردی را که
مثلاً رئیس يك شورای (محفل روحانی) ملّی است،
موازی با سایر گروه‌های مذهبی به عنوان "رهبر جامعه"

بهائی" بخوانند، اما این توصیف صحیح نیست. آن مؤسسه است که رهبری را به عهده دارد نه فرد. اگر چه اعضاء بازوی انتصابی نظم اداری (به صفحات قبل همین فصل مراجعه کنید) به صورت فردی عمل می کنند، اما این افراد هیچ قدرت اداری ندارند و فقط به صورت مشورتی انجام وظیفه می نمایند.

یکی دیگر از اصول نظم اداری بهائی تمرکززدائی در حد معقول و عملی است. به این ترتیب، مثلاً به محض این که شوراها (محافل روحانی) ملی به اندازه کافی توسعه یافتند که بتوانند برنامه ریزی توسعه و گسترش دیانت بهائی در منطقه خود را به عهده بگیرند، شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) این وظیفه را به آنها محول کرد. هر شورا (محفل روحانی) دارای يك محدوده جغرافیایی است که بر تمام فعالیت های بهائی در محدوده مزبور تسلط و اقتدار دارد. تنها وقتی که فعالیت هایی که این محفل تعهد می کند بر خارج از مرزهای محدوده جغرافیایی تحت حاکمیتش تأثیر بگذارد، اقدامات مزبور تحت اختیار مؤسسه ای که در سطحی بالاتر در سلسله مراتب مؤسسات انتخابی قرار دارد، واقع می شود.

حقوق اقلیت ها

در نظم اداری بهائی، حمایت از حقوق اقلیت ها دارای اهمیت فراوانی است: هر جامعه سازمان یافته که در ظلّ دیانت بهائی باشد باید اول وظیفه حتمی خویش این بداند که هر اقلیتی را در بین اعضاء آن جامعه، از هر جنس و ملت و از هر طبقه و رتبه، تقویت و تأیید نماید. (ترجمه به مضمون)^{۱۵۷}

مراعات حقوق اقلیت ها را می توان جنبه ای از اصول بهائی به منظور حصول وحدت در عالم انسانی و لزوم ترك تعصبات محسوب داشت. جامعه بهائی فقط به تأیید برابری اعضاء گروه های اقلیت اکتفا نمی کند، بلکه مشارکت مثبت و مؤثر این گروه های اقلیت را در امور جامعه تشویق می نماید. به این ترتیب، مثلاً در مورد رأی مساور در انتخابات، عضو گروه اقلیت بر دیگری ترجیح دارد. شوقی افندی توضیح داده است:

نظر به این اصل خطیر و با توجه به این امر مبرم دقیق، یعنی لزوم اشتراک افراد اقلیت در فعالیت های امری و قبول مسؤولیت آنان در تمشیت امور اجتماعی است که هر جامعه بهائی موظف است امور خویش را نوعی ترتیب دهد که افراد منسوب به اقلیت های مختلفه در داخل جامعه خواه از اقلیت جنسی (نژادی) و غیر آن چنانچه متّصف به صفات لازمه و واجد خصائص و شرائط مشخصه باشند تا آخرین مرحله امکان در

مؤسّسات امریّه، اعمّ از محافل روحانیه و انجمن‌های شور و یا کنفرانس‌ها و لجنه‌ها که فی‌الحقیقه نمایندگان جامعه محسوب، شرکت و عضویت یابند و خدماتشان در تشکیلات مذکوره مورد استفاده قرار گیرد. اتخاذ چنین رویّه و تمسک شدید به آن نه تنها منشأ الهام و مایه تقویت و تشجیع عناصری است که از لحاظ تعداد قلیل و اشتراکشان در مسائل اجتماعی محدود و محصور، بلکه در اثر اجراء این اصل عمومیت آئین حضرت بهاءالله معلوم و فراغت پیروانش از لوث تعصّبات باطله و حمیّات جاهلانه در أنظار عالم و عالمیان ثابت و محقق گردد، حمیّات و تعصّباتی که چنین انقلاب و تشجّع عظیم در شئون داخلی ملل همچنین در روابط و مناسبات خارجیشان در قبال یکدیگر ایجاد نموده است.^{۱۵۸}

انتخابات بهائی

انتخابات در تشکیلات نظم اداری بهائی با رأی سرّی و آزاد صورت می‌گیرد. امّا این انتخابات اساساً با اکثر انتخاباتی که در جهان امروز صورت می‌گیرد متفاوت است. انتخابات بهائی صحنه مبارزه قدرت بین احزاب، سیاست‌ها، ایدئولوژی‌ها و افراد مخالف یکدیگر نیست. ممنوعیت نامزد کردن افراد، مبارزه انتخاباتی، و تشکیل احزاب به تضمین این موضوع کمک می‌کند.

جریان انتخابات وسیله‌ای برای انتخاب افرادی که دارای قابلیت‌های اخلاقی، روحانی و اداری لازم برای مشورت با یکدیگر و همکاری جهت ترویج امور مشترک خیریه و تأمین منافع عمومی باشند، بشمار می‌رود. افرادی که انتخاب می‌شوند نماینده گروه یا منافع خاصی نیستند و باید چنین بیندیشند که برای خدمت به کل جامعه برگزیده شده‌اند، خدمتر که باید با دعا و مناجات، و با وجدان و جدیت تمام انجام دهند.

فصل ششم

احکام بهائی

بدون رعایت انضباط به آنچه که ارزش رسیدن و نائل شدن داشته باشد، نمی‌توان رسید. ما نمی‌توانیم امیدوار باشیم که سازی را به‌خوبی بنوازیم مگر آن که به انضباطِ ساعتهای تمرین تن دردهنیم. همین موضوع در عالم روحانی نیز صدق می‌کند. اگر شخص بخواهد از لحاظ روحانی ترقی کند، باید تحت انضباط روحانی قرار گیرد. بهاءالله احکامی چند را به پیروانش عنایت کرده است که اجرا کنند. برخی از آنها، مانند نماز، دعا، و روزه، برای کمک به ترقی روحانی فرد است؛ بعضی از آنها، مانند احکام ازدواج، دارای کاربرد اجتماعی هستند.

یکی از اولین هدفهای احکام، و همچنین تعلیمی، که بهاءالله تعیین کرده است متحد کردن اهل عالم است: ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آن که آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم. نَعِيماً لِلْعَامِلِينَ.^{۱۵۹}

در غرب مردم قانون را عامل محدودکننده آزادی خود می‌بینند در نتیجه فقط با نارضایتی و بی‌میلی آن را تحمل می‌کنند زیرا غیرمستقیم دارای فایده‌ای ملی و عمومیست. در دیانت بهائی نسبت به احکامی که بهاءالله وضع کرده نگرشی مثبت وجود دارد. قانون به انسانها کمک می‌کند تا بتوانند خود را با قوانین روحانی که بر عالم وجود حکم فرماست وفق دهند. ما از بام ساختمان چهارطبقه به پایین نمی‌پریم، چون می‌دانیم قوانین فیزیکی عالم سبب می‌شود که به شدت صدمه ببینیم. به همین ترتیب، بهائیان معتقدند که ما نباید احکام روحانی را زیر پا بگذاریم، چون از لحاظ روحانی به خودمان آسیب می‌رسانیم. بنابراین، بهاءالله احکام را به صورت مجموعه خشک حقوقی، که از بیم مجازاتهای تعیین شده مجبور به مراعات و اجرای موازین آن باشیم مطرح نمی‌کند، بلکه این احکام را بخش جدایی ناپذیری از ترقی روحانی انسان می‌داند که همچون رهنمودها و نشانه‌هایی هستند در مسیر عرفان و بینش انسان: "نصوّر نکنید که ما مجموعه ای از احکام و قوانین را برای شما نازل کرده‌ایم. خیر، چنین نیست، بلکه ما مهر را با انگشتان قدرت و قوّت از مشروب سر به مهر برداشتیم." (ترجمه به مضمون)^{۱۶۰} در اطاعت از این احکام ابداً نباید ترس از مجازات در میان باشد، بلکه باید شوق و عشق سبب اجرای آنها باشد:

"دستورات مرا به خاطر عشق به جمال من اجرا کنید." (ترجمه به مضمون)^{۱۶۱}

نماز گزاردن، خواندن آثار مبارکه، تفکر در باره آنها

بخشی از انضباط روحانی که بهاءالله برای پیروان خود تعیین کرده این است که هر روز قسمتی از وقت خود را به اجرای تمرینهای روحانی بپردازند. یکی از آنها نماز روزانه است. سه نماز در این دیانت وجود دارد و هر بهائی آزاد است که هر روز یکی از آنها را انتخاب کند و بخواند. البته مناجاتها و دعاهاى دیگری هم هست که شخص می‌تواند به عنوان بخشی از عبادت و مناسک روحانی آنها را بخواند.

بهاءالله پیروان خود را راهنمایی کرده است که دو بار در روز، صبح و شب، قسمتی از آثار مبارکه را بخوانند و درباره آنها تفکر و تعمق کنند. آنچه اهمیت دارد حالت روحانیست که اجرای این دستور در انسان ایجاد می‌کند نه حرکات و عمل جسمانی در رعایت این انضباط روحانی. باید نیت این باشد که انسان روی از دنیا برگرداند و به عالم روحانی توجه کند. کیفیت زمانی که به این ترتیب صرف می‌شود مهم است، نه مقدار و کمیت آن:

(مضمون بیان بهاءالله در کتاب اقدس): به زیاد خواندن و

انجام دادن اعمال در شب و روز مغرور نباشید. اگر

کسی یک آیه از آیات را در کمال شادمانی و سرور بخواند بهتر از آن است که با سستی و بی‌حوصلگی تمام کتابهای مقدس خداوند را بخواند... آیات خدا را آنقدر بخوانید که سستی و بی‌حوصلگی به شما چیره نشود. به ارواح خودتان آنچه که آنها را کسل می‌کند و سنگین می‌سازد تحمیل نکنید بلکه به آنها آنچه را که سبکشان می‌کند تا به پرواز درآیند بدهید.^{۱۶۲}

نماز و مناجات

نماز کوتاه که باید روزی یک مرتبه بین ظهر و غروب خوانده شود:

أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِأَنَّكَ خَلَقْتَنِي لِعِبَادَتِكَ.
أَشْهَدُ فِي هَذَا الْحِينِ بِعِزِّكَ وَ قُوَّتِكَ وَ ضَعْفِي وَ
اِقْتِدَارِكَ وَ فَقْرِي وَ غِنَاكَ. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمُهَيْمِنُ
الْقَيُّومُ.

از مناجات‌های بهاءالله

الها کریم رحیم
توئی آن سلطانی که به یک کلمات وجود موجود
گشت و توئی آن کریمی که اعمال بندگان
بخششت را منع نمود و ظهورات جودت را باز

نداشت از تو سؤال می‌نمایم این عبد را فائز
فرمائی به آنچه سبب نجاتست در جمیع عوالم تو
توئی مقتدر و توانا و توئی عالم و دانا.

الها معبودا

از توام و به تو آمدم قلبم را به نور معرفت منیر
فرما توئی مقتدری که قدرت عالم و امم از
اقتدارت باز نداشت از یک اشراق از نیر کرم
دریاهای کرم ظاهر و از یک تجلی از نیر جودت
عالم وجود موجود . ای پروردگار آنچه لایق
ایامت نیست اخذ نما و آنچه قابل است عطا فرما
توئی آن بخشنده‌ای که بخششت محدود به
حدود نه . عباد توئیم ترا می‌جوئیم و از تو
می‌طلبیم . توئی فضال و توئی بخشنده.

از مناجات‌های عبدالبها

هو الله

خدایا تاریکی نزاع و جدال و قتال بین ادیان و
شعوب و اقوام افق حقیقت را پوشیده و پنهان
نموده و جهان محتاج نور هدایت است. پس ای
پروردگار عنایتی فرما که شمس حقیقت جهان را
کران به کران روشن نماید.

عبدالبها عباس

هوالله

ای خداوند مهربان قلوب را به نور هدایت کبری
 منور فرما جانها را به بشارت عظمی حیات بخش
 چشمها را به مشاهده انوارت روشن کن گوشها را
 به استماع ندایت شنوا فرما ما را در ملکوت
 تقدیست داخل نما و به نفثات روح القدس زنده
 کن حیات ابدیه بخش کمالات آسمانی عطا فرما
 خداوندا جانهای ما را فدای خود کن و ما را روح
 جدید کرم نما قوتی آسمانی ده سرور ابدی
 بخش موفق به خدمت عالم انسانی نما سبب الفت
 بین قلوب کن خداوندا ما را از خواب بیدار فرما
 و عاقل و هوشیار کن تا به اسرار کتاب مقدست
 واقف گردیم و به رموز کلماتت پی بریم توئی
 مقتدر توئی دهنده توئی مهربان. ع ع

هوالله

ای خداوند مهربان این نو گل گلستان محبت را
 از شبنم عنایت تر و تازه فرما و این تازه نهال
 بوستان هدایت را به تربیت باغبان احدیت
 پرورش ده و این شاخ سبز را در گلشن الطاف
 مزین به شکوفه و برگ کن و این دردانه معرفت
 را در آغوش صدف رحمت پیروز. ای خداوند هر
 مستمندی را توانگر نما و هر دردمندی را درمان
 بخش هر فقیری را به گنج روان دلالت کن و هر
 اسیری را از زنجیر قیود آزادی بخش. توئی توانا
 و بینا و آگاه و شنوا. تأیید احسان نما ع ع

الله ابهی

ای پروردگار مهربان ای یزدان پاک این بنده
ضعیف را در ظلّ کلمهٔ رحمتیت مقرر ده و این
عبد حزین را در سایهٔ شجرهٔ سرور مأوی بخش؛
این بی‌نصیب را نصیبی عنایت کن و این بی‌بهره
را بهره‌ای بخش؛ از بحر عنایت قطره‌ای برسان و
از نهر موهبت رشحه‌ای مبذول کن تا حیات تازه
یابم و موهبت بی‌اندازه جویم. ع،ع

(مجموعه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، چاپ

آلمان، چاپ دوم، ص ۳۹۵)

وقتی که از عبدالبهاء سؤال شد که چرا دعا و نماز
خواندن برای انسان اهمیت دارد پاسخ داد:

"ای عزیز روحانی از حکمت نماز سؤال نموده
بودی بدان که نماز فرض است و واجب و به هیچ
عذری انسان معاف از صلاة نشود مگر عاجز باشد
یا خود محذور کلی واقع گردد و حکمتش اینست
که نماز عبارت از ارتباط بین عبد و حق است. زیرا
انسان در آن ساعت به دل و جان توجه به حضرت
یزدان کند و به حق مؤانست جوید و محبت و
الفت نماید. عاشق را لذتی اعظم از مکالمه با
معشوق نیست و طالب را نعمتی بهتر از مؤانست
با مطلوب نه. اینست هر نفس منجذب به ملکوت
الهی نهایت آرزویش که وقتی فراغت یابد و به
محبوب خویش تضرع و زاری کند، طلب الطاف و

عنایت نماید و مستغرق در بحر خطاب و تضرّع و
زاری گردد و از این گذشته صلاة و صیام سبب
تذکر و تنبّه انسان است و حفظ و صیانت از
امتحان.^{۱۶۳}

اگر چه در دیانت بهائی تفکر و تعمق در حالت دعا
و مناجات Meditation تشویق و توصیه شده، اما هیچ
ترتیب و مراسم خاصّ و ثابتی برای اجرای آن تعیین
نشده است. بنابراین، شخص کاملاً آزاد است به هر
ترتیبی که ترجیح می‌دهد به اندیشیدن روحانی اقدام
نماید.

دعاهایی هم هستند که ضمیمه و فرع بر نماز و تفکر
به‌شمار می‌روند. این دعاها کوتاه‌اند و از قلم بهاءالله و
بخصوص بیشتر از قلم باب نازل شده‌اند. آنها را به
همان نحوی که صوفیه ذکر خود را ادا می‌کنند، می‌توان
با لحن خوش خواند. بهاءالله راهنمایی نموده که
عبارت "الله ابهی" را باید یک بار در روز در حالت دعا
و مناجات نود و پنج مرتبه تکرار کرد.

دعا و مناجات را می‌توان خواند، با لحنی خوش
تلاوت کرد یا حتی با موسیقی تنظیم نمود:

در میان بعضی از ملل شرق نغمه و آهنگ مذموم
بود. ولی در این دور بدیع، نور مبین در الواح
مقدس تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق
روحانی قلوب و ارواح است. فنّ موسیقی از فنون
ممدوحه است و سبب رقت قلوب مغمومه. پس...
به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهیه را درمجامع

و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از
 قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به
 هیجان آید و تبّتل و تضرّع به ملکوت ابهی کند.
 (عبدالبهاء)^{۱۶۴}

تفکّر و تعمّق

وقتی که شما به تفکّر می‌پردازید، با روح خود صحبت
 می‌کنید. در این حالتِ ذهن، سؤالاتی برای روح خود مطرح
 می‌کنید و روح به شما جواب می‌دهد؛ نوری در تاریکی
 می‌درخشد و واقعیت آشکار می‌گردد.

نمی‌توان نام "انسان" را به کسی نسبت داد که فاقد نیروی تفکر
 و اندیشیدن باشد. بدون چنین توانایی شخص حیوانی خواهد بود
 که پست‌تر از جانوران وحشی است.

با استفاده از استعداد تفکّر، انسان به حیات ابدی فائز می‌شود؛
 از نفثات روح القدس فیض می‌برد؛ عنایات روح خداوندی با چنان
 تفکّر و تعمّق حاصل می‌شود. روح انسانی در اثر تفکّر آگاهی
 می‌یابد و تقویت می‌شود؛ با تفکّر، اموری که انسان هیچ چیز از آن
 نمی‌داند برایش مکشوف می‌شود. با تفکّر، انسان از الهامات الهی
 بهره می‌برد، با تفکّر به مائده آسمانی دست می‌یابد.

تفکّر و تعمّق کلیدی برای گشودن رازها و رمزها است. با
 تفکّر، انسان خود را منزوی می‌سازد و در تنهایی خود غرق

می‌شود: در این حالت، انسان خود را از همه اشیاء خارج از وجودش کنار می‌کشد؛ در این حالت ذهنی و باطنی، در دریای حیات روحانی غرق می‌شود و می‌تواند اسرار مکنونه اشیاء را کشف کند. برای این که این موضوع روشن شود، به انسانی فکر کنید که به او دو نوع دید و بینش عطا شده است؛ وقتی که قدرت بینش و بصیرت او مورد استفاده قرار می‌گیرد، بینایی ظاهری قادر به دیدن نیست. این استعداد تفکر و تعمق، انسان را از طبیعت انسانی اش آزاد می‌کند، واقعیت اشیاء را درک می‌کند، انسان را در ارتباط با خدا قرار می‌دهد.

این استعداد علوم و هنرها را از عالم غیب به عرصه شهود می‌آورد. با بهره‌گیری از استعداد تفکر است که اختراعات امکان‌پذیر می‌گردند، قوه درک عظیم حاصل می‌شود. با تفکر است که انسانی به ملکوت الهی راه می‌یابد.

با این حال، برخی از تفکرات برای انسان بی‌فایده و بیهوده است و مانند موج‌هایی است که بر سطح دریا می‌وزد و حاصلی ندارد. اما اگر قدرت تفکر از نور باطن بهره‌گیرد و به صفات خداوندی آراسته گردد، نتایجش تأیید می‌شود.

استعداد تفکر مانند آینه است؛ اگر آن را در مقابل اشیاء و امور دنیوی قرار دهید، آنها را منعکس می‌کند. بنابراین اگر روح انسانی به موضوع‌های مادی فکر کند از آنها آگاهی می‌یابد. اما اگر آینه روحان را به سوی آسمان امور و عوالم روحانی متوجه سازید،

صور اسمانی و اشعه شمس حقیقت در قلوبتان منعکس می‌گردد، و فضائل ملکوت حاصل می‌شود.

پس بگذارید این قوه و استعداد را در جهت درست به سوی شمس سماوی متوجه سازیم نه اشیاء زمینی، تا بتوانیم به اسرار ملکوت پی ببریم و معانی باطنی مثل‌ها و حکایت‌های کتب مقدسه و اسرار روح را دریابیم.

باشد تا آینه اندیشه و تفکرمان حقایق آسمان را منعکس سازد، و چنان تفکراتمان پاک و منزّه شود که نجوم آسمانی حقایق روحانی را منعکس سازد. (ترجمه به مضمون خطابه عبدالبهاء ۱۲ ژانویه ۱۹۱۳، Paris Talks، ص ۱۷۶ - ۱۷۴)



روژه گرفتن

افزون بر دعا و تفکر، وسیله عمده دیگر برای انضباط روحانی یا ابزاری برای ترقی روحانی، روزه است. روزه بهائی از طلوع تا غروب آفتاب به مدت نوزده روز در سال (۱۱ الی ۲۹ اسفند ماه) است. این دوران شکوفایی و تجدید حیات روحانی است.

این مدت اساساً یک دوره تفکر و دعا، یک دوران

شفابخشی معنوی و تجدید قوای روحانی است، که

در طی آن، فرد مؤمن باید سعی کند زندگی

درونی خود را بازسازی نماید، نظم جدید بخشد، و نیروهای روحانی که در نفس و روحش نهفته است تازگی و قوه جدید بخشد. بنابراین، از لحاظ ماهیت، اهمیت و هدف آن اساساً روحانی است.^{۱۶۵}

تردیدی نیست که روزه نماد و نشانه‌ای از تمایل و آرزوی ما به گسستن از امور دنیا است:

زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام روحانیست، یعنی کف نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلّق به اخلاق روحانی و انجذاب به نفحات رحمانی و اشتعال به نار محبت سبحانی. (عبدالبهاء)^{۱۶۶}

ازدواج و طلاق

در دیانت بهائی، ازدواج یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی است که دارای جنبه روحانی نیز هست. و زمانی که خداوند اراده کرد جود و کرمش را بر اهل عالم ظاهر سازد به تأسیس شریعت‌ها و وضع احکام پرداخت و از آن میان، حکم ازدواج را همچون حصنی استوار برای بهزیستی و رستگاری بنا نهاد.^{۱۶۷}

اگر چه در آیین بهائی امر به ازدواج وجود دارد و درباره آن توصیه بسیار شده است و وسیله اتحاد جسمانی و روحانی بین افراد شناخته می‌شود، اما اجبارر نیست. قانون بهائی فقط تک همسری را بین زن و مرد اجازه می‌دهد. ازدواج با بیش از یک همسر در آن

واحد ممنوع است. در حالی که بسیاری از ادیان تمام حالات تمایلات جنسی را به این عنوان که به نحوی از شهوات پست محسوب می‌شود، محکوم می‌کنند، دیانت بهائی "ارزش انگیزه جنسی را تصدیق می‌کند"^{۱۶۸} اما تأکید می‌کند که تمایلات جنسی فقط به صورت مشروع و مطابق حکم کتاب باید در محدوده نهاد ازدواج ارضاء شود. (به ابتدای فصل دوم نیز مراجعه کنید). ازدواج باید با رضایت کامل دو طرف صورت گیرد. بهاءالله، برای این که ازدواج را به منبعی قویتر جهت تحکیم اجتماع تبدیل کند، آن را به رضایت پدر و مادر دو طرف نیز مشروط نموده است. حکمت این حکم برای محبت و مودت و اتحاد بین بندگان^{۱۶۹} می باشد. مراسم ازدواج بهائی دارای شکلی خاص و ثابت نیست. به این ترتیب هر زوجی می‌توانند طبق میل و خواسته خود مراسم ازدواج را ترتیب دهند و هر جنبه و ویژگی مربوط به فرهنگ محلی خود را که متناسب با آن باشد در کنار آن داشته باشد. تنها بخش ثابت و خاص مراسم این است که هر یک از دو نفر در حضور گواهان ازدواج این عبارت را بیان نماید:

اَنَا كُلَّ اللَّهِ رَاضُونَ (داماد)

اَنَا كُلَّ اللَّهِ رَاضِيَات (عروس)

(مضمون به فارسی: همگی ما به راستی تابع اراده الهی هستیم.)^{۱۷۰}

در بسیاری از نقاط جهان مرسوم است که مهریه داده می‌شود و معمولاً این موضوع، به علت ناتوانی دهنده از پرداخت مبلغ مزبور یا نارضایتی گیرنده از اندک بودن مقدار مهریه، باعث اختلاف و گرفتاری می‌شود. بهاءالله با تعیین میزانی نمادین و محدود برای مهریه، این مشکل را برطرف نموده است.

طلاق شدیداً ناپسند و مکروه اعلام شده و فقط در صورتی مجاز شمرده می‌شود که کدورت و اختلافی غیر قابل حلّ و فصل بین دو طرف پدید آید. برای اجرای طلاق چند شرط باید رعایت شود. یکی از آنها يك سال جدایی زن و شوهر از یکدیگر است که در این مدت باید کوشش شود تا اختلافات موجود برطرف شود و آشتی و محبت دوباره برقرار گردد.



مناجاتی در مورد ازدواج

ای پروردگار این عقد الفتی که برستی پاینده دار و این بنده و کنیز را ارتباطی روحانی و جسمانی بخش این اقتران را شگون فراوان ده و این ازدواج را سبب ابتهاج فرما بر روحانیت هر دو بیفزا و نورانیت بخش تا هر دو در نهایت راستی و حقیقت پرستی به عبودیت آستان مقدّست موفق گردند، جز تو نخواهند و جز تو نجویند و جز ذکر تو نگویند. سرگشته کوی توآند و آشفته روی تو،

توئی عزیز و مهربان، و توئی بخشنده و مَنّان أَنْتَ المَوْقُوفُ
 المؤيّدُ الكريمُ الرَّحيمُ عبدالبهاء عبّاس (منتخباتی از
 مکاتیب، ج ۲، ص ۴)



مرگ و مراسم دفن کردن

در نظر بهائیان، مرگ مرحله ای در زندگی ابدی انسان محسوب می شود. مرگ لحظه ای است که انسان از این عالم خاکی به عالم بعد که عالمی روحانیست گذر می کند (به فصل هفتم، بخش زندگی بعد از مرگ توجه نمایید). از آنجا که بدن انسان هیکلی است که روح او مدّتی با آن در ارتباط بوده، باید با آن با احترام رفتار شود. از این رو باید جسد را پس از شستشو و پیچیدن در پارچه‌ای سفید در صندوقی قرار داد و مراسم خاک‌سپاری نیز باید "با عزّت و احترام"^{۱۷۱} اجرا گردد. سوزاندن جسد ممنوع است. عبدالبهاء توضیح می‌دهد که طبق نظم طبیعی اشیاء، باید گذاشت تا جسد تدریجاً تجزیه و متلاشی شود.^{۱۷۲} نماز مخصوصی وجود دارد که در مراسم خاک‌سپاری باید خوانده شود. مناجاتهای دیگری هم هست که در آن هنگام یا بعداً برای ترقّی روحانی درگذشتگان در جهان بعد، خوانده می‌شود. (به انتهای فصل هفتم مراجعه کنید.)

به بهائیان امر شده که وصیت نامه بنویسند. آنها مختارند که اموال خود را به هر نحوی که مایلند تقسیم

کنند و به هر کسی که مایلند واگذار نمایند. بهاءالله در مورد کسانی که بدون نوشتن وصیت نامه فوت می‌کنند، نوعی تقسیم اموال را توصیه نموده است.

ظلم به حیوانات

بهاءالله امرنموده که با حیوانات با ملایمت و محبت رفتار شود^{۱۷۳} و تأکید کرده که بیش از طاقت حیوان به آن فشار وارد نشود و بر آن بار تحمیل نگردد.^{۱۷۴} بنا بر توصیهٔ عبدالبهاء چون حیوان زبان ندارد تا گله و شکایت کند، باید در حق آنها بیشتر ملاحظه داشت تا مردم:

اذیت به حیوان ضررش بیشتر است. زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید، آه و ناله کند، و اگر صدمه‌ئی به او رسد به حکومت مراجعت کند، حکومت دفع تعدی کند. ولی حیوان بیچاره زبان بسته است، نه شکوه تواند، و نه به شکایت به حکومت مقتدر است. اگر هزار جفا از انسانی ببیند، نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالت دادخواهی کند. پس باید ملاحظهٔ حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود.^{۱۷۵}

نسخ احکام و موارد نهی از اعمال

بعضی از اصول و احکامی که در ادیان مختلف به وجود آمده صریحاً توسط بهاءالله نسخ و لغو شده است. آنها عبارتند از: حرفهٔ کشیشی و آخوندی؛ دست زدن به جهاد یا جنگ مقدس؛ ریاضت کشیدن و به دیر پناه

بردن و راهب یا راهبه شدن؛ اقرار به گناهان؛ سوزاندن کتابها؛ استفاده از منبر؛ نجس شمردن اشخاص یا اشیاء. بهاءالله پیروان خود را از شرکت در برخی از اعمال منع کرده از جمله برده‌داری، گدایی، بوسیدن دستها، نوشیدن مشروب الکلی و استعمال مواد مخدر، قماربازی، حمل اسلحه موقعی که لازم نباشد، داشتن روابط جنسی با هم جنس.

به برخی از سایر احکام، در جای دیگر اشاره شد (به ابتدای فصل پنجم مراجعه شود).

فصل هفتم

تعلیم مربوط به الهیات

تعلیم بهائیه برای فرد و برای جامعه در فصل‌های قبل مطرح شد. امّا، هرگز نباید فراموش کرد که آیین بهائی يك دين الهی است و در شالوده و اساس این تعلیم اخلاقی و اجتماعی، اصول و مبانی روحانی و معنوی قرار دارد که به نوبهٔ خود بر مبنای برخی عقاید پذیرفته‌شدهٔ الهیاتی است.

ماهیت بالاترین واقعیت (خدا)

در ادیانی که از غرب آسیا برخاسته‌اند، مانند اسلام، مسیحیت و دیانت یهود، عالی‌ترین واقعیت را خدا می‌نامند. در این دین‌ها، خداوند خالق همه چیز است. او پروردگار همگان است. او کسی است که در امور بشری دخالت می‌کند و پیامبران را می‌فرستد تا احکام و تعلیم را برای عالم انسانی بیاورند. وظیفهٔ افراد بشر این است که آنها را بشناسند و زندگی خود را با احکام و تعلیم مزبور هم‌آهنگ سازند.

در ادیانی که در شرق آسیا ظاهر شده اند، عالی‌ترین واقعیت دارای خصوصیات و ویژگی‌های دیگری است. اگر نیروانا یا دارما را در تراوادای بودایی Theravada، سونیاتا را در ماهایانای بودایی، تائو را در آئین تائو، یا برهما را در ادوایتای هندویی در نظر بگیریم، واقعیت متعالی در این ادیان شرقی دارای همان خصوصیات شخصی خداوند در ادیان غربی نیست؛ بلکه از این لحاظ که اراده‌ای را به کار نمی‌برد، و در امور بشری دخالت نمی‌کند، دارای ماهیت غیرشخصی است. در اینجا این عالیت‌ترین واقعیت به عنوان حقیقت مطلق مشاهده می‌شود که واقعیت این جهانی ما جلوه و وجهی از او است. اگر افراد بشر می‌توانستند اشیاء را آنچنان که هست ببینند، می‌توانستند دریابند که واقعیت آنها و حقیقت مطلقه در واقع یکی و واحد است. این نکته در این ادیان به صورت‌های مختلف بیان می‌شود؛ مانند این حقیقت که اتمان Atman (روح فرد) در آئین هندوئی ادوایتا Advaita برهمن (حقیقت مطلقه) است، یا این که سَمَسَرا Samsara (جهان مشروط و وابسته یا عالم امکان) در آئین بودایی، نیروانا (مطلق) می‌باشد.

تعالیم بهاءالله در خصوص این حقیقت متعالی با این اصل بنیادی شروع می‌شود که شناخت کامل این حقیقت برای افراد بشر امکان‌پذیر نیست. ماهیت

محدود ذهن انسان نمی‌تواند ماهیت نامحدود خداوند را درك کند:

بشأنی صُنْع خود را جامع و کامل خلق فرموده که
اگر جمیع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت
پست‌ترین خلق او را علی ما هُوَ عَلَیْهِ نمایند جمیع
خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به
معرفت آن آفتابِ عزّ حقیقت و آن ذات غیب
لایدرک.^{۱۷۶}

چون هیچ معرفت کاملی نسبت به این حقیقت عالی
میسر نیست، تمامی توصیف‌ها، تمامی تصویرهای کلی،
تمامر تلاشها برای به تصویر کشیدن این حقیقت متعالی
ناگزیر محدود به نقطه نظر شخصی است که آنها را
انجام می‌دهد. آنها فقط حقایقی محدود و نسبی
هستند:

هر آنچه فرزندگان و عارفان گفته یا نوشته‌اند هرگز
از محدوده ذهن محدود آنها تجاوز نکرده و از
مرحله عالم خلق فراتر نخواهد رفت. هر قدر اندیشه
متعالی‌ترین انسانها به آسمان علم و عرفان پرواز
نماید و اوج گیرد، هر قدر قلوب افراد منقطع و
تیزفهم به اعماق رسوخ نماید، چنین اندیشه و قلبی
هرگز نمی‌تواند از مرحله عالم خلق فراتر رود.
تفکر و تعمق اندیشمندترین متفکران، خلوص
مقدس‌ترین مقلّسان، عالی‌ترین تجلی حمد و

وصف صادر از هر قلم یا زبان بشری، فقط انعکاس
آن چیزی است که در درون خود آنها ایجاد شده
است. (مضمون بیان بهاءالله - موارد تأکید اضافه شده
است.)^{۱۷۷}

بنابراین، اگر چه ادیان شرق و غرب دارای
مفهوم‌های متفاوتی از حقیقت متعالی هستند، اما بنا بر
آموزه‌های بهاءالله این بدان معنی نیست که در حقیقتی
که آنها وصف می‌کنند تفاوتی وجود دارد. بلکه تفاوت
ادیان از لحاظ نگاهی است که از دیدگاهی متفاوت به
حقیقت دارند. آنها مفاهیم و ایده‌ها را از دیدگاه خود
به وجود آورده‌اند. بنابراین، منشأ تفاوت‌ها در آنچه که
مشاهده و رعایت می‌شود نیست؛ بلکه در این نکته
نهفته است که کسانی که در مورد این موضوع‌ها مطالبی
نوشته‌اند، هر یک دارای سابقه و زمینه فرهنگی و
شخصی بوده‌اند که طریقه نگرش به این موضوع‌ها را از
قبل تعیین می‌کند: "تفاوت ادیان عالم از تفاوت ادراکات
است." (عبدالبهاء)^{۱۷۸}

عبدالبهاء این تعلیم را با این گفتار به اختصار بیان
می‌کند که هر آنچه که جمیع مردم، چه در شرق و چه در
غرب، تصوّر نمایند، ساخته و پرداختهٔ ذهن آنها و
بنابراین محدود به فکر و ذهن ایشان است. بنابراین
هرگز نمی‌تواند ماهیت بی‌پایان و نامحدود خداوند یا
حقیقت مطلقه را در بر بگیرد:

این خلق جمیعاً خداوندی را در عالم افکار تصوّر نمایند و آن تصوّر خود را بپرستند؛ و حال آن که آن تصوّر مُحاط است و عقل انسان محیط؛ البته محیط اعظم از محاط است. زیرا تصوّر، فرع است و عقل، اصل. البته اصل از فرع اعظم است... پس جمیع خلق ساجد و عابد / اوها منند اما آن حقیقت ذات احدیت و غیب الغیوب مقدّس از تصوّر و افکار است. وجدان به آن نرسد، در حوصله هر حقیقت حادثه، آن حقیقت قدیمه نگنجد. آن عالم دیگر است، از آن خبری نیست، وصول ممکن نه، حصول ممتنع و محال. همین قدر وجودش محقّق و مثبت و لکن کیفیت مجهول.^{۱۷۹}

بهاءالله نیز تأکید نموده که در مورد خداوند یا حقیقت مطلقه هیچ نمی‌توان گفت. هر آنچه که ما سعی کنیم در وصف او بگوییم کاملاً نارسا و ناقص است:

و بر اولی العلم و افندۀ منیره واضح است که غیب هویت و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست از وصف هر واصفی و ادراک هر مُدرّکی. لم یزل در ذات غیب خود بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و أنظار خواهد بود.^{۱۸۰}

بنا بر آموزه‌های بهائی تنها ارتباطی که افراد بشر با این حقیقت متعالی، ذات خداوندی یا حقیقت مطلقه دارند، از طریق پیامبرانی است که به تأسیس ادیان عالم

اقدام کرده‌اند. این نفوس، اگر چه به شکل و هیکل بشری ظاهر می‌شوند، در واقع واسطهٔ بین حقیقت مطلقه، یا خداوند، و عالم بشری هستند. تنها از طریق آنها است که ما می‌توانیم هر آنچه را که امکان دارد در مورد حقیقت متعالی درک کنیم:

و چون ابوابِ عرفانِ ذاتِ ازل بر وجه ممکنات
مسدود شد، لهذا به اقتضای رحمتِ واسعہ...
جواهرِ قدسِ نورانی را از عوالمِ روحِ روحانی به
هیاکلِ عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا
حکایت نمایند از آن ذاتِ ازلیّه و ساذجِ قدمیه.^{۱۸۱}

بنابراین بهاء‌الله مفاهیم مختلف در مورد خداوند یا حقیقت مطلق را که پیروان سایر ادیان در شرق و غرب به آن معتقدند، کاملاً مقبول نمی‌شمرد و توضیح داده که آن مفاهیم گر چه صحیحند اما حقایقی محدود و نسبی هستند.

مثلاً، در مورد مفهوم رایج میان پیروان ادیان سامی یا ابراهیمی در مورد خداوند که در بالا شرح داده شد، بنا بر کلام بهاء‌الله، ذات و جوهر خداوند "متعالیست از وصف هر واصفی."^{۱۸۲} در حال که کتابهای مقدس ادیان مذکور ظاهراً صفاتی را به خداوند نسبت می‌دهند (مانند خشمگین بودن نسبت به يك قوم و خشنود بودن از قوم دیگر؛ یا آمدن و رفتن؛ یا سخن گفتن؛ یا داشتن بخشی از بدن انسان مانند صورت، یا دست و غیره)، اما اینها اشاره به ذات خداوند، که الوهیتِ غیرقابل

شناخت می‌باشد، نیست. در واقع، تمام اینها اشاره به حقیقت روحانی پیامبران است که ادیان عالم را تأسیس کرده‌اند. از آنجا که این پیامبران یعنی بنیانگذاران ادیان به طور کامل تمام نامها و صفات خداوند را منعکس می‌سازند، بهاءالله آنها را مظهر ظهور الهی می‌نامد. این نفوس بلند مرتبه نمایندگان خداوند در این جهان هستند:

خداوند شناسایی و تصدیق این نفوس مقدّس را
عین شناسایی خود قرار داده است. کسی که آنها را
بشناسد هر آینه خداوند را شناخته است، هر کسی
که به سخن آنها گوش فرا دهد، کلام خداوند را
شنیده است، هر شخصی که به حقّانیت آنها اقرار
کند به حقّانیت خداوند اقرار کرده است، هر کس
از آنها روی برگرداند هر آینه از خداوند روی
برگردانده است و هر کس به آنها ایمان نیاورد به
خداوند ایمان نیاورده است. آنها ظهور خداوند و
دلیل و برهان او در بین بندگان و مردمان هستند.
(مضمون بیان)^{۱۸۳}

چون افراد بشر نمی‌توانند مستقیماً نسبت به خداوند علم و درکی داشته باشند، تمام آنچه که آنها می‌توانند از خداوند در این جهان دریابند، این مظاهر ظهور الهی هستند. تمامی صفات خداوند را که در کتابهای مقدّس

نوشته شده می‌توان از طریق این مظاهر ظهور الهی درک و تصوّر نمود:

در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحت بر آن جواهر وجود شده و می‌شود، زیرا که جمیع بر عرش ظهورالله ساکنند و بر کرسی بطونالله واقف. یعنی ظهورالله به ظهورشان ظاهر و جمالالله از جمالشان باهر. چنانچه نعمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شد. (بهاءالله)^{۱۸۴}

و اما درمورد تصوّر و تجسم حقیقت مطلقه در ادیان شرق آسیا، بهاءالله نظر آنان را نامقبول نمیشمرد. برعکس، تأیید می‌کند که دیدگاه ادیان مزبور از بعضی لحاظ صحیح است. مثلاً می‌گوید "بقاء ذاتی... مخصوص است بحق"^{۱۸۵} و غیر از خداوند هیچ چیز دیگر را نمی‌توان گفت دارای وجود مطلق و بقاء ذاتی است.^{۱۸۶} بهاءالله در خصوص تصوّر حقیقت مطلقه در ادیان مزبور که آن را با حقیقت انسانی یکسان می‌دانند، بیانات مشابه بسیاری دارد. از جمله: نظر به درون خود کن تا مرا ببینی که در تو قائم، قادر، مقتدر و متکی به خود ایستاده‌ام.^{۱۸۷} (مضمون بیان). اما درست مانند مفاهیمی که درباره خداوند در مذاهب سامی رایج است، چنین دیدگاه‌هایی در مقام مظهر ظهور الهی صحیح است. تمامی نامها و صفات خداوند در این افراد انسانی ظاهر می‌شود. پس، از این لحاظ، بین

افراد بشر و حقیقت مطلق، نوعی یکسانی وجود دارد اما این یکسانی یا وحدت، در صفات است نه در ذات. پس خلاصهٔ کلام آن که، آیین بهائی هر دو مفهوم ادیان شرق و غرب آسیا را محدود می‌شمارد و تأکید می‌کند کسانی که به این نظرها اعتقاد دارند هم صحیح می‌گویند و هم در اشتباه هستند. اگر آنها معتقد باشند که چنان دیدگاه‌هایی در خصوص ذات حقیقت متعالی عین حقیقت است، در اشتباه به سر می‌برند (زیرا افراد بشر دسترسی به آن حقیقت ندارند)؛ اما اگر این حقیقت را از دیدگاهی محدود وصف می‌کنند، صحیح فکر می‌کنند (زیرا این نکته را بیان می‌کنند که آن حقیقت مطلقه یا خداوند به صورت انسان خود را در این جهان ظاهر می‌سازد). این مفهوم کامل حقیقت مطلق است که افراد بشر می‌توانند درک کنند. این مسئله که توصیف‌های گوناگون از حقیقت متفاوت، و حتی گاهی متضاد، بوده در اثر محدودیت ذهن و فکر بشر است. واقعیت این است که ما فقط می‌توانیم این حقایق را از دیدگاهی بسیار محدود ملاحظه کنیم.

مرّبی الهی، مظهر ظهور خداوند

در نظام طبیعی، همه چیز نیاز به تعلیم و تربیت دارد تا به بالاترین حدّ از کمال خود برسد. کشت و کار می‌تواند بیابانی را به باغ میوه‌ای پرثمر و یا صحرای

برهوت را به باغی زیبا تبدیل کند. انسانها نیز نیاز به آموزش و پرورش دارند. اگر آنها، بدون مربی به خود واگذار شوند، وحشی و با خوی حیوانی رشد خواهند کرد. روح انسانی نیز به مربی نیاز دارد. پیامبران که مؤسس ادیان جهانند مربیان روحانی عالم انسانی هستند. بنا بر بیان بهاءالله بهتر شدن اوضاع دنیا به اقدام این مربیان آسمانی بستگی دارد.^{۱۸۸} عبدالبهاء تأکید نموده که این نفوس صرفاً اشخاص بزرگی نبودند؛ و فقط با قوه بشری نمی توانستند آنچه را که ایجاد کردند انجام دهند.^{۱۸۹}

این مربیان آسمانی و ادیانی که تأسیس می کنند دو نقش و دو گونه تأثیر دارند: اول آن که به افراد بشر امکان دهند از لحاظ روحانی ترقی کنند؛ دوم آن که صلح و پیشرفت تمدن بشری را ترویج نمایند.

خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز

بود نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و

رهنمائی به روشنائی دانائی. دوم آسایش ایشان و

شناختن و دانستن راههای آن. (بهاءالله)^{۱۹۰}

همانطور که قبلاً اشاره شد، بهاءالله این مربیان آسمانی را مظاهر ظهور الهی می خواند. این بدان علت است که آنها تمام نامها و صفات الهی را به بهترین و کاملترین صورت ظاهر می سازند. ارتباط بین خدا و مظهر ظهور الهی، در کتابهای مقدس بهائی، به آینه کامل و صافی تشبیه شده که نور خورشید را منعکس

می‌سازد: "جميع کمالات و فیوضات و تجلیات از حق در حقیقت مظاهر قدسیه ظاهر و باهر است مانند آفتاب که در مرآت صافیة لطیفه بجمع کمالات و فیوضات ساطع گردد." ^{۱۹۱}

این مظاهر ظهور الهی دارای مقامی بسیار والا و بلند هستند. از آنجا که خداوند برای افراد بشر قابل شناخت نیست، بیشترین حدی که انسانها می‌توانند نسبت به خداوند شناسایی حاصل کنند از طریق این نفوس است، که مظاهر کامل جمیع نامها و صفات الهی هستند. بنابراین آنها برای افراد بشر "مانند خدا" هستند؛ این مظهر ظهور است که "در عالم امر و عالم خلق، در مقام نفس خداوند قرار دارد." (بهاءالله) ^{۱۹۲}

از آنجا که بنیان گذاران جمیع ادیان عالم اساساً مظاهر حقیقتی واحد هستند، بنابراین ادیان اساساً افراد بشر را در طول يك مسیر هدایت می‌کنند، مسیری که بالاترین حد ترقی روحانی آنها را تضمین می‌کند. بنابراین بهاءالله پیروان ادیان مختلف را تشویق کرده است که اختلافات خود را کنار بگذارند:

حضرت موجود می‌فرماید ای پسران انسان
دین‌الله و مذهب‌الله از برای حفظ و اتحاد و
اتفاق و محبت و الفت عالم است، او را سبب و
علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضا منماید. ^{۱۹۳}

لازم به ذکر نیست که بهاءالله به پیروان خود نیز توصیه کرده که در خود روح الفت و اتفاق دینی را پرورش دهند. "در کمال دوستی و رفاقت با پیروان تمامی

ادیان معاشرت کنید. با این کلام هر آنچه که سبب بیزاری فرزندان انسان از یکدیگر می‌شد و باعث اختلاف و جدایی آنها از همدیگر می‌گردید، از میان برداشته شد.^{۱۹۴} (ترجمه به مضمون)

عبدالبهاء همین اندرز را با تأکید بیشتر در الواح وصایای خود مطرح می‌نماید:

با جمیع ملل و طوایف و ادیان بکمال راستی و درستی و وفاپرستی و مهربانی و خیرخواهی و دوستی معامله نمائید تا جهان هستی سرمرست جام فیض بهائی گردد و نادانی و دشمنی و بغض و کین از روی زمین زائل شود، ظلمت بیگانگی از جمیع شعوب و قبائل به انوار یگانگی مبدل گردد. اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمائید، ظلم کنند عدل بنمائید، اجتناب کنند، اجتناب کنید، دشمنی بنمایند دوستی بفرمائید، زهر بدهند شهد ببخشید، زخم بزنند مرهم بنهید. هذا صفة المخلصین و سمة الصادقین.^{۱۹۵}

دین حقیقی

بهاءالله در ابتدای یکی از مهم‌ترین کتاب‌های خود، به نام کتاب ایقان، اظهار می‌دارد کسانی که مایلند در زندگی خود از ایمان و ایقان برخوردار شوند نخست باید خود را از تمسک شدید به امور مادی و تعلقات دنیوی رها سازند: یعنی گوشه‌های خود را از شایعه و غیبت، ذهن خود را از اوهام و خرافات، و قلوب خود را از تعلق و توجه به اشیاء این جهان پاک و خالص سازند و همچنین بیان می‌کند که اسرار عالم روحانی

هرگز برای ما فاش و آشکار نشود مگر آن که ما گفتار و رفتار مردمان عادی را معیار و ملاک جهت قضاوت در مورد عالم روحانی قرار ندهیم.

چون افراد بشر نتوانسته‌اند خود را با شرایط فوق تطبیق دهند، از وصول به رشد و ترقی روحانی محروم شده‌اند. در آثار بهاءالله، به عنوان مثال، تاریخ دین مطرح شده است و به این واقعیت اشاره شده که در هر عصر و زمان، مردم مشتاق ظهور نجات دهنده‌ای بوده‌اند که در کتابهای مقدسشان وعده داده شده است. و با این حال، هنگامی که پیامبر موعود ظاهر می‌شود، او را انکار می‌کنند، از او روی بر می‌گردانند، او را تحقیر می‌کنند و پیروانش را زجر و آزار می‌دهند. تمام کتابهای مقدس جهان چنین وقایعی را ثبت کرده‌اند.

بهاءالله توضیح داده است که دلیل اصلی در نپذیرفتن پیامبر توسط مردم، تنگ نظری، کوتاه بینی و غرور مردم است و نیز این واقعیت که آنها کورکورانه از رهبران مذهبی خود پیروی می‌کنند. اگر آنها قلب پاک داشتند و منصفانه قضاوت می‌کردند، با مربیان آسمانی نوع بشر مخالفت نمی‌کردند. ولیکن آنها بر درک محدود خود از کتابهای مقدس که از رهبران مذهبی خود آموخته بودند اکتفا کردند. و زمانی که در می‌یافتند دلایلی که توسط پیامبر جدید ارائه شده با

درک محدودی که تحت تأثیر رؤسای دینی دارند متفاوت است، علیه پیامبر جدید قیام می‌کردند.

بهاءالله تأکید می‌کند که در هر عصری رؤسای ادیان و رهبران مذهبی بودند که مردم را از اقبال به پیامبر جدید و بهره‌مندی از تعلیم او باز می‌داشتند. برخی از آنها غافل بودند و کلمات کتاب مقدس خود را که بشارت به ظهور پیامبر جدید داده بود درک نمی‌کردند و برخی دیگر به علت میل شدید به حفظ مقام و مرتبه خود مردم را به سوی خطا و گمراهی می‌راندند. همین رهبران هستند که دستور می‌دادند پیامبر جدید و پیروانش مورد اذیت و آزار قرار گیرند. به این ترتیب، این رهبران مذهبی در تمام کتابهای مقدس محکوم شده و مورد سرزنش قرار گرفته‌اند.

بهاءالله وضعیت حضرت مسیح را به عنوان نمونه نقل می‌کند. تمام بنی اسرائیل، موقع ظهور حضرت مسیح، علیه آن حضرت قیام کردند. آنها می‌گفتند که می‌دانند ظهور مسیح موعود در کتابهای آنها ذکر شده است، اما شخص موعود باید شریعت حضرت موسی را ترویج نماید. از طرف دیگر، این مرد جوان ناصری، که ادعا می‌کند مسیح موعود است، دو حکم مهم یهود، یعنی طلاق و سبت را لغو و نسخ کرده است، و مهم‌تر از آن، هیچ يك از علامتهایی که تصوّر می‌شود باید با ظهور مسیح موعود همراه باشد رخ نداده است و تحقق

پیدا نکرده. بویژه، یهود انتظار موعودی را داشتند که آنها را به فتح و پیروزی بر روم و تأسیس دولت یهودی هدایت کند.

بهاءالله شرح می‌دهد که همین سلسله رویدادها در هر دیانتی رخ داده است. مردم نتوانستند معنی واقعی کلمات کتاب مقدس خود را درک کنند. به این ترتیب، وقتی تحقق معنای ظاهری کلمات را مشاهده نمی‌کردند، به پیامبران ایمان نمی‌آوردند و آنها را اذیت و آزار می‌کردند، و به جای این که از خود پیامبر بخواهند معنای واقعی کتابهای مقدس را توضیح بدهد، به اوهام و تصوّرات باطل خود پایبند می‌ماندند. به این ترتیب، خود را از فواید تعلیم الهی جدید محروم می‌کردند.

بنا بر نصوص بهائی این معنای واقعی روز داوری است که در کتابهای آسمانی بسیاری از ادیان به آن اشاره شده است. هر زمان که پیامبری ظاهر می‌شود، همان "پایان جهان" برای دیانت پیشین و روز داوری برای پیروان آن دیانت است: اگر نسبت به دیانت خود مخلص و وفادار باشند، تعلیم جدیدی را که خداوند فرستاده می‌شناسند و به آن ایمان می‌آورند؛ اما اگر فقط پیرو ظواهر دین خود باشند، از لحاظ روحانی نسبت به تعلیم جدید نابینا هستند.

براساس گفته بهاءالله، مظاهر ظهور الهی ظهورات
 پیایی يك حقیقت الهی در جهان هستند. بنابراین آنها از
 لحاظ ماهیت اصلی و اساسی، حکم واحد دارند:
 چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیت الهی
 نازل می‌گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام
 می‌فرمایند، لهذا حکم یک نفس و یک ذات را
 دارند. چه، جمیع از کأس محبت الهی شاربند و از
 اثمار شجره توحید مرزوق.^{۱۹۶}

بهاءالله تفاوت میان مظاهر ظهور را با این بیان
 توضیح می‌دهد که هر يك از آنها دارای دو مقام هستند.
 از لحاظ واقعیت باطنی روحانی، این پیامبران که
 بنیان‌گذار ادیان جهان هستند، در واقع يك نفس هستند.
 این "مقام صرف تجرید و جوهر تفرید"^{۱۹۷} است:

در این مقام اگر کلّ را به یک اسم و رسم موسوم
 و موصوف نمائی بآسی نیست... زیرا که جمیع
 مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند... کلّ
 به خلع نبوت فائزند و به رداء مکرمت مفتخر...
 پس اگر یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من
 رجوع کلّ انبیاء هستم صادق است.^{۱۹۸}

اما، مظاهر ظهور خداوند از لحاظ جنبه‌های
 ظاهر، مانند اسمشان، شکل جسمانی آنها، عصری که
 در آن ظاهر می‌شوند، و پیام خاصی که حامل آن
 می‌باشند، تفاوت دارند. این دومین مقام آنها است،

یعنی "مقام تفصیل"،^{۱۹۹} که مربوط به "عالم خلق و حدودات بشریه است".^{۲۰۰}

در این مقام هر کدام را هیکلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است. چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند.^{۲۰۱}

بهاءالله از تمثیل خورشید استفاده می‌کند. انسان، برای این که گذشت زمان را نشان دهد، برای هر روزی نامی متفاوت تعیین می‌کند. اگر گفته می‌شد که تمام روزها یکی هستند صحیح بود، زیرا هر يك از آنها بیان کننده واقعیت واحدی هستند، یعنی طلوع و ظهور خورشید. با توجه به اسامی آنها، اگر گفته می‌شد که تفاوت دارند، این هم صحیح بود.^{۲۰۲} درباره وحدانیت و تفاوت‌های انبیاء الهی نیز باید به همین طریق اندیشید. هر يك از آنها ظهور حقیقتی واحد بر روی زمین است، بنابراین همه آنها یکی هستند؛ و با این همه نسبت به دنیای بشری ما، هر يك از آنها در زمانی متفاوت ظاهر می‌شوند و دارای نامی متفاوت هستند.

بهاءالله درباره یگانگی اساسی و بنیادی آنها اظهار می‌دارد که ترجیح دادن و برتر شمردن هر يك از این انبیاء و مؤسّسین ادیان بر دیگری، کاری نادرست خواهد بود:

میان پیمبران جدائی ننهیم چون خواست همه
یکی است و راز همگی یکسان. جدائی و برتری
میان ایشان روا نه. پیمبر راستگو خود را به نام
پیمبر پیشین خوانده. پس چون کسی به نهان این
گفتار پی نبرد به گفته‌های ناشایسته پردازد. دانای
بینا را از گفته او لغزش پدیدار نشود.^{۲۰۳}

اما، همین مقام دوم، یعنی مقام تفصیل و تمایز
است که نوع بشر را گیج و آشفته ساخته و به ظاهر
چنین نشان داده که گویی ذاتاً برخی ضدّ و نقیض‌ها بین
ادیان جهان وجود دارد:

نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که
بیانات و کلمات مختلفه از آن ینایع علوم سبحانی
ظاهر می‌شود... چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات
مذکوره نیافته‌اند اینست که در کلمات مختلفه آن
هیاكل متّحده مضطرب و متزلزل می‌شوند.
(بهاءالله)^{۲۰۴}

تفاوت بین تعالیم انبیاء و مؤسّسین ادیان بزرگ
جهان از این جهت پدید می‌آید که آنها در نقاط مختلف
جهان که دارای فرهنگ‌های متفاوت است ظاهر
می‌شوند. بنابراین، باید پیام خود را به نحوی متفاوت با
دیگران و مطابق فرهنگ محیطی که در آنجا ظاهر
شده‌اند، بیان کنند. يك دليل مهمّ دیگر برای این تفاوت
این است که نیازهای عالم بشری در طول قرن‌ها و
عصرها تغییر یافته است. دنیای امروز با دنیای يك یا دو

هزار سال پیش بسیار متفاوت است، و بنابراین پیام خداوند مطابق با این تغییر و تحوّل تفاوت می‌کند. پیام مظاهر ظهور خداوند به نیازهای عصری می‌پردازد که در آن ظاهر می‌شود "هر گاهی را روش جداگانه سزاوار. همیشه کیش یزدانی به آنچه شایسته آن روز است هویدا و آشکار."^{۲۰۵}

انبیاء که پی در پی در روی زمین ظاهر شده‌اند نوع بشر را در تکامل اجتماعی و روحانی به پیش برده‌اند. آنها "برای اصلاح عالم"^{۲۰۶} به بشریت کمک کرده‌اند. هر يك از آنها پیام خود را بر مبنای تعلیم پیامبر پیشین استوار کرده و بشریت را به مرحله‌ای جدید به پیش برده است. این کار لازم بوده، چه که عالم انسانی در هر زمان فقط يك قدم می‌تواند به پیش بردارد. همانطور که شعاع خورشید در بامدادان ضعیف است و اندک اندک شدّت می‌یابد تا ظهرگاهان به اوج شدّت خود برسد و الاّ صدمه بزرگی به تمام موجودات زنده وارد می‌آورد، به بیان بهاءالله، اگر مظهر ظهوری پیامی پیشرفته‌تر از آنچه که در زمان خود بیان می‌کند، به بشریت بدهد، باعث وارد آمدن لطمه به آن خواهد شد.^{۲۰۷} پیامی که هر يك از این انبیاء بنیانگذار ادیان جهان عرضه می‌دارند، با توانائی بشر برای پذیرش آن منطبق است. ترجمه به مضمون بیانی از بهاءالله چنین است: "هر آنچه که به زبان قدرت برایت بیان کردم و از قلم قوّت از برای تو

نگاشتم، متناسب با استعداد و ظرفیت تو بود، نه مناسبِ
شأن و لحن من." ۲۰۸

پزشک آسمانی

پیمبران چون پزشکانند که به پرورش گیتی و
کسانِ آن پرداخته‌اند تا به درمانِ یگانگی بیماری
بیگانگی را چاره نمایند. در کردار و رفتار پزشک
جای گفتار نه، زیرا که او بر چگونگی کالبد و
بیماری‌های آن آگاه است... پس اگر رفتار امروز
پزشک را با گذشته یکسان نبینند جای گفتار نه چه
که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و
همچنین پیمبران یزدان هر گاه که جهان را به
خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هر چه
سزاوار آن روز بود مردم را به سوی خداوند یکتا
خواندند و آنها را از تیرگی نادانی به روشنایی
دانائی راه نمودند. (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله،

ص ۵۸، بند ۳۴)

ادعای بهاءالله اینست که درسلسله مداوم پیامبران که
مؤسس ادیان عالم هستند، او یکی از مظاهر ظهور الهی
است و مأموریتش این است که عالم بشر را به مرحله
بعدی پیشرفتش برساند. تعلیم اجتماعی و روحانی که
بهاءالله ارائه کرده، تعالیمی است که دنیا را متحد

خواهد کرد و بشارات تمام ادیان جهان را در خصوص روزی بزرگ، که عصر طلایی عالم انسانی خواهد بود، جامهٔ واقعیت خواهد پوشاند. بنابراین، ادعای بهائیان این است که بهاءالله همان شخصی است که در کتابهای مقدس تمام ادیان جهان به او اشاره شده و در انتظار ظهورش هستند. یعنی پدر اسمانی و امیر صلح است که کتاب مقدس عبرانیان از پیش بشارت داده و یهود در انتظارش هستند، رجعت مسیح در جلال پدر است که مسیحیان چشم به راهش می‌باشند، نباء عظیم (خبر بزرگ) است که قرآن به مسلمین بشارت داده، شاه بهرام است که در کتابهای زردشتیان ذکر شده است، کالکی آواتار است که کتابهای هندو پیش‌بینی کرده، و میترا بودا است که بودایی‌ها دیده به در دوخته‌اند تا ظاهر شود.

با توجه به تعالیمی که در بالا در مورد ظهور تدریجی حقیقت توسط پیامبرانی که پیاپی ظاهر می‌شوند، شرح داده شد، بهاءالله خود را آخرین مظهر ظهور خداوند نمی‌داند. در زمان معین، شرایط زمانه باز هم تغییر خواهد کرد و پیام الهی جدیدی لازم خواهد شد. امّا، بهاءالله نوشته است که این ظهور تا حدّ اقلّ هزار سال دیگر واقع نخواهد شد.

بهائیان آیین بهائی را دیانتی مستقل، مانند ادیان زرتشتی، یهودی، مسیحی، اسلام، بودایی و هندو،

می‌دانند. امّا، اقبال کردن به دیانت بهائی مانند اقبال کردن به سایر ادیان نیست. مثلاً، وقتی که کسی مسیحی یا بودایی می‌شود، تمام عقاید قبلی خود را کنار می‌گذارد و عقیده و نظر کاملاً جدیدی را می‌پذیرد، زیرا اصول عقاید آن دو دیانت ظاهراً با یکدیگر تفاوت دارند و گاهی ضدّ هم هستند، و به این ترتیب یکی یا دیگری را می‌توان پذیرفت. امّا، بهائی شدن به این معنی نیست که باید خود به خود دیانت قبلی را کنار گذاشت. در قدم اوّل باید دانست که با توجه به تعالیم بهائی، پیامبرانی که ادیان جهان را تأسیس کرده‌اند، مظاهر يك حقیقت در این جهان هستند. بنابراین، برای بهائی شدن نیازی به رد کردن مؤسّس دیانت قبلی نیست.

دوم آن که، از نقطه نظر آیین بهائی، بهائی شدن به این معنی است که شخص، با پیروی از وعده‌های مؤسّسین ادیان پیشین در خصوص ظهور نجات دهندهٔ جدید به پیام ایشان وفادار بوده است. بهائیان معتقدند که این وعده‌ها با ظهور بهاءالله عملی شده است.

سوم آن که، عالم انسانی در طول هزاران سال، نظرات و عقیده‌های بی‌شماری در خصوص مسائل مذهبی پدید آورده؛ راههای زیاد و متفاوتی به سوی روحانیت ایجاد کرده؛ عارفان ادیان مختلف بینش‌های روحانی بسیار را پدید آورده‌اند. دین بهائی طالب آن

نیست که این میراث مرغوب و پربار دینی عالم بشری را رد کند. بلکه می‌خواهد آن را حفظ کند، و در داخل چارچوبی کلی وحدت و یگانگی آن را از هر گونه عاملی که ممکن است ایجاد چنددستگی نماید، جدا سازد. درواقع، دیانت بهائی بیش از آن که بخواهد آن میراث را حفظ کند، میل دارد آن را گسترش دهد و در دسترس تمام جهانیان قرار دهد، تا تمام آنچه در هر دیانت و فرهنگ مطلوب و مفید است بتواند در پیشرفت عمومی بشر مورد استفاده قرار گیرد.

هدف از زندگی انسان (رستگاری)

هدف از زندگی بشر به صورت‌های مختلف درکتاب مقدسه بهائی شرح داده شده است. همانطور که در فصل اول ملاحظه شد، می‌توان گفت که زندگی ما فرصتی است برای این که آنچه دروجود ما به طور بالقوه وجود دارد و نمونه‌هایی از فضیلت‌ها و صفات خداوندی است ظاهر گردد و به فعل درآید. اما، برای این منظور، هر فردی باید تعالیم یکی از مربیان الهی را پیروی کند. بنابراین بهاءالله در آغاز کتاب اصلی خود، یعنی کتاب اقدس، اظهار می‌دارد که نخستین وظیفه هر فردی این است که این مربی آسمانی را بشناسد، و وظیفه بعدی‌اش اجرایی احکام و تعالیم او است:

نخستین وظیفه‌ای که خداوند بر بندگانش واجب گردانید شناختن کسی است که محلّ ظهور خداوند و سرچشمه احکام و قوانین او است؛ یعنی کسی که در دو عالم، عالم پیامبران و عالم خلق، نماینده خداوند است. کسی که این وظیفه را انجام بدهد به تمامی خوبی‌ها رسیده است... هر کسی که به این مقام بلند و والا برسد شایسته است احکام و قوانینی را که این محبوب عالم آورده است اطاعت و پیروی کند. این دو وظیفه جدانشدنی هستند. هیچیک از آنها بدون دیگری پذیرفته نمی‌شود.

(مضمون بیان بهاءالله)^{۲۰۹}

اگر ما نسبت به این دستور وفادار باشیم، در این صورت راهی را در پیش می‌گیریم که شامل کوشش و تلاش روزانه برای کسب صفات روحانی است، تلاشی که با انضباط روحانی، مانند دعا و مناجات، به نتیجه می‌رسد. هیچ راه دیگری نمی‌تواند سعادت حقیقی یا رضایت پایدار برای افراد بشر فراهم آورد: اگر در بیکرانگی آسمان به شتاب به هر سوی بروی و پهنه آسمانها را درنوردی، هیچگاه به آسایش دست نخواهی یافت مگر آن که در برابر دستور ما تسلیم باشی و رو در روی ما فروتنی پیشه کنی. (مضمون بیان بهاءالله)^{۲۱۰}

این تلاش برای کسب صفات روحانی نباید به این صورت مشاهده شود که کوشش می‌کنیم با آنچه که هم اکنون هستیم متفاوت باشیم؛ بلکه، باید به عنوان تلاش جهت آزاد ساختن نیروهای روحانی که در وجود هر کس از قبل وجود دارد دیده شود، زیرا همه افراد بشر دارای تصویری از خداوند هستند که در وجود آنها نقش بسته است:

طبق آنچه که در عهد عتیق آمده، خداوند فرموده است، آدم را به صورتمان و موافق شبیهمان آفریده‌ایم.^{۲۱} این نشان می‌دهد که انسان به صورت و مثال الهی است، یعنی این که کمالات خداوند، صفات عالیه خداوند، در حقیقت انسان منعکس یا ظاهر می‌شود. (مضمون بیانی از عبدالبهاء)^{۲۲}

وصف کردن چنین جریانی روحانی در قالب کلمات دشوار است. بنابراین، استعاره‌ها و تشبیهات بسیاری در این مورد در آثار بهائی مورد استفاده قرار گرفته است. یکی از آنها صیقل دادن آینه وجودمان است به طوری که خورشید روحانی و شمس الهی به تمام و کمال در آن بدرخشد:

قلب پاک مانند آینه است. آن را به صیقل محبت و پیراستگی از غیر خداوند پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طلوع کند. آن زمان معنی بیان "زمین من و آسمان من گنجایش مرا

ندارند اما قلب بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد"

را آشکارا بینی. (مضمون بیانی از بهاءالله)^{۲۱۳}

تصویر دیگر، نور الهی درون فرد بشر است: "تو چراغ منی، و نور من در تو است، پس به آن روشن شو و در جستجوی کسی به جز من مباش، زیرا تو را بی نیاز آفریدم و نعمتم را به تمام و کمال بر تو ارزانی داشتم." (مضمون بیانی از بهاءالله)^{۲۱۴} مرکزی در وجود انسانی که محل این صفات روحانی است به عنوان قلب و فؤاد انسان وصف شده است که، متأسفانه، غالباً محلّ عشق ورزیدن به امور دنیوی نیز هست:

جميع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر
داشتیم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلی جمال و
اجلال خود معین فرمودم. و تو منزل و محلّ مرا
به غیر من گذاشتی، چنانچه در هر زمان که ظهور
قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را
یافت، اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت؛ و
مع ذلک ستر نمودم و سر نگشودم و خجلت تو را
نیسندیدم.^{۲۱۵}

به این ترتیب افراد بشر می‌توانند به دنیای مادی
توجه کنند و قلوب خود را به ارضاء طبیعت حیوانی بشر
مشغول نمایند، یا این که دل‌های خود را به سوی خداوند
متوجه سازند و بکوشند ماهیت روحانی خود را پرورش
دهند. بنا بر آموزه‌های بهائی، شیطان یا ابلیس همان
جنبه حیوانی طبیعت بشر است. این جنبه حیوانی است

که به طور مداوم ما را فریب می‌دهد و از پرورش نیروهای روحانی که در وجود ما پنهانند، باز می‌دارد. اما، نیروی روحانی درون ما تنها در صورتی می‌تواند پرورش یابد که ما اراده کنیم در جهتی که بهاءالله برای ما برنامه ریزی کرده حرکت کنیم: "اما هر آنچه که در وجود شما گذاشته شده است، تنها به خواست و اراده خود شما ظاهر و آشکار می‌گردد." (مضمون بیان بهاءالله)^{۲۱۶} ما باید هدفمان پاکیزه و خالص کردن قلب انسان باشد تا نور طبیعت الهی بتواند به درون وجود ما بتابد: "هرگز شنیده‌ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد؟ پس اغیار را بران تا جانان به منزل خود درآید."^{۲۱۷} این جریان فدا کردن تعلقات دنیوی ما است تا به کسب خصوصیات روحانی موفق شویم (به فصل اول مراجعه کنید). عبدالبهاء آن را به نهادن قطعه‌ای آهن درون آتش تشبیه می‌کند:

انسان باید از عالم بشری گسسته شود... تا این دنیای پست فانی شود و ملکوت ظاهر گردد. باید مانند قطعه آهنی باشد که به درون کوره آتش افکنده می‌شود. خصوصیات آهن، مانند سیاهی، سردی و سختی که به زمین تعلق دارد از بین می‌رود و ناپدید می‌شود در حالی که خصوصیات آتش، مانند سرخی، فروزندگی و گرمی، که به عالم

ملکوت تعلقی دارد ظاهر و قابل دیدن می‌گردد.
 بنابراین، آهن ویژگی‌ها و کیفیت‌های خود را فدای
 آتش می‌کند، و صفات خوب این عنصر را به
 دست می‌آورد. (مضمون بیانی از عبدالبهاء)^{۲۱۸}

وقتی که قلب به این طریق پاک شد، وجود انسان
 می‌تواند همیشه و در هر شرایطی به سوی نور متوجه
 باشد:

در این مقام حجاب کثرت بردَرَد و از عوالم شهود
 بر پَرَد و در سماء وحدت عروج نماید؛ به گوش
 الهی بشنود و به چشم ربّانی اسرار صُنْع صمدانی
 ببیند؛... وصف و اسم و رسم از خود نبیند، وصف
 خود را در وصف حق ببیند و اسم حق را در اسم
 خود ملاحظه نماید... در اشیاء به نظر توحید
 مشاهده کند و اشراق تجلّی شمس الهی را از
 مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان ببیند و انوار
 توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر
 مشاهده کند. (بهاء الله)^{۲۱۹}

اگر انسان بتواند این حالت را به دست آورد و
 بتواند به چشم یگانگی بنگرد، در این صورت
 نشانه‌های طبیعت الهی انسان اندک اندک ظاهر می‌شود.
 زیرا آن طبیعت در وجود خود انسان است. "ولکن به
 حجابات نفسانیه و شؤونات عَرَضیه محجوبست چون شمع زیر
 فانوس حدید. چون فانوس مرتفع شد نور شمع ظاهر گردد." ^{۲۲۰}

و هنگامی که طبیعت الهی درونی شروع به ظهور و بروز می‌کند سبب تحول انسان به موجودی جدید می‌شود.
و چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود، نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود... زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منور شده و فعل و اثر نور از منیر است. این است که همه به او حرکت نمایند و به ارادهٔ او قیام کنند. (بهاء الله)^{۲۲۱}

اینجا است که فرد انسان به رضایت و آرامش درونی که هم ما مشتاقِ آن هستیم می‌رسد:
خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آئی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر از مُلک فانی برتر خرامی، و ملبیح است نشاط مستی اگر ساغر معانی از یدِ غلام الهی بیاشامی. اگر به این مراتب فائز شوی، از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ گردی.^{۲۲۲}

در این جهان روحانی، همه چیز جدید دیده می‌شود و انسان دچار حیرت و سرگردانی می‌شود. در اینجا مسافر معنوی

در بحرهای عظمت غوطه می‌خورد و در هر آن بر حیرتش می‌افزاید، گاهی هیکل غنا را نفس فقر می‌بیند و جوهر استغنا را صرفِ عجز... در هر آن، عالمِ بدیعی و خلق جدیدی مشاهده کند و حیرت

بر حیرت افزاید، محو صنّع جدید سلطان احدیه
شود. (بهاء الله)^{۲۲۳}

قناعت

اربابی بنده و برده‌ای داشت که بسیار به او دلبسته بود. روزی خربزه‌ای به بنده‌اش داد که وقتی برید بسیار رسیده و خوشمزه جلوه می‌کرد. بنده برشی از آن خورد، بعد با لذت تمام برشی دیگر و بعد برشی دیگر (هوا آن روز خیلی گرم بود)، آنقدر خورد تا خربزه تقریباً به آخر رسید. ارباب، آخرین قطعه را برداشت، آن را چشید، و دید بسیار تلخ و نامطبوع است. به بنده‌اش گفت: "عجب تلخ است؟ متوجه تلخی اش نشدی؟" بنده جواب داد، "چرا ارباب. خربزه تلخ و بدمزه بود، اما اینقدر از دست تو نعمتهای شیرین خورده‌ام که یک خربزه تلخ ارزش گفتنش را نداشت."

(این داستان را عبدالبهاء گفته و در صفحه ۱۰۳ کتاب

Ten Days in the Light of Akka اثر

Grundy درج شده است.)

نتیجه، رسیدن به مقامی است که در آنجا خودپرستی انسان به کلی از بین می‌رود و اجازه می‌دهد که ماهیت معنوی او که پنهان بود در کمال درخشندگی جلوه‌گر شود. این مقام فقر حقیقی و فنای مطلق است:

این رتبه مقامِ فناى از نفس و بقای بالله است و فقر
از خود و غنای به مقصود است و در این مقام که
ذکر فقر می‌شود یعنی فقیر است از آنچه در عالم
خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق
است، زیرا که عاشق صادق و حبیب موافق چون
به لقای محبوب و معشوق رسید، از پرتو جمال
محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل شود و
جميع سرادقات و حجابات را بسوزاند بلکه آنچه با
اوست حتّی مغز و پوست محترق گردد و جز
دوست چیزی نماند. (بهاء الله)^{۲۲۴}

علّت و هدف رنج و درد

مسلماناً در زندگی ما اوقاتی پیش آمده که امور بر وفق
مراد نبوده است. رنج و درد، چه ناشی از مرگ، فقر،
بیماری باشد، چه اعمال و رفتار دیگران، پی آمد
اجتناب ناپذیر زندگی ما در روی زمین است. اوقاتی
پیش می آید که به نظر می رسد هیچ کاری درست پیش
نمی رود و تمام راههای شادی و نیک بختی با موانعی
که نمی توان بر آنها غلبه کرد، بسته شده اند. همچنین
ممکن است برخی اوقات رنج ما در مقیاس گسترده تری
باشد که باعث آن پیش آمدن جنگ یا بلای طبیعی
است.

البته برخی از رنجهای ما، پی آمد مستقیم اقدامات
ما است، یعنی کاری که نابخردانه یا به اشتباه انجام

داده‌ایم. تعلیم بهائی تأکید می‌کنند که عالم وجود تحت قوانین فیزیکی، اخلاقی و روحانی است؛ اگر این قوانین را زیر پا بگذاریم یا برخلاف آنها حرکت کنیم، باید انتظار داشته باشیم که از عواقب آنها دچار رنج و عذاب شویم. به این ترتیب کسی که قوانین فیزیکی را در این عالم زیر پا می‌گذارد و در مقابل اتومبیلی که در حال حرکت است راه می‌رود، باید انتظار داشته باشد که آسیب ببیند و زخمی شود. به همین ترتیب، اگر ما علیه قوانین اخلاقی حرکت کنیم و مثلاً به نادرستی عملی انجام دهیم، اگر کار ما کشف شود و ما مجازات شویم جای تعجب نخواهد بود؛ و اگر ما علیه قوانین روحانی عالم عمل کنیم و مثلاً دست از دعا برداریم یا نتوانیم خودمان را از تعلق به مادیات این دنیا خلاص کنیم، در این صورت باید انتظار داشته باشیم که اندوهگین گردیم و احساس نارضایتی کنیم.

اما، رنج‌ها را همیشه در اثر کاری که انجام داده‌ایم ایجاد نمی‌شوند. غالباً در چنین اوقات از خود می‌پرسیم که دلیل رنج‌ها چیست؟ آیا امکان دارد که خدایی مهربان اجازه دهد به چنین رنج‌هایی دچار شویم؟ بهاءالله توضیح داده است که تمامی این دنیایی که در مقابل خود می‌بینیم توسط خداوند برای تعلیم و تربیت، و نیز پیشرفت روحانی افراد بشر آفریده شده است:

در بادیه‌های عدم بودی و تو را به مدد تراب
 امر در عالمِ مُلک ظاهر نمودم و جمیع ذراتِ
 ممکنات و حقائق کائنات را بر تربیت تو
 گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطنِ اُم دو
 چشمهٔ شیرِ منیر برای تو مقرر داشتم و چشمها
 برای حفظ تو گماشتم و حُبّ تو را در قلوب
 القاء نمودم و به صرفِ جود تو را در ظلّ
 رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت تو را
 حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این مراتب آن
 بود که به جبروت باقی ما درآئی و قابل
 بخشش‌های غیبی ما شوی.^{۲۲۰}

معنای رنج

در اکتبر ۱۹۱۳ عبدالبهاء در کالیفرنیا بود. در آنجا با بهائی سیاه
 پوستی به نام چارلز تینسلی Charles Tinsley ملاقات کرد که با
 پای شکسته در بستر دراز کشیده بود. تینسلی نومی‌دی و
 افسردگی‌اش را به خاطر وضعیت خود برای عبدالبهاء بیان کرد و
 گفت بسیار مایل است که از جای برخیزد و به هر طرف برود و
 آیین بهائی را به دیگران ابلاغ نماید. گفته شده است که عبدالبهاء
 به او اظهار داشت:

تو نباید اندوهگین باشی. این ناراحتی تو را
 از نظر روحانی قوی‌تر خواهد کرد. غمگین نباش.

شاد باش. الحمد لله تو برای من بسیار عزیز. داستان برای تعریف کنم: حاکمی می‌خواست یکی از رعیت‌هایش را به مقامی بلند بگمارد؛ پس، برای این که او تعلیم ببیند، حاکم او را به زندان انداخت و باعث شد که خیلی رنج ببیند. مرد مزبور خیلی از این موضوع تعجب کرد زیرا انتظار داشت مورد لطف و محبت قرار گیرد. حاکم او را از زندان بیرون آورد و گفت او را با چوب بزنند. این بسیار باعث حیرت مرد شد، زیرا فکر می‌کرد حاکم به او محبت دارد. بعد از این او را روی چوبه دار آویزان کردند، به طوری که نزدیک بود جان تهی کند. بعد از آن که حالش بهتر شد از حاکم پرسید، "اگر مرا دوست دارید، چرا این کارها را با من می‌کنید؟" حاکم جواب داد، "من مایلم تو را به صدر اعظمی انتخاب کنم. تو با تحمل این ناراحتی‌ها برای این مقام آماده شدی. من مایلم تو خودت این حالتها را تجربه کرده باشی تا وقتی که تو مجبور به مجازات کسی می‌شوی، درک کنی که محکوم موقع تنبیه چه رنجی می‌کشد. من تو را دوست دارم و به همین علت مایلم کامل باشی."

(بعد خطاب به آقای تینسلی فرمود) همین وضعیت برای تو هم هست. بعد از این رنج و درد به بلوغ خواهی رسید. خداوند گاهی ما را به درد و

رنج بسیار و بدبختی‌های بیشمار دچار می‌کند تا در
امر او قوی شویم.

تو بهبود خواهی یافت و از لحاظ روحانی
بیش از پیش قوی خواهی شد. برای خداوند
خدمت خواهی کرد و پیام او را برای بسیاری از
مردم خواهی برد.
(نجم باختر، مجلد چهارم، ۱۹۱۳، شماره ۱۲، صفحه ۲۰۵)



چون مقصود از تمام آفرینش ترویج رفاه روحانی
افراد بشر است جای تعجب نیست که برخی از تعلیم
بهائی تأکید می‌کنند که گاهی خداوند برای حصول این
مقصود رنج بردن را ایجاد می‌کند. (همانطور که در فصل
اول شرح داده شد.) تحمل درد و رنج بخشی
اجتناب‌ناپذیر از گسستن از جاذبه‌های این دنیای مادی
است. وقتی که از عبدالبهاء سؤال شد، "آیا نفس انسان
در این جهان با تحمل رنج بیشتر ترقی می‌کند یا با
بهره‌مندی از شادی و سرور؟" در پاسخ گفت:

روح انسان، وقتی که با رنج و درد امتحان می‌شود،
ترقی می‌کند. زمین هر چه بیشتر شخم بخورد، بذر
کاشته شده در آن بهتر رشد خواهد کرد، و
محصول بهتری خواهد داد. همانطور که شخم بر
زمین شیار عمیق می‌اندازد، و آن را از علفهای هرز

و خار و خس پیراسته می‌نماید، رنج و درد نیز انسان را از امور بی‌اهمیت این زندگی دنیای خاکی رهایی می‌بخشد تا آن که به پیراستگی و گسستگی کامل از این جهان مادی برسد. در این حالت است که به سرور و سعادت معنوی نائل خواهد شد. به عبارت دیگر، انسان موجودی ناقص و نارس است. گرمای آتشِ رنج او را به کمال و بلوغ می‌رساند. نگاهی به گذشته بیندازید؛ درخواهید یافت که بزرگترین انسانها بیشترین رنجها را تحمل کرده‌اند...

برای رسیدن به سرور ابدی، شخص باید رنج را بر خود هموار سازد. کسی که به مرحله فداکاری و گذشت کامل برسد، از سرور حقیقی برخوردار است. سرور مادی و دنیوی نابود می‌شود و از بین می‌رود. (ترجمه بیانی از عبدالبهاء)^{۲۲۶}

به این علت است که بهاءالله حتی از ما دعوت می‌کند از رنج به عنوان فرصتی جهت پیشرفت معنوی خود استقبال کنیم: "بلائی من برای تو، عنایت من بر تو است. اگر چه ظاهرش آتش است و ناراحتی، اما باطنش نور است و بخشندگی. به سویش بشتاب تا که شاید روشنی ابدی گردی و روح جاودانی شوی. این

است امر من به تو، آن را دریاب و به موجب آن عمل کن." (مضمون بیانی از بهاءالله)^{۲۲۷}

زندگی پس از مرگ

آثار بهائی وجود روح ابدی مرتبط با هر فرد بشر را مورد تأیید قرار می‌دهد، گو این که ما واقعاً نمی‌توانیم ماهیت آن را درك کنیم: "این که از حقیقت نفس سؤال نمودید، آن آیتی خدایی و گوهری ملکوتی است که هر صاحب دانشی از شناخت حقیقت آن عاجز است و هر خردمندی از پی بردن به واقعیت آن ناتوان. واقعیت آن را هرگز کسی نفهمد و گوهر راستینش را هیچگاه نفسی درنیابد." (مضمون بیانی از بهاءالله)^{۲۲۸} اما نمی‌توان گفت که روح در بدن حلول کرده، یعنی داخل بدن است:

نفس ناطقه یعنی روح انسانی قیام حلول به این جسد ندارد، یعنی در این جسد داخل نه، زیرا حلول و دخول از خصائص اجسام است و نفس ناطقه مجرد از آن. از اصل، داخل در این جسد نبوده تا بعد از خروج محتاج به مقرّی باشد؛ بلکه روح به جسد تعلّق داشته مثل تعلّق این سراج در آینه. (عبدالبهاء)^{۲۲۹}

بنابراین، زندگی ما با مرگ ما پایان نمی‌پذیرد: "اگر بعد از فوت جسد روح را فنایی باشد مثل این است که تصوّر نمائیم مرغی در قفس بوده به سبب شکست قفس هلاک

گردیده و حال آن که مرغ را از شکستِ قفس چه باک."^{۲۳۰}
(عبدالبهاء)

دیانت بهائی تعلیم می‌دهد که حقیقت روحانی
اتسان، یعنی نفس و روح انسان، تا ابد به زندگی ادامه
می‌دهد و به مرحلهٔ دیگری از هستی قدم می‌گذارد. اما،
وصف کردن آن جهان دشوار است:

فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و
این عالم است. باری [روح] بعد از صعود، بین
یدی‌الله حاضر می‌شود به هیکلی که لایق بقاء و
لایق آن عالم است. (بهاء‌الله)^{۲۳۱}

این مثال بیشتر توضیح داده می‌شود. همانطور که
لارم است جنین در رحم مادر خود را برای زندگی در
این جهان آماده سازد، ما هم باید خود را برای عالم بعد
آماده کنیم:

در بدایت حیاتش، انسان در عالم رحم بود و در
عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی به این عالم
حاصل کرد و قوایی که در این عالم لازم بود در
آن عالم تحصیل نمود؛ چشم لازم داشت در این
عالم، در عالم رحم حاصل نمود؛ گوش لازم
داشت در این عالم، در عالم رحم پیدا کرد. جمیع
قوایی که در این عالم لازم بود در عالم رحم
تحصیل کرد.

پس در این عالم نیز باید تهیّه و تدارک عالم بعد
را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج، باید تهیّه و
تدارک در اینجا بیند. همچنان که در عالم رحم

قوایی که در این عالم محتاج به آن است پیدا
 نمود، همچنین لازم است که آنچه در عالم
 ملکوت لازم، یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این
 عالم تحصیل بکند. (عبدالبهاء)^{۲۳۲}

بنابراین فرد، به جای این که سعی کند عالم بعد را
 درک کند، یعنی کاری بیهوده که هرگز در آن کامیاب
 نخواهد شد، باید نگران این مسأله باشد که در این
 جهان چه چیزهایی را باید به دست آورد تا در جهان
 بعد پرثمر و کامل باشد.

چون آن عالم عالم تقدیس است، عالم نورانیت
 است، لهذا لازم است که در این عالم تحصیل
 تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در
 این عالم حاصل کنیم؛ و در آن عالم روحانیت
 لازم، آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل
 نمائیم. در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و
 محبت الله لازم، جمیع را باید در این عالم تحصیل
 کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی،
 انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی
 است، حاصل نموده است. واضح است که آن
 عالم عالم انوار است، لهذا نورانیت لازم است؛ آن
 عالم عالم محبت الله است، لهذا محبت الله لازم
 است؛ آن عالم عالم کمالات است، لهذا باید در
 این عالم تحصیل کمالات کرد؛ آن عالم عالم
 نفثات روح القدس است، در این عالم باید درک
 نفثات روح القدس نمود. آن عالم عالم حیات

ابدی است، در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود.^{۲۳۳}



وضعیت روح بعد از مرگ

این که درباره روح و بقای او بعد از پرواز از این جهان سؤال نمودی، بدان که موقع پرواز از این جهان، آنقدر پیشرفت می کند تا به صورت و هیأتی که گذشت زمان در آن تغییری ایجاد ننماید و حوادث دوران او و آنچه را که در او ظاهر و نمایان است، دیگرگون نکند، به محضر الهی می رسد و به دوام ملکوت خداوند، و چیرگی، بزرگی و اقتدار خداوندی، باقی و پاینده خواهد بود. قلم را توان آن نیست که در بیان این مقام و بلندی و والایی آن، آنگونه که شایسته است، جولان دهد. فضل خداوند است که او را به مقامی وارد می کند که نه زبان قادر است آن را بشناساند و نه آنچه که در این جهان است می تواند آن را بیان کند.

خوشا به حال روحی که فارغ از تصوّرات نادرست آدمیان جسد را ترک کند. او در هوای

ارادهٔ پروردگارش حرکت می‌کند و به بهشت برین داخل می‌گردد حوریانِ بهشتِ برین دور او می‌گردند، و او با پیامبران و برگزیدگان خداوند معاشر و مؤانس می‌شود و با آنها سخن می‌گوید و آنچه را که در راه خداوند، پروردگار عالمیان، بر او گذشته است برای آنها بازگو می‌نماید. اگر کسی آنچنان که باید و شاید بر آنچه که در عوالم خداوندِ پروردگارِ آسمان و زمین برای او مقدر شده پی‌برد، آنّا از شوق آن مقام بلند مرتبهٔ والای مقدّس و روشن مشتعل گردد...

و اما این که از کیفیتِ آن سؤال نمودی، بدان که قابل وصف نیست و نمی‌توان آن را توصیف کرد، مگر تا حدّی که شناختن آن ممکن است. پیامبران برای راهنمایی مردم به راه راست حقیقی آمده‌اند و مقصود این است که بندگان پرورش یابند تا در حین جدایی از جسد، پاک و پاکیزه، بدون وابستگی به این جهان، به سوی خدایشان بشتابند. سوگند به خداوند که نور آن ارواح سبب ترقّی عالم و بلندی مقام اهل جهان خواهد بود. آنها مایه وجود هستند و بزرگترین سبب برای ظهور فنون و صنایع عالم. به خاطر

وجود آنها است که ابر می بارد و زمین گل و گیاه
به بار می آورد. هیچ چیزی در این جهان بدون
سبب و علت، و بدون نقطه آغازین هستی نمی یابد،
و البته بزرگترین سبب همانا ارواح پاک و پیراسته
بوده و خواهند بود.

فرق این عالم با آن عالم مثل فرق دنیای
جنین است با این جهان. باری، بعد از گسستگی از
جسد به صورت و هیأتی نزد خداوند حاضر
می شود که شایستگی جاودانگی را دارا است و
شایسته آن جهان می باشد. (مضمون بیان بهاء الله. اصل
آن در صفحه ۱۶۳ مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر
مندرج است که در پاورقی ذکر شده است.)^{۲۳۴}



برای کسب این فضیلت ها و این ویژگی ها وسایل
و موجباتی لازم است که عبدالبهاء برخی از آنها را
فهرست وار ذکر کرده است:

انسان به تمام همت باید این مواهب را تحصیل
نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال
باید به دست آورد و آن این است:
اول معرفت الله، ثانی محبت الله، ثالث ایمان،
رابع اعمال خیریه، خامس جانفشانی، سادس
انقطاع، سابع طهارت و تقدیس؛ و تا این قوی را

پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید، البتّه از
حیات ابدیّه محروم است. امّا اگر به معرفت‌الله
موفق گردد و به نار محبّت‌الله مشتعل شود و
مشاهدهٔ آیات کبری کند و سبب محبّت بین بشر
شود و در کمال طهارت و تقدیس باشد، البتّه تولّد
ثانی یابد و به روح القدس تعمید گردد و حیات
ابدیّه مشاهده کند.^{۲۳۰}

عبدالبهاء در همین خطابهٔ خود از این نکته ابراز
تأسّف می‌کند که بسیار اندکند کسانی که به این هدف
بسیار مهم زندگی خود می‌پردازند و برای رسیدن به آن
تلاش می‌کنند:

تعجّب اینجا است که خدا جمیع بشر را به جهت
معرفتِ خود خلق نمود، به جهتِ محبّتِ خود
خلق نمود، به جهتِ کمالاتِ عالمِ انسانی خلق
نمود، به جهتِ حیاتِ ابدیّه خلق نمود، به جهت
روحانیتِ الهی خلق نمود و به جهتِ نورانیتِ
آسمانی خلق نمود؛ با وجودِ این، بشر از جمیع
غافل، معرفتِ هر چیزی را تحرّی می‌نماید جز
معرفت‌الله؛ می‌خواهد بفهمد که در اسفل درجات
زمین چه چیز است، نهایتِ آرزو را دارد و شب و
روز می‌کوشد که بفهمد در زیر زمین چه چیز
است، توی این سنگ چه چیز است، زیر این
خاک چه چیز است، به جمیع قوی می‌کوشد و به
نهایتِ مشقّت سعی می‌کند تا کشفِ سرّی از اسرارِ
خاک کند، امّا ابداً در فکرِ آن نیست که از اسرارِ
ملکوتِ مطلق شود، در عالمِ ملکوت سیر کند، بر

حقایق ملکوت اطلاع یابد، کشف اسرار الهی کند
و به معرفت الله برسد و مشاهدهٔ انوار حقیقت کند
و به حقایق ملکوتیه پی ببرد، ابدأً در این فکر نیست
ولی با اسرار ناسوت چه قدر منجذب است، اما از
اسرار ملکوت بکلی بی خبر است.^{۲۳۶}

بهائیان معتقدند کسانی که از تعالیم پیامبران پیروی
می‌کنند و جنبهٔ روحانی خود را پرورش داده ترقی
می‌دهند، فایده و بهرهٔ کارهای خود را بعد از مرگ
درخواهند یافت:

و این که پرسیدید بعد از مرگ بدن، روح به کجا
می‌رود، اگر به خداوند مؤمن است و در راه او
رهرو بوده، نزد او باز می‌گردد و در سایهٔ لطف و
رحمت محبوبش قرار می‌گیرد. قسم به خداوند به
مقامی می‌رسد که نه زبان می‌تواند آن را وصف
کند و نه قلم توان آن را دارد که به شرح آن
بپردازد. هر کس که در امر خداوند ثابت‌تر باشد،
بعد از مرگ جسد و پرواز روح، تمام عوالم از او
بهره‌مند می‌شوند. (مضمون بیان بهاءالله)^{۲۳۷}

هیچ دلیل انکارناپذیری برای وجود زندگی پس از
مرگ نمی‌تواند وجود داشته باشد. اما، بهاءالله در
بیانات مختلف پدیدهٔ رؤیا را از جمله دلایل وجود
عوالم دیگری غیر از این جهان ذکر نموده است:

روح انسانی را نه دخولی است و نه خروجی. در حالی که ساکن و بی حرکت است توان پرواز دارد، و در همان لحظه که به سیر و حرکت مشغول است، نشسته و بی حرکت می باشد. روح انسانی گواهی می دهد بر جهانی که هم آغاز دارد و هم پایان، و نیز بر جهانی که نه اول دارد و نه آخر. شب هنگام، در عالم رؤیا، واقعه ای را می بینی که بعد از بیست سال، یا بیشتر یا کمتر، دقیقاً همان را در بیداری مشاهده می کنی. حال، بین که این چه دنیایی است. در حکمت خداوند و ظهورات آن بیندیش و تفکر کن. (مضمون بیان بهاء الله)^{۲۳۸}

یکی از تعالیم آیین بهائی این است که برای شفاعت برای کسی که وفات کرده و از این عالم رخت بر بسته و برفته، و برای کمک به ترقی او در جهان بعد، هر شخصی می تواند به نام او احسان و نیکویی کند یا به دعا و مناجات پردازد.

روان انسان بعد از گسستن پیوند با جسد خاکی و شتافتن به جهان بعد می تواند ترقی کند؛ اما ترقی او مشروط است به فضل و عنایت خداوند، یا این که کسانی که در این جهان هستند با دعا و مناجات، برای او طلب بخشایش از خداوند نمایند یا به نام او

به احسان و نیکویی به دیگران بپردازند. (مضمون بیان
عبدالبهاء)^{۲۳۹}



دعای شفاعت برای مردگان

هو الله پروردگارا این جانهای پاک سوی تو
شتافتند و از جوی تو نوشیدند و آرزوی روی تو نمودند.
این تشنگان را در دریای غفران غوطه ده و این مشتاقان
را به لقای خویش فائز و خورسند فرما؛ پروانه‌های شمع
توانند و آرزومند جمع و انجمن تو. آنچه آرزوی دل و
جان است شایان و رایگان فرما. عبدالبهاء عباس. (مأخذ:
بشاره النور، چاپ آلمان، ۱۴۰ بدیع، صفحه ۳۶۷)



فصل هشتم

تاریخچه دیانت بهائی

در مدت زمان کوتاهی، بیش از ۱۵۰ سال، آیین بهائی از نهضتی ناشناخته در درون يك اقلیت مذهبی در اسلام به دیانتی جهانی تبدیل شده است. در این کتاب که به معرفی اجمالی این دیانت اختصاص دارد، تنها می‌توان طرح کلی تاریخچه این نهضت را بیان کرد.

باب

آغاز آیین بهائی به جنبشی دینی بر می‌گردد که در سال ۱۸۴۴ میلادی (۱۲۲۳ شمسی) توسط يك بازرگان جوان ایرانی به نام سید علی محمد شیرازی بنیان گذاشته شد که لقب باب را برای خود برگزید. به این علت به پیروان او بابی گفته می‌شود. در آن سال، باب در شیراز، گروهی متشکل از هجده تن از پیروان اولیه‌اش را دور خود جمع کرد. و آنها را حروف حی [زنده] نامید. از جمله این پیروان، بانوی جوانی بود که

به لقب طاهره ملقب گردید. او در شیراز نبود، امّا، بر مبنای پیامی که طاهره برای باب ارسال داشت و ایمان و اقبال خود را اعلام نمود، باب او را یکی از حروف حیّ اعلام کردند. باب این پیروان اولیه را به سراسر ایران و نیز کشورهای هم‌جوار فرستاد تا پیام او را انتشار دهند، و خود در پایان سال ۱۸۴۴ به سفر حج رفت.

در اسلام، انتظار می‌رود که شخص موعود به نام مهدی ظاهر شود. در میان شیعیان ایران اعتقاد بر این است که مهدی دوازدهمین فرد در يك رشته پیاپی از رهبران مذهبی است که امام نامیده می‌شوند. این ائمه از قرن هفتم تا نهم میلادی می‌زیستند. تصوّر بر این است که امام دوازدهم در قرن نهم میلادی غیبت اختیار نموده است. شیعیان در انتظار بازگشت او هستند. در آغاز، بسیاری از مردم فکر می‌کردند که باب مدّعی است که درّی به سوی امام مهدی غایب است. امّا، محققین و علمای مذهبی از آثار او به‌زودی دریافتند که باب مدّعی مقامی به مراتب بالاتر از آن است یعنی مدّعی دریافت وحی و الهام الهی است که وی را در رتبه حضرت محمد، بنیان‌گذار دیانت اسلام، قرار می‌داد. به این ترتیب باب آغاز دور دینی جدیدی را اعلام می‌کرد.

در مکه، باب پیام خود را علناً اعلام کرد، امّا به طور کلی به آن توجهی نشد. برنامه سفر او از مکه به کربلا

نیز به علّت مخالفت شدیدی که یکی از پیروانش در آنجا با آن روبرو شد، اجرا نشد. باب به شیراز بازگشت و بلافاصله توسط حاکم آن شهر دستگیر شد و در خانه خود تحت نظر قرار گرفت.

با وجود این موانع اولیه، پیام باب در سراسر ایران منتشر شد. هزاران نفر، از جمله بسیاری از علمای مذهبی اسلام، به او ایمان آوردند. حاکم شیراز، از ترس رشد این جنبش، در سال ۱۸۴۶ (۱۲۲۵ شمسی) تصمیم گرفت دوباره او را دستگیر کند. مأموران حکومتی دستور دستگیری را اجرا کردند، اما شیوع ناگهانی وبا در شهر همه چیز را دستخوش آشفتگی و پریشانی نمود و در نتیجه به باب اجازه دادند که شهر را ترک کند و او به اصفهان رفت. حاکم اصفهان، منوچهرخان معتمدالدوله، از مسیحیان گرجی بود که اسلام آورده و به این مقام بلندپایه رسیده بود. او از میر سید محمد سلطان العلماء، امام جمعه اصفهان، خواست که باب را در خانه خود بپذیرد.

در آن زمان، اصفهان از مراکز مهم مذهبی شیعه در ایران بود. باب در این شهر چند اثر از مهم‌ترین آثار خود را نوشت و با محققین مذهبی و طلبه‌هایی که در آن شهر بودند به بحث پرداخت. تعالیم او باعث شد بسیاری از نفوس، از جمله حاکم اصفهان، به وی ایمان آورند. حاکم پیشنهاد کرد که اموال خود را در اختیار

باب قرار دهد و ترتیبی دهد که او شخصاً با محمدشاه ملاقات و مذاکره نماید .

گزارشهایی از اصفهان و سایر نقاط ایران دربارهٔ این جنبش دینی جدید به پایتخت می‌رسید که زنگ خطر را در گوش حاجی میرزا آقاسی، صدر اعظم، به صدا درآورد. وی به اصفهان فرمان فرستاد که باب را دستگیر کنند. منوچهرخان معتمدالدوله باب را مدتی در یکی از کاخ‌های خود پنهان نمود، اما در ماه فوریه ۱۸۴۷ (بهمن ۱۲۲۵)، منوچهرخان درگذشت و جانشینش باب را با چندین سوار محافظ به طرف طهران فرستاد.

حاجی میرزا آقاسی، که حفظ مقامش بستگی به نفوذ مذهبی او در شاه داشت، هراس داشت که ملاقات بین باب و شاه باعث شود که او مقامش را از دست بدهد. بنابراین، سفر باب را خارج از طهران متوقف کرد و خط سیر او را به طرف ماکو، که در دورترین نقطه شمال غرب ایران قرار دارد، تغییر داد. صدر اعظم امیدوار بود که باب در این گوشه دورافتاده کشور در محیطی معاند، در میان مردمی که سنی مذهب و دشمن شیعه هستند، محبوس شود و نهضت وی اندک اندک فراموش شود و از میان برود.

اما، امید صدر اعظم به ناامیدی تبدیل شد. محبت باب در قلب زندانبان ماکو جای گرفت، و تعالیم او در سراسر ایران، در تمام شهرها و روستاها، همچنان در

حال گسترش بود. در سال ۱۸۴۸ (۱۲۲۶ شمسی)، چندین واقعه مهم اتفاق افتاد. اوائل آن سال، صدر اعظم زندان باب را از قلعه ماکو به قلعه چهریق تغییر داد و امیدوار بود که او را به این ترتیب منزوی تر سازد. همچنین در همان سال، باب به نوشتن کتاب بیان که شامل احکام و تعالیم او است اقدام کرد. در واقع این کتاب روشن ساخت که او ظهور دینی جدید را اعلام می نماید که شریعت اسلام را نسخ می کند. سپس، این واقعیت در کنفرانسی اعلام گردید که در تابستان آن سال در دهکده ای به نام بدشت، در نزدیکی شاهرود، تشکیل شد. تقریباً در همان زمان، صدر اعظم باب را از زندان به تبریز آورد. در آنجا محاکمه ای نمایشی و ساختگی در حضور ولیعهد و جمعی از مذهبپون برجسته تشکیل شد، به این امید که باب تحقیر شود. اما، او با چنان وقار و متانتی رفتار کرد که طرفداران بیشتری کسب نمود. این محاکمه فرصتی برای باب پیش آورد که به طور علنی ادعای خود را اعلام کند که مهدی موعود اسلام است.

در پاییز ۱۸۴۸ (۱۲۲۷ شمسی) گروهی از بایبان از شهر مشهد، به راه افتادند تا باب را نجات دهند. این بایبان به طرف غرب به راه افتادند و در ساحل جنوبی دریای خزر به راه خود ادامه دادند، اما، به سبب حمله ای که با آنان شد، در بقعه شیخ طبرسی در

مازندران، خارج از بارفروش (بابل فعلی) پناه جستند. محمد شاه در این زمان درگذشته بود و صدر اعظمش از دربار سلطنتی رانده شده بود. شاه جدید، ناصرالدین شاه، مردی جوان بود که همراه با صدر اعظم جدید، میرزا تقی خان فراهانی ملقب به امیر کبیر، تصمیم گرفتند به شدت با بایان برخورد کنند. این بود که چندین فوج نیرو با توپخانه فرستادند تا بایان را در شیخ طبرسی تحت محاصره درآورند. تعداد بایان، که اکثراً از محققین مذهبی و مردم عادی بودند، چند صد نفر بیشتر نبود. آنها در نقطه ای که دارای استحکامات طبیعی نبود محاصره شدند. با وجود این وضعیت نامطلوب، در مقابل ارتش شاه مقاومت کردند و چندین بار به نحو بارزی در مقابله با آنها پیروز شدند. بالاخره، در ماه مه ۱۸۴۹، (اردیبهشت ۱۲۲۸ شمسی) بعد از هفت ماه محاصره فرمانده سپاهیان شاه برای غلبه بر بایان به خدعه و فریب روی آورد. بعد از آن که قرآن را مهر کرد و به آن قسم خورد که به آنها اجازه دهد بدون این که آسیبی ببینند عبور نمایند، حرف خود را زیر پا گذاشت و وقتی که آنها از موضع و مکان خود خارج شدند، به آنها حمله برد. در این واقعه تعدادی از بایان برجسته به قتل رسیدند.

از این زمان به بعد، ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان سیاستی ستیزه‌جویانه و تهاجمی برای سرکوب بایان در

پیش گرفتند. تعداد بایبان در دو شهر زیاد و قابل توجه شده بود. یکی زنجان و دیگری نیریز. در این دو نقطه جو عمومی آزار و اذیت بایبان را مجبور کرد در سال ۱۸۵۰ (۱۲۲۹ شمسی) حالت دفاعی به خود بگیرند. بایبان، بعد از آن که در نیریز مدت دو ماه و در زنجان مدت هشت ماه در محاصره سپاهیان شاه قرار گرفتند، مغلوب و قتل عام شدند.

در اواسط آن سال، میرزا تقی خان به این نتیجه رسید که تنها راه متوقف کردن این نهضت، اعدام کردن بنیانگذار آن است. بنابراین دستور داد باب را مجدداً به تبریز آورده در میدان عمومی شهر در مقابل جوخه آتش که از يك فوج سرباز تشکیل میشد، آویزان کردند. بعد، اتفاقی افتاد که بهائیان آن را معجزه می دانند: تمامی گلوله‌ها به خطا رفت و به نظر می‌رسید که باب ناپدید شده‌است. بالاخره او را درحالی که آخرین سخنان خود را به منشی خویش دیکته می‌کرد یافتند. باب را به میدان برگرداندند و مجدداً به دیوار آویختند و (چون فوج قبلی از اقدام مجدد به تیرباران کردن خودداری نمود) فوج جدیدی حاضر شد و صف کشید. این مرتبه آنها موفق شدند و باب کشته شد. برخی از پیروان باب موفق شدند جسد او را از دست دشمنان نجات دهند. جسد باب، بعد از آن که مدت شصت سال در محل‌های مختلف پنهان بود، بالاخره به ارامگاه

دائمی در دامنه کوه کرمل در شهر حیفا منتقل شد و سالها بعد بنای با شکوه و چشمگیری روی آن آرامگاه ساخته شد (به فصل پنجم توجه نمایید).

اذیت و آزار بابیان تا چند سال بعد از آن ادامه یافت. بالاخره، در تابستان سال ۱۸۵۲ (۱۲۳۱ شمسی)، چند نفر از بابیان تصمیم گرفتند شاه را به قتل رسانند و به این وسیله از او انتقام بگیرند. اما، نقشه آنها آنقدر ضعیف بود که این توطئه شکست خورد. اگر چه تنها چند نفر از بابیان در این توطئه دست داشتند، اما این واقعه چنان موجی از آزار بابیان را به پا کرد که به کشته شدن تقریباً همه بابیان برجسته منجر گردید. از جمله کسانی که در واقعه مزبور کشته شدند، طاهره قرة العین بود، یعنی تنها زنی که در زمرة هجده نفر مؤمنین اولیه (حروف حی) بود.

بهاءالله

میرزا حسینعلی نوری، بنیانگذار آیین بهائی، فرزند یکی از اشراف برجسته ایران بود. او لقب بهاءالله (به معنای جلال خداوند) را برگزید. بهاءالله در دوم محرم ۱۲۳۳ قمری (۱۲ نوامبر ۱۸۱۷، ۲۱ آبان ۱۱۹۶) در طهران متولد شد و در سال اول رسالت باب، یعنی ۱۲۶۰ قمری (۱۸۴۴، میلادی) یکی از حامیان پرشور و شوقِ تعالیم جدید گردید. خانه بهاءالله در طهران به مرکزی مهم

برای این نهضت تبدیل شد. وقتی که اذیت و آزار بابیان شروع شد، بهاءالله نیز دچار این آزارها شد و چندین بار دستگیر شده مورد ضرب و لطمه و تازیانه قرار گرفت. اگر چه او ابداً در واقعه تیراندازی به شاه در سال ۱۲۶۸ قمری (۱۸۵۲ میلادی، ۱۲۳۱ شمسی) دخالتی نداشت، دستگیر شده در زندانی زیرزمینی معروف به سیاه چال محبوس گردید.

در این زندان بود که حالتی اشراقی برای بهاءالله رخ داد که خود آن را این چنین وصف نموده:

آن زمان که در میان طوفان بلاها گرفتار بودم،
صوت بسیار ملیح و زیبایی را از بالای سرم شنیدم.
چون به بالا نگریستم، حوریه‌ای را دیدم که تجسم
ذکر نام پروردگارم بود، و در مقابل من، میان
آسمان و زمین، ایستاده بود. آنقدر مسرور و شادمان
بود که سیمای او به زیور و زینت رضای پروردگار
می‌درخشید، و گونه‌هایش از درخشش و تابش
الهی تابان و فروزان بود. صوت او در میان آسمانها
و زمین طنین می‌افکند، به نوایی سخن می‌گفت که
قلوب و اندیشه آدمیان را به خود جذب می‌نمود.
او تمام وجودم را، باطنم را، ظاهرم را، تمامی
هستی‌ام را بشارت می‌داد، بشارتی که روحم را و
روح تمامی بندگان مقرب خدا را آکنده از شادی

و شعف می ساخت. با انگشت خویش به سرم
 اشارت نمود و خطاب به تمامی کسانی که در
 آسمان و زمینند گفت، "سوگند به خدا که این
 است محبوب جهانیان، اما شما در نمی یابید و
 درک نمی کنید. این است زیبایی و جمال
 پروردگارتان در میان شما، و قدرت و اقتدار خدا
 در بین شما آدمیان، اگر بتوانید بفهمید. این سرّ
 الهی است، او گنج خدا و کنز اوست، امر خدا
 است در این دنیا و عزّت و جلال اوست در میان
 شما مردمان در عالم امر و عالم خلق، در ملکوت
 وحی و الهام و پهنه آفریده شدگان، اگر شما
 بیندیشید و دریابید. (مضمون بیان بهاءالله)^{۲۴۰}

در آیین بهائی، این واقعه معادل واقعه شنیدن صدای
 خداوند توسط موسی از درخت مشتعل در سینا، نزول
 کبوتر بر عیسی بعد از تعمید ایشان توسط یوحنا
 معمدانی، تنویر بودا در زیر درخت بو (یا درخت
 معرفت)، و اولین ظهور جبرئیل بر محمد تلقی می شود.
 اگر چه بیشتر زندانیان بابی در سیاه چال اعدام
 شدند، زندگی بهاءالله، به علّت مقام و موقعیت عالی
 اجتماعی او، و وساطت اقوام و دوستانش نجات یافت.
 ناصر الدین شاه خوف داشت که بعد از اعدام او

ناآرامی‌های دیگری رخ دهد و بنا بر این او را به بغداد تبعید کرد.

بهاءالله در بغداد به دمیدن روح در کالبد جامعه بایی پرداخت. بایان در اثر اذیت‌ها و آزارها که رتبه و مقام آنها را به شدت کاهش داده بود، تحقیر شده روحیه خود را از دست داده بودند. بهاءالله مدت دو سال، از ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ (۱۲۳۳ تا ۱۲۳۵ شمسی) در کوههای کردستان گوشه انزوا و عزلت اختیار کرد. مدتی از این اوقات را در تنهایی به سر برد و بقیه را در شهر سلیمانیه درخانقاه صوفیان مهمان شد. در اینجا به توضیح و تفسیر مطالب عرفانی پرداخت و بسیاری از مردم برای شنیدن سخنان او جمع می‌شدند. وقتی که بعد از دو سال به بغداد بازگشت، ارتباط خود را با بعضی از زعمای صوفیه حفظ کرد. دو اثر مهم و اصلی او به نام هفت وادی و چهار وادی، خطاب به دو تن از رهبران صوفیه نوشته شده است. بهاءالله، موقعی که در بغداد بود، چندین اثر مهم دیگر را نیز به رشته تحریر درآورد. از آن جمله است کلمات مکنونه که مجموعه کلمات قصار در مورد مسائل اخلاقی و روحانی است و نیز کتاب ایقان که به توضیح ماهیت دین می‌پردازد و تحقق بشارات کتب مقدسه گذشته برای این زمان را توضیح می‌دهد.

مقامات ایرانی نزد دولت عثمانی، در خصوص حضور بهاءالله در بغداد و نفوذ روزافزون او در نزدیکی مرزهای ایران، شروع به اظهار نگرانی کردند. بالاخره فرمان صادر شد که بهاءالله به استانبول، پایتخت امپراطوری عثمانی بروند. باب در بسیاری از آثار خود به هیکل موعودی اشاره کرده بود که او را "مَنْ يُظْهِرُهُ الله" (کسی که خداوند او را ظاهر می سازد) می خواند. بهاءالله، درست قبل از خروج از بغداد در ماه آوریل سال ۱۸۶۳ (اردیبهشت ۱۲۴۲)، به گروهی از همراهان بابی خود اعلام کرد که همان موعودِ باب است. این واقعه هر ساله در روزهایی که عید رضوان نامیده می شود توسط بهائیان جشن گرفته می شود. (به فصل پنجم مراجعه کنید.)

بهاءالله فقط سه ماه در استانبول بود و سپس به ادرنه در ترکیه اروپایی فرستاده شد. در ادرنه بهاءالله به طور علنی ادّعای خود را مطرح ساخت و تصریح کرد که همان کسی است که حضرت باب پیش بینی کرده بود و ظهور دیانتی جدید را اعلام داشت و نمایندگان به ایران فرستاد تا این ادّعا را در میان بابیان انتشار دهند. اکثر بابیان به او اقبال نموده بهائی شدند. بهاءالله، در زمان اقامت در ادرنه، چندین لوح (نامه) برای سلاطین مهمّ زمان خود ارسال داشت و از پادشاهان دعوت کرد که به تعالیم او روی آورند، از

جنگ دست بردارند، و در میان خود صلح و آشتی برقرار کنند. همچنین به رهبران دینی مسلمانان و مسیحیان در خصوص ادّعای خود نامه نوشت و به آنها اعلام کرد که همان موعودی است که ظهورش در کتب مقدّسه به آنها بشارت داده شده است.

بهاءالله در ادرنه با مخالفت شدید برادرش، میرزا یحیی ازل، مواجه شد. ازل توسط باب به مقام ظاهری و اسمی سرپرستی در میان بابیان منصوب شده بود. اما، بعد از کشته شدن باب، ازل رهبر قابل و لایقی نبود. بنابراین، بسیاری از بهائیان، حتّی قبل از آن که بهاءالله ادّعای خود را مطرح نماید، به او به چشم رهبر و قائد خود نگاه می‌کردند. ازل موفق شد مشکلات زیادی برای بهاءالله ایجاد کند. او سعی کرد با ریختن سم در غذا، او را مسموم کند و به قتل برساند. این کار او باعث شد که دست بهاءالله در بقیه عمر دچار لرزش باشد. همچنین گزارش‌هایی تحریک‌کننده برای مقامات عثمانی می‌فرستاد که در نتیجه سبب شد بهاءالله و خود ازل از ادرنه به نقاط دیگری تبعید شوند. این مخالفت از سوی ازل مشابه مخالفت‌هایی بود که سایر پیامبران الهی نیز از سوی نزدیکان خود تجربه کرده بودند؛ لطمه‌ای که عیسی از یکی از دوازده حواری خود، یهودای اسخریوطی، تحمّل کرد، و مخالفتی که بودا از

پسرخاله خود دواداتا Devadatta تحمل نمود از آن جمله است.



گزیده هایی از الواح بهاءالله به پادشاهان و رهبران دینی

قسمتی از لوح خطاب به ناصرالدین شاه

این طایفه بیست سنه متجاوز است که به سطوت غضب خاقانی
معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک به دیاری افتاده اند؛
چه مقدار از اطفال که بی پدر مانده اند و چه مقدار از آباء که
بی پسر گشته اند و چه مقدار از امهات که از بیم و خوف جرئت آن
که بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از عباد که
در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند و در اشراق در نهایت فقر و
ذلت مشاهده شده اند ... مع جمیع این قضایا و بلا یا نار حبّ الهی در
قلوبشان بشأنی مشتعل که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ
محبوب عالمیان نگذرند بلکه به جان مشتاق و آملند آنچه در سبیل
الهی وارد شود. ای سلطان، نسماّتِ رحمتِ رحمن این عباد را
تقلیب فرموده و به شطر احدیه کشیده. گواه عاشق صادق در
آستین باشد. ولکن بعضی از علمای ظاهره قلب انورِ ملیک زمان را
نسبت به مُحَرمانِ حرمِ رحمن و قاصدانِ کعبه عرفان مکدر
نموده اند. ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت

که این عبد با علمای عصر مجتمع می‌شد و در حضور سلطان اتیان حجت و برهان می‌نمود. این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد. (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صص ۱۷۰-۱۶۸)

در سال ۱۸۶۸ (۱۲۴۷ شمسی) فرمان‌هایی صادر شد که بهاء‌الله و همراهان باید ادرنه را ترك كنند. آنها بدون آن که بدانند مقصد آنها کجا است، مجبور شدند اموال خود را بفروشند و شهر را ترك نمایند. آنها را به گالیپولی بردند و سوار کشتی کردند. بالاخره به زندان-شهر عکا واقع در سوریه رسیدند (ازل به قبرس فرستاده شد که تا زمان وفاتش در آنجا ماند).

بهاء‌الله، در عکا ابتدا مدت دو سال در قلعه زندانی بود. وقتی که ساختمان قلعه برای کارهای دیگر مورد نیاز واقع شد، او را در خانه‌های متعددی در شهر، یکی پس از دیگری، سکونت دادند و در منزل تحت نظر بود. سربازان از دروازه شهر محافظت می‌کردند و دستور اکید و شدید داشتند که اجازه ندهند بهاء‌الله یا همراهان او خارج شوند یا پیروانش برای ملاقات به شهر وارد گردند.

بالاخره، شخصیت بهاءالله و اخلاق و رفتار همراهانش بر دشمنی مقامات دولتی چیره شد. در سال ۱۸۷۷ (۱۲۵۶ شمسی) به بهاءالله اجازه داده شد از محدوده شهر خارج شود، و دو سال بعد، در قصر بهجی که خارج از عکا بود اقامت نمود.

آخرین سالهای زندگی بهاءالله به نوشتن و دیکته کردن آثار متعدد سپری شد. در همین مدت زائرین را که روز به روز بیشتر می‌شدند، می‌پذیرفت و امور دیانت خود را رهبری می‌کرد. این دیانت در این زمان تدریجاً به مصر، آسیای صغیر، قفقاز، آسیای مرکزی و هندوستان گسترش یافته بود. حتی در ایران، با وجود این که گاه‌گاه به اذیت و آزار بهائیان می‌پرداختند، آیین بهائی در میان تمام طبقات مردم در تمام نقاط کشور انتشار می‌یافت.

بهاءالله در هشتم خردادماه ۱۲۷۱ شمسی (۲۹ مه ۱۸۹۲) در قصر بهجی درگذشت و در خانه‌ای در همان نزدیکی به خاک سپرده شد. در آن موقع هفتاد و چهار سال داشت و چهل سال از عمر خویش را در زندان و تبعید گذرانده بود. در سال ۱۲۲۳ شمسی (۱۸۴۴ میلادی) در بیست و هفت سالگی زندگی همراه با آسوده و مرفه خویش را به اختیار خود رها کرد، از مقام و مرتبه که به ارث به ایشان رسیده بود گذشت و در زمره فقراء و ستمدیدگان جهان وارد شد. بهاءالله، مانند

میلیون‌ها نفر در جهان امروز، می‌دانست معنای از دست دادن خانه و اموال چیست، از حقوق بشری محروم شدن چه معنایی دارد، زندانی شدن و پناهنده گشتن چه طعمی دارد، مورد بی‌عدالتی قانونی قرار گرفتن و قربانی مقامات فاسد مملکتی شدن چه مفهومی دارد. در سال ۱۲۶۸ قمری (۱۲۳۱ شمسی، ۱۸۵۲ میلادی) در طهران، مورد خشم و غضب گروه اوباش قرار گرفت که دستخوش خشمی کور و بدون احساس شده بودند؛ در راه بغداد، او و خانواده از فقر، گرسنگی و محرومیت از پوشاک رنج فراوان بردند؛ در طول دوران تبعید، او و همسرش فرزندان را می‌دیدند که بیمار می‌شدند و در می‌گذشتند؛ و در سالهای اولیه در عکا، از کمبود جا با جمعیت زیاد، کمبود غذا، شرایط غیربهداشتی و بیماری‌هایی که از آن نتیجه می‌شد، رنج بسیار بردند. بنابراین، وقتی که بهاءالله در مورد لزوم نگهداری از فقرا و محرومین توسط جامعه و حفظ و حمایت مردم در مقابل فساد و بی‌عدالتی می‌نویسد، درباره موضوع‌هایی می‌نویسد که خود دیده و تجربه کرده بود و عمیقاً به آن اهمیت می‌داد. مرقد و مقبره بهاءالله در نظر بهائیان مقدس‌ترین نقطه در تمام جهان است.



تصویر قلمی حضرت بهاءالله

یکی از معدود غریبانی که به ملاقات بهاءالله موفق شد، شرق شناسی از دانشگاه کمبریج به نام پروفیسور ادوارد براون بود. او گزارش زیر را در خصوص ملاقاتش با بهاءالله از خود به جای گذاشته است:

راهنمای من اندکی مکث کرد. کفش از پای به در آوردم. با حرکتی سریع، با دست پرده را به کنار زد، و چون عبور کردم، به جای خود برقرار نمود. خود را در داخل اطاقی بزرگ یافتم؛ در بالای اطاق نیمکتی کوتاه و در مقابل آن روبروی در دو یا سه صندلی قرار داشت. به روشنی نمی دانستم به کجا و به دیدار چه شخصی آمده‌ام، چون از قبل صریحاً اشاره نشده بود. یکی دو ثانیه نگذشته بود که لرزش و اهترازی از شگفتی مرا فرا گرفت. دریافتم که اطاق خالی نیست. در گوشه‌ای که نیمکت به دیوار تکیه داده شده بود، هیکلی جلیل در کمال عظمت و وقار بر نیمکت جالس و بر سرش آنچه را که درویش‌ها تاج می‌نامند (اممی خوانند؛ قدرت و عظمت از آن پیشانی نورانی و وسیع آشکار بود؛ اگر چه چین‌های عمیق در صورت و پیشانی از سالخوردگی حکایت می‌کرد، اما گیسوان و محاسن سیاه که به نحوی زیبا و باشکوه تا میانه آن

هیكل می‌رسید، سالخوردگی‌اش را ظاهر نمی‌ساخت. می‌پرس در حضور چه شخصی ایستاده‌ام و به چه کسی تعظیم کردم که تاجداران عالم غبطه خورند و امپراطورهای امم حسرت برناتا رفیع تراز آن) قرار داشت که دور آن دستار سفید کوچکی پیچیده شده بود. دو چشمم به جمالی افتاد که هرگز فراموش نکنم، از وصفش عاجزم. آن چشمان نافذ به نظر می‌رسید که درون روحم را می‌کاود و.

صدایی لطیف و مهیمن فرمود که بنشینم و بعد ادامه داد، "الحمدلله فائز شدی، به ملاقات این زندانی تبعیدی آمدی... جز اصلاح عالم و آسایش امم مقصدی نداریم، اما ما را از اهل نزاع و فساد شمرده‌اند و مستحقّ زندان و تبعید دانسته‌اند. آیا اگر تمامی ملت‌ها در سایه یک آئین جمع شوند و متحد گردند و فرزندان انسان چون برادر مهرپرور شوند و روابط محبت و یگانگی بین نوع انسان استحکام یابد و اختلافات مذهبی و نژادی از میان برود، چه عیبی و چه ضرری دارد.

بلی همین طور خواهد شد. جنگ‌های بی ثمر و مرگبار از میان برود و صلح اعظم تحقق یابد... آیا شما در کشورهای اروپایی به همین نیاز ندارید؟ آیا همین نیست که حضرت مسیح خبر داده است؟ با وجود این مشاهده می‌شود که پادشاهان و زمامداران کشورهای شما گنجینه‌های ثروت و خزانه‌ها را به جای آن که در راه آسایش و خوشبختی نوع انسان خرج کنند در کمال خودسری در راه هلاکت اهل عالم صرف می‌کنند. نزاع و جدال و خونریزی باید پایان گیرد و تمام بشر یک خانواده گردند.

محبت وطن چه افتخاری دارد، باید به محبت به تمام عالم افتخار نمود."

تا آنجا که به خاطر می‌آورم اینها کلمات و عباراتی بودند که از بهاء شنیدم. باشد که خوانندگان آنها را به دقت بخوانند و با خود بیندیشند که آیا چنین تعالیمی مستحق مرگ و زنجیر است و آیا اگر در جهان انتشار یابند آن را زندگی تازه خواهند بخشید یا خیر. (اصل این عبارات در مقدمه مقاله شخصی سیاح نوشته شده است. با استفاده از کتاب حضرت بهاء/الله، تألیف محمد علی فیضی، صفحه ۲۴۰، ترجمه شد.)



عبدالبهاء

بهاء الله پسر ارشد خود، یعنی عبدالبهاء، را به عنوان رهبر جامعه بهائی (که در آثار بهائی به عنوان مرکز میثاق خوانده می شود) و به عنوان تنها شخصی که مجاز است به توضیح و تبیین رسمی آثار بهاء الله بپردازد، تعیین کرد. عبدالبهاء، که نامش عباس بود، روز ۵ جمادی الاولی ۱۲۶۰ (۲۳ مه ۱۸۴۴) یعنی همزمان با شروع رسالت باب، متولد شد.

از اولین سالهای دوران رهبری عبدالبهاء، برادر پدری او، میرزا محمد علی، به مخالفت با او برخاست. میرزا محمد علی مدعی شد که عبدالبهاء از حدود اختیارات خود تجاوز کرده است. ابتدا، میرزا محمد علی موفق شد حمایت چند نفر از بهائیان برجسته را که

در سایرین نفوذ داشتند جلب نماید، امّا، بعداً مخالفت او رنگ باخت و اکثریت بهائیان از عبدالبهاء حمایت کردند. بدون تردید، علت این حمایت بهائیان از ایشان، لحن روشن و صریح وصیت‌نامه بهاء‌الله به نام کتاب عهدی بود که در آن، عبدالبهاء به عنوان جانشین تعیین شده است.

نتیجه عمده مخالفت نابرداری عبدالبهاء این بود که حکومت دستور شدیدی را که قبلاً در مورد تبعید صادر کرده بود، دوباره برقرار ساخت و باعث شد که عبدالبهاء مدت پنج سال در شهر عکا محبوس ماند و بالاخره، در اثر انقلاب جوانان ترك در سال ۱۹۰۸، آزاد شد. یکی از اولین اقدامات او تکمیل آرامگاه باب روی کوه کرمل و قرار دادن جسد او در مدفن دائمی بود.

در سالهای اولیه رهبری عبدالبهاء، آیین بهائی به آمریکای شمالی رسید. در شروع قرن بیستم، جامعه‌ای مرکب از چند هزار بهائی در آمریکایی شمالی تشکیل شده بود. برخی از گروههای کوچک نیز در اروپا ایجاد شده بودند. اینها نقطه عطفی در گسترش آیین بهائی بود و نشان داد که این دیانت می‌تواند، خارج از دنیای فرهنگی خاورمیانه که تا آن زمان به آن محدود بود، نیز مورد توجه مردم واقع شود. عبدالبهاء، بعد از آن که در سال ۱۹۰۸ آزاد شد، ابتدا سفری به مصر رفت، و در اولین سفرش به غرب در سال ۱۹۱۱ به فرانسه و

انگلستان رفت. سپس در سال ۱۳-۱۹۱۲، از آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، اتریش و مجارستان دیدن نمود. در تمام این نقاط در مجامع عمومی، در کلیساها و انجمن‌های گوناگون به سخنرانی پرداخت و در مورد موضوع‌های بسیاری مانند صلح، حقوق زنان، برابری نژادی، روابط کارگری و غیره خطابات ایراد کرد و با بسیاری از پیشوایان، دانشمندان، هنرمندان، فلاسفه، و سیاستمداران برجسته ملاقات نمود و به میزان زیادی توجه روزنامه‌ها و مجله‌ها را جلب کرد.

عبدالبهاء در سال ۱۹۱۳ به حیفا برگشت و سال بعد اولین جنگ جهانی در گرفت که ارتباط با جهان خارج را قطع کرد. در این سالهای جنگ، عبدالبهاء الواح فرامین تبلیغی را نوشت و در آنها راهنمایی کرد که چگونه آیین بهائی باید در سراسر جهان انتشار یابد.

در پایان جنگ، ناحیه حیفا و عکا به دست ارتش بریتانیا افتاد و فلسطین تحت قیمومت و سرپرستی بریتانیا قرار گرفت. به پاداش خدماتی که عبدالبهاء در دوران قحطی و سختی زمان جنگ جهانی به مردم فلسطین کرده بود، مقامات انگلیسی به او لقب سر دادند. عبدالبهاء در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ در گذشت و در یکی از اطاقهای آرامگاه باب به خاک سپرده شد.

شوقی افندی

عبدالبهاء در وصیت‌نامه خود که الواح وصایا نامیده می‌شود، نوه ارشد خود، شوقی افندی، را به عنوان رهبر جامعه بهائی (که ولی امرالله خوانده می‌شود) و شخصی که اجازه دارد آثار بهائی را رسماً تبیین و تشریح کند، تعیین کرد.

در اولین سالهای رهبری شوقی افندی، چندین واقعه اذیت و آزار جامعه بهائی در نقاط مختلف روی داد. در ۱۹۲۶-۷ در ایران، در چندین واقعه مختلف عده‌ای از بهائیان به قتل رسیدند، و دیگر بار در سال ۱۹۳۴، اقدامات گسترده مقامات رسمی علیه بهائیان صورت گرفت. از سال ۱۹۲۶ به بعد، مقامات دولت شوروی به طور فزاینده‌ای به آزار جوامع بهائی در قفقاز و آسیای مرکزی پرداختند. در سال ۱۹۲۸، مشرق‌الاذکاری را (به فصل پنجم مراجعه کنید) که بهائیان در عشق‌آباد ساخته بودند، مصادره کردند. در سال ۱۹۲۲، خانه‌ای که در زمان اقامت بهاءالله در بغداد مورد استفاده او بود و بعدها محل زیارت بهائیان قرار گرفت، از بهائیان گرفته شد. با وجود این که جامعه ملل در سال ۱۹۲۸ در این خصوص به نفع بهائیان رأی داد، بهائیان هرگز نتوانستند مالکیت این محل را دوباره به دست آورند.

شوقی افندی پانزده سال اول دوره رهبری خود را به تأسیس ساختار نظم اداری بهائی و کسب اطمینان از

عمل کرد صحیح آن پرداخت، و بعد، از این نظم اداری برای توسعهٔ گسترهٔ جغرافیایی آیین بهائی استفاده کرد. در سال ۱۹۳۷، وظیفهٔ انتشار آیین بهائی در چندین کشور آمریکای مرکزی و جنوبی را به بهائیان آمریکا واگذار کرد. در چند سال بعد، برنامه‌هایی برای جوامع مختلف ملی بهائی ترسیم کرده ارسال داشت. وظیفهٔ انتشار آیین بهائی در کشورهای عرب زبان را به بهائیان مصر و ایران، در آسیای جنوب شرقی را به بهائیان هندوستان، در آفریقا را به بهائیان بریتانیا واگذار کرد و برنامهٔ دیگری برای انتشار آیین بهائی در آمریکای لاتین و اروپا برای بهائیان آمریکایی تهیه نمود. اوج تمام اینها برنامهٔ عظیمی به نام برنامهٔ جهانی دهساله (از سال ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳) بود که برای گشودن بسیاری از بقیهٔ کشورهای جهان به روی دین بهائی تهیه شد.

در برنامهٔ دهساله، پیشرفتی حاصل شد که بالاخره وضعیت ظاهری آیین بهائی را تغییر داد. درگوشه و کنار جهان، در نقاط مختلف مانند اوگاندا، بولیوی، اندونزی و هندوستان، و کشورهای جنوب شرقی آسیا تعداد زیادی از روستائیان و اعضاء قبیله‌ها به جامعهٔ بهائی پیوستند.

شوقی افندی در سال ۱۹۵۷، موقعی که در لندن بود، درگذشت و در همانجا به خاک سپرده شد. گروهی از افراد که شوقی افندی آنان را به عنوان "یادی امرالله"

برگزیده و به آنها لقب "حارسان جامعه جهانی حضرت بهاءالله که در مرحله جنینی است" داده بود، تا سال ۱۹۶۳ که پایان برنامه جهانی دهساله بود، به اداره کردن جامعه بهائی پرداختند. در سال ۱۹۶۳، شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) (به فصل پنجم و نیز مطلب زیر توجه کنید) تشکیل شد. این هیأت در آثار بهاءالله پیش بینی شده و اعضاء آن از طرف جامعه جهانی بهائی انتخاب می‌شوند.

شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم)

این شورا، از زمان تأسیس در سال ۱۹۶۳ تاکنون، عالی‌ترین مرجع و مقام در عالم بهائی بوده است. امور دیانت بهائی را در سطح بین‌المللی جهت می‌بخشد و فعالیت‌های جوامع ملی مختلف را هدایت و هماهنگ می‌کند.

بیت العدل اعظم برنامه‌های پیاپی برای انتشار و تحکیم جوامع بهائی در اطراف عالم طرح‌ریزی و اجرا کرده است. این برنامه‌ها عبارت بوده‌اند از: برنامه نُه‌ساله (۱۹۷۳-۱۹۶۴)؛ برنامه پنج‌ساله (۱۹۷۹-۱۹۷۳)؛ برنامه هفت‌ساله (۱۹۸۶-۱۹۷۹)؛ برنامه شش‌ساله (۱۹۹۲-۱۹۸۶)؛ برنامه سه‌ساله (۱۹۹۶-۱۹۹۳)؛ برنامه چهارساله (۲۰۰۰-۱۹۹۶)؛ برنامه یکساله (۲۰۰۱-۲۰۰۰) و چهار برنامه پنج‌ساله پی در پی که در سال ۲۰۰۱ شروع

- شد و تا سال ۲۰۲۱ ادامه خواهد داشت. به طور کلی، برای این برنامه‌ها هدفهای زیر تعیین شده است:
- انتشار آیین بهائی در تمام نقاط جهان و افزایش تعداد پیروان آن؛
 - تأسیس و بهبود عملکرد نظم اداری بهائی در تمام نقاط جهان و شتاب بخشیدن به پیشرفت و بلوغ جامعه‌های ملی و محلی به طوری که آنها وظایف بیشتری را که در تعالیم بهائی برای آنها پیش‌بینی شده است به عهده بگیرند؛
 - تشویق افراد بهائی برای ترقی روحانی فردی و نیز مشارکت جهانی آنها در تمام جنبه‌های زندگی جامعه بهائی؛
 - بهبود بخشیدن به جنبه‌های کیفی جامعه بهائی و زندگی خانوادگی، بخصوص از طریق گسترش بیشتر آموزش و پرورش بهائی؛
 - ترویج مشارکت بیشتر بهائیان در زندگی جامعه بشری، و بخصوص پیگیری طرح‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی در جوامع ریشه دار و پرسابقه بهائی؛
 - افزایش جهانی ترجمه، چاپ، انتشار و استفاده از کتابها و جزوات بهائی؛
 - ابلاغ پیام بهاءالله به تمام طبقات جامعه و گروه‌های اقلیت؛

- توسعه مرکز جهانی بهائی به عنوان محل تمرکز روحانی و اداری جامعه جهانی بهائی؛
- جمع آوری و طبقه‌بندی نوشته‌های پایه گذاران آیین بهائی و در دسترس قرار دادن آنها؛
- ساختن معابد بهائی (مشرق‌الاذکارهای) بیشتر؛
- گسترش ارتباط جامعه بین‌المللی بهائی با سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد و ارگانهای تابع آن.

یکی از ویژگی‌های اکثر برنامه‌های اخیر این بوده که مسؤولیت طرح و نظارت برنامه‌ها از مرکز جهانی بهائی به نحو فزاینده‌ای به جوامع محلی و ملی بهائی واگذار شده است

دیانت بهائی در ایران

همان‌طور که شرح کوتاه فوق نشان می‌دهد، دیانت بهائی از اولین روزهای خود در ایران مورد ستم و آزار قرار گرفت. در هشتاد سال اول، مزاحمت‌ها بیشتر به صورت اذیت و آزار بدنی و مادی بهائیان، ویران کردن املاک و غارت اموال آنان، کتک زدن و کشتن بود. عامل اصلی تحریک این گونه اذیت و آزار علمای اسلام بودند که می‌ترسیدند مقام و موقعیت خود را از دست بدهند. موفقیت آیین بهائی به معنای پایان

ریاست و درآمد آنها بود. اما آنها غالباً در حملات خود به جامعه بهائی از حمایت مقامات دولتی بهره‌مند می‌شدند. هر چند سال یک مرتبه، موجی از اذیت و آزار در یک شهر یا شهر دیگر به پا می‌شد. از سال ۱۸۶۳ تا ۱۹۲۱، به سختی می‌توان یک دوران دو ساله را یافت که در طی آن حرکت عمده‌ای در اذیت و آزار بهائیان در بخشی از ایران صورت نگرفته و به مرگ یک یا چند بهائی منجر نشده باشد. آثار هر یک از این رویدادها مانند موجی منتشر می‌شد به طوری که وقتی خبر رویداد به شهر دیگری می‌رسید بهانه‌ای برای اذیت و خشونت نسبت بهائیان در آن شهر می‌شد.

غیر از رویدادهای شدیدتر که به از دست رفتن زندگی‌ها منجر می‌شد، رویدادهای خفیف‌تر را تقریباً هر روزه بسیاری از بهائیان ایران تجربه می‌کردند. بسیار اندکند کسانی که در راه مدرسه، کودکان دیگر به سوی آنها سنگ پرتاب نکرده باشند، معدودند کسانی که با همسایگان‌شان مشکلی نداشته‌اند، بسیار کمند کسانی که در معاملات مالی توسط کسانی که فکر می‌کردند چون قربانی آنها بهائی است از مجازات در امان خواهند بود، فریب نخورده باشند و ضرر نکرده باشند.

در نتیجه این وضعیت، جامعه بهائی گو این‌که لبریز از نظریه‌هایی بود مانند مردم سالاری، اهمیت تعلیم و تربیت و برابری حقوق زنان و مردان، که می‌توانست به

حال ایران مفید باشد، در تلاش برای به کار بستن این نظریه ها برای جامعه خود و نیز انتشار آنها در بین تمام ایرانیان، پیوسته تحت فشار و محدودیت بود. شکی نیست نیروهایی که در ایران عکس العمل نشان می دادند، برای جلوگیری از اصلاحات و پیشرفتهای اجتماعی و اقتصادی، از وارد کردن اتهام سرایت فساد بهائیان به این اصلاحات و پیشرفتها، استفاده می کردند. اما از حدود دهه ۱۹۲۰ به بعد علاوه بر اذیت های جسمی و مادی، نوع جدیدی از آزارها نسبت به جامعه بهائی شروع شد. این حرکت نه به وسیله رهبران مذهبی کشور، بلکه از طرفی توسط دولت و از طرف دیگر توسط روشنفکران ایران هدایت می شد. در عصر جدید ملی گرایی ایران پهلوی در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، حمله به جامعه بهائی با به کارگیری تدبیر جدیدی ادامه یافت یعنی وانمود شد که بهائیان مخلوق قوای خارجی و مأمور آنها هستند. آنها با انکار این احتمال که آیین بهائی می تواند تجلی دینی اصیل و محلی باشد، سعی می کردند بهائیان را "بیگانه" ای داخلی و خائن به خصلت های ملی گرایی (که اصول اساسی عقیدتی سلطنت رضا شاه شده بود) قلمداد کنند، که در این صورت می توانستند آنها را سپر بلا ساخته مورد حمله قرار دهند. در نظر نسل جدید نویسندگان، آیین بهائی

به توطئه‌ای کاملاً سیاسی تبدیل شد که توسط بیگانگان برای ضعیف ساختن ملت ایران طراحی شده بود. این اتهامات از تمایل مشهور جامعه ایرانی به باور کردن و تقویت نظریه‌های مربوط به دسائس و توطئه‌ها کاملاً بهره برداری کرد. اگرچه نظریه‌های مربوط به توطئه در جمیع فرهنگ‌ها در سراسر جهان به وفور وجود دارد، اما جامعه ایرانی از این نظر غیرعادی و استثنائی بود که توطئه‌ها محدود به گروه‌ها و افراد حاشیه‌ای نبود بلکه در بخش عمده سده بیستم از پذیرش و استقبال گسترده‌ای برخوردار گردید. حتی دولتمردان برجسته ایرانی و نفوس روشنفکر مایل بودند جهان را از دریچه دسائس و توطئه‌ها مشاهده کنند. بنا به گفته یکی از نویسندگان، خداوند که در تفکر قدیمی ایرانی علت و سبب وقایعی محسوب می‌شد که به ظهور می‌پیوست، اینک، در شیوه جدید نگاه به تاریخ، جای خود را به "قوای استعماری" که پشت این وقایع بودند، واگذار کرده بود. این تمایل به باور داشتن نظریه‌های مربوط به توطئه و دسیسه شاید در کشوری که زمانی یکی از بزرگترین قدرتهای جهان بوده اما بعداً به انحطاط، شکست و مصیبت مبتلا شده، چندان حیرت آور نباشد. اقبال به توهمی جمعی که دشمنان نیرومند تنها مسبب و مسؤول این انحطاط و هبوط هستند به

مراتب آسان‌تر از آن است که به مسائل و مشکلات عظیم داخل کشور پرداخته شود.

گرفتار کردن جامعه بهائی در این نظریه‌های توطئه‌نگری خیلی آسان بود. انگلیس و روسیه دو قدرت عمده استعماری بودند که برای تسلط بر ایران با یکدیگر رقابت داشتند. هر دو کشور روسیه و انگلیس به نحوی نسبتاً غیرممکن به نظریه‌های مختلف دسیسه‌آمیز متهم شده به عنوان محرکین و ایجادکنندگان ادیان بابی و بهائی شهرت داده شدند. بعدها وقتی که آمریکا قدرت بزرگ در خاور میانه شد، بهائیان متهم شدند که آلت دست آمریکایی‌ها شده‌اند. بهائیان همچنین متهم شدند که در دسیسه‌های صهیونیستی و فراماسونری علیه ایران دست داشته‌اند.

این نظریه‌های توطئه‌نگری با شواهد جعلی تقویت می‌شد. به این ترتیب مثلاً برای تقویت این اتهام که روسها بنیان‌گذار دو دیانت بابی و بهائی بودند، کتابی جعلی انتشار یافت که ادعا می‌شد اعترافات سیاسی کینیاژ دالگورکی، وزیر مختار روسیه از ۱۸۴۵ تا ۱۸۵۴ در ایران، است. جدا از غیر ممکن بودن داستان مذکور در این کتاب (که پرنس دالگورکی به اسلام روی آورده و در کربلا در کلاسهای مذهبی شرکت کرده است) مندرجات کتاب با حقایق شناخته شده مربوط به زندگی و شغل دالگورکی تناقض دارد. او

سیاستمداری حرفه‌ای از یک خاندان برجسته روسی بود (در آن زمانی که در این کتاب جعلی گفته شده که او در کربلا بوده، در واقع در مقامی سیاسی در ناپل خدمت می‌کرده است). علی‌رغم این واقعیت که گزارشهای واقعی سیاسی دالگوروکی در سال ۱۹۳۹ به روسی انتشار یافت و در سال ۱۹۶۶ ترجمه فارسی آن منتشر شد و نشان می‌دهد که دالگوروکی در واقع تا حدود سال ۱۸۴۷ از نهضت باییه بی‌خبر بوده و حتی بعد از آن اطلاعات بسیار اندکی داشته است، نویسندگان هنوز به این خاطرات جعلی به عنوان مدرک دخالت روسیه در ایجاد ادیان بابی و بهائی استناد می‌کنند.

مدارک جعلی مشابهی برای متهم کردن انگلیس به دخالت در پیدایش دیانت بهائی ارائه شده است. فریدون آدمیت، در نشر اول کتابش /میرکبیر و ایران/ (چاپ طهران در سال ۱۳۲۳ / ۱۹۴۴، صفحات ۴-۲۴۳)، اظهار می‌دارد که ملا حسین بشرویه، اولین فردی که به باب ایمان آورد، در واقع مأمور انگلیسی بود که آرتور کانالی در موقع سفر در خراسان در سال ۱۸۳۰ او را به خدمت گرفت، و ملا حسین، که برای حفظ منافع انگلیس فعالیت می‌کرد، و باب را تحریک کرد که آن ادعا را مطرح سازد و نهضت را به پیش راند. آدمیت ادعا می‌کند که مدارک تأییدکننده این گزارش در کتاب کانالی به نام سفر زمینی از انگلستان به شمال هندوستان

از طریق روسیه، ایران و افغانستان موجود است. البته، می‌توان تمام کتاب کانالی را خواند و حتی ذکرى از ملاقات با ملا حسین را در آن نیافت. آدمیت که با این داستان ساختگی مواجهه داده شد، این قسمت را از نشرهای بعدی کتابش حذف کرد.

سوابق اداره امور خارجه انگلستان و وزارت خارجه آمریکا برای بررسی در اختیار همه است. ایرانیان، بعد از حمله به سفارت آمریکا در طهران در سال ۱۹۷۹ به هزاران پرونده سرى آمریکاییان دست یافتند و بسیاری از آنها را انتشار دادند. مقامات دولت ایران به جستجو و کاوش مفصل در پرونده‌های ساواک، پلیس مخفی شاه، و سوابق لژهای فراماسونری در ایران پرداختند و بسیاری از اینها را نیز انتشار دادند. اگر سر سوزنی مدرک مربوط به ارتباط منظم و مدون بهائیان با دولتهای انگلیس، آمریکا یا اسرائیل، یا سازمانهای صهیونیسم و فراماسونری یا مسلماً با هر یک از فعالیت‌های مخالف حکومت وجود می‌داشت، می‌توان اطمینان داشت که مشتاقانه آن را دستاویز می‌ساختند، انتشار می‌دادند و از یافتن آن ابراز خوشحالی می‌کردند. اما هیچ مدرک و سندی یافت نشد. ولی این نبودن مدرک به هیچ وجه این نظریه‌پردازان پرشور توطئه را ناامید نمی‌سازد. بلکه صرفاً به نظریه‌های حتی ظریف‌تر و دقیق‌تری برای بیان علل فقدان مدرک منجر می‌شود.

در سالهای بین دو جنگ جهانی، وقتی که تعدادی از بهائیان سابق و سایرین اجازه یافتند کتابهایی حاوی بسیاری از اتهامات دروغین علیه بهائیان منتشر سازند بدون آن که به بهائیان فرصت داده شود جوابهای خود را چاپ کرده انتشار دهند، این اتهامات به نحوی فزاینده ظهور و بروز یافت. اتهامات مربوط به انحرافات اخلاقی و مجاز بودن عملیات غیر اخلاقی جنسی در میان بهائیان، به اتهامات معمول و متعارف نظریه پردازان توطئه افزوده شد. سپس، بعد از دومین جنگ جهانی، سازمان تبلیغات اسلامی، انجمنی ضد بهائی، در انتشار تعداد زیادی رساله‌ها و کتابهای ضد بهائی بسیار فعال شد، باز هم هیچ فرصتی به بهائیان داده نشد که به این اتهامات جواب بدهند. در نتیجه این اتهامات از این انتشارات حاشیه‌ای اندک اندک به جریان اصلی نوشته‌ها، روزنامه‌ها، رادیوها و حتی انتشارات محققانه سرایت پیدا کرد. آنها، با تکرار مداوم (و بدون هیچگونه تکذیب و انکار)، به طور فزاینده‌ای توسط روشنفکران ایرانی و عامه مردم ایران به عنوان حقایق تردید ناپذیر پذیرفته شدند.

اتهامات مربوط به توطئه انگلیسی - آمریکایی - روسی، یهودی - صهیونیستی - فراماسونری - بهائی همچنان تا امروز ادامه دارد و شامل مقالات و کتابهای متعددی است که در ایران و خارج از ایران منتشر می

شود. به این ترتیب، اکنون نفوس تحصیل کرده و روشنفکر ایرانی به طور معمول می‌توانند مقالات حاوی بیانیه‌هایی را که فاقد هر گونه شواهدی، به استثنای تکرار مداوم برخی مدارک جعلی، است در حمایت و تأیید اظهارات خود بیابند. تصویری دروغین و تحریف شده از جامعه بهائی ساخته شد که برای شکست‌ها و کوتاهی‌های دولت و توجیه هر گونه حمله‌ای به بهائیان به راحتی به عنوان سپر بلا قابل استفاده است. جدی‌ترین و شدیدترین این موارد در سال ۱۹۵۵ رخ داد. در آن زمان برای حمله به بهائیان در رادیو، مقامات دولتی و مذهبی متحد شدند و این اقدامات به حملات زیادی به بهائیان، به محل کار و به اموال آنها منجر شد و حتی موجب مرگ عده‌ای شد.

در پی انقلاب سال ۱۹۷۹ پایان یافتن فساد، اقدامات غیر اخلاقی جنسی و نابرابری‌های فاحش در ثروت و طبقات اجتماعی به مردم وعده داده شد. به آنها وعده دادند که به جای آن، زندگی توأم با ضوابط اخلاقی و دولتی عادل متکی به مذهب و ثروت ناشی از نفت که برای منافع عموم مردم به مصرف خواهد رسید، جایگزین آن خواهد شد. نیازی به گفتن نیست که به هیچکدام از اینها عمل نشد. آنچه که مردم ایران تجربه کرده‌اند عبارت است از فساد اخلاق و بی بند و باری در مقیاسی به مراتب گسترده تر از زمان رژیم

سابق، مسأله موادّ مخدّر در حدی که قبلاً کسی حتّی تصوّرش را نمی‌کرد، تقلّبات سیاسی و زیر پا گذاشتن حقوق بشر نسبت به همه، بخصوص زنان و اقلّیت‌ها. بعلاوه، هر دو رشته حرکت‌های اذیت و آزار که در بالا ذکر شد برای جامعه بهائی با قدرت تمام شدّت یافت. آزارهای علما با دستاویزهای مذهبی با اذیت‌های حکومتی که اتهامات بی‌اساس از ناحیه نظریه‌پردازان توطئه را تکرار می‌کنند، با هم تلفیق و ترکیب شد. اعضاء سابق تبلیغات اسلامی حال در موضع قدرت در حکومت قرار گرفته بودند و می‌توانستند از قدرت خود برای پیگیری کینه‌های دیرین خود علیه جامعه بهائی استفاده کنند.

موارد آزار کسانی که از هر گونه اتّهامی مبرا و بی‌گناه بودند و جز بهائی بودن هیچ امری در مورد آنان ثابت نمی‌شد، موارد زیر پا گذاشتن حقوق بشر و تلاشهایی برای از بین بردن پایه و شالوده اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بهائی، فهرستی طولانی است. موارد زیر تعداد اندکی است از آنچه که توسط نماینده ویژه سازمان ملل متحد در مورد وضعیت حقوق بشر ایران گزارش شده است. از جمله اقداماتی که بنا به گزارش او توسط حکومت ایران علیه جامعه بهائی در سطحی سازمان‌یافته انجام شده موارد زیر است:

- ممنوعیت رسمی تشکیلات و فعالیت‌های بهائی

- دستگیری و اعدام تمام اعضای شورای رهبری
ملّی
- دستگیری و اعدام بسیاری از شوراهای رهبری
محلی
- مصادره اموال و دارایی‌های بهائی از جمله
شرکت پسانداز اطفال
- مصادره، اهانت و تخریب اماکن مقدّسه و
قبرستانهای بهائی

از جمله موارد مزاحمت و اذیت که نماینده ویژه سازمان ملل متحد گزارش کرده که در مورد افراد بهائی صورت گرفته موارد زیر است:

- زندانی و شکنجه کردن
- اخراج بهائیان از تمام سازمانهای دولتی در
سطح ملّی و محلی
- تشویق کارفرمایان دیگر و فشار بر آنها برای
اخراج کارکنان بهائی
- صدور حکم قطع حقوق بازنشستگی کلیه بهائیان
- صدور فرمان به بهائیان برای برگرداندن تمام
حقوق و بازنشستگی که به آنها پرداخت شده است
- تعطیل کردن جبری مؤسسات تجاری و شغلی
متعلّق به بهائیان
- اخراج دانش آموزان و دانشجویان بهائی از
مدارس و دانشگاهها و خودداری از پذیرفتن آنها

- فقدان مدارک رسمی ازدواج برای بهائیان که به آنجا منجر شد که زنان متأهل بهائی را روسپی و فرزندان آنها را نامشروع اعلام کنند.
- فقدان محلی برای دفن اجساد بهائیان بعد از مصادرة قبرستانهای بهائی
- محروم کردن بهائیان از وسائل رفاهی اجتماعی ضروری مانند کارت جیره‌بندی و سهمیه غذایی و اخراج کشاورزان از شرکتهای تعاونی زراعی و غیره
- مصادره اموال و حسابهای بانکی
- تخریب خانه‌ها
- محروم کردن از ارثیه
- ردّ تقاضای صدور گذرنامه
- ازدواجهای تحمیلی و سپردن فرزندان بهائی به دیگران
- آدم‌دزدی و قتل‌های خارج از احکام قضایی
- صدور اعلامیه‌ای توسط قوه قضائیه در موارد مختلف که هر کسی که فردی بهائی را کتک بزند، اموال او را برباید یا او را بکشد به این علت مجازات نخواهد شد، و به این ترتیب به طور مؤثر به هرکسی که به این کارها دست بزند چراغ سبزی نشان داده شد که از مجازات معاف خواهد بود.

زیر پا گذاشتن حقوق بشر همچنان ادامه دارد. وقتی که شواهد مستند از دادگاههای ایران ارائه می‌شود که بهائیان صرفاً به علت اعتقاد دینانی خود اعدام، زندانی یا مورد آزارهای دیگر قرار گرفته‌اند (از جمله بیانیه‌های مستندی که اگر آنها دست از عقیده خود بردارند از مجازات معاف خواهند شد) حکومت ایران سعی کرده اقدامات خود را با روی آوردن به نظریه‌های بی‌اساس توطئه توجیه کند و ادعا نماید که بهائیان به علت کمکهای خود در دوران گذشته به شاه و به این علت که "جاسوس خارجی" بوده‌اند، به این بلاها دچار شده‌اند.

موجودیت جامعه بهائی ایران در وضعیتی مخاطره‌آمیز قرار دارد، اعضای آن از استخدام محروم‌اند، حقوق بازنشستگی آنان پرداخت نمی‌شود، از جیره و از هرگونه فرصتی برای ورود جوانان به دانشگاه محروم است.

جامعه بهائی در مقابل غارت و چپاول ناشی از اقدامات دولت به اتحاد و همبستگی روی آورد. منابع خود را روی هم گذاشت و به کسانی که در اثر تعقیب کیفری و اقدامات خشونت‌آمیز خصمانه لطمه دیده بودند کمک کرد. مؤسسات آموزشی ایجاد کرد تا جایگزین تحصیلات دانشگاهی شود که دولت آنها را از آن محروم ساخته بود و اطمینان دادند که با وجود

ممنوعیت تشکیلات و مصادره تمام اموال جامعه، زندگی پر شور و پر فعالیت جامعه ادامه خواهد داشت. تنها گذشت زمان می تواند نشان دهد که این تأثیر متقابل اذیت و سرکوبی که با عزم جزم صورت گرفته از طرفی و انعطاف پذیری و تدبیر و ابتکار از طرف دیگر در آینده چگونه ادامه خواهد یافت.

فصل نهم

وضعیت فعلی عالم بهائی

عالم بهائی امروزه جامعه‌ای است که از لحاظ قوم‌شناختی، و نیز سابقهٔ اجتماعی، فرهنگی و مذهبی پیروانش بسیار گوناگون و متنوع است. اما با همهٔ گوناگونی و تنوع، اعضای جامعه برای پیگیری اهداف آن در پیشرفت و همکاری بین‌المللی، در کنار یکدیگر به فعالیت مشغولند. با توجه به این موضوع، شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) در یکی از پیام‌های اخیر خود از اهل عالم دعوت کرد تا جامعهٔ بهائی را به عنوان نمونه و الگو برای یگانگی و اتحاد آیندهٔ عالم انسانی در نظر بگیرند.

گسترش جامعه بهائی

گسترش جامعهٔ بهائی اساساً از طریق تماس فردی افراد بهائی با دوستان و همسایگان صورت می‌گیرد. کسانی که ابراز علاقه می‌کنند، به "جلسات بررسی و

تحقیق" دعوت می‌شوند. این جلسه‌ها يك اجتماع غیررسمی است که معمولاً در خانه افراد بهائی تشکیل می‌شود. در سالهای اخیر دوره‌هایی برای مطالعه ترتیب داده می‌شود که در آنها علاقه‌مندان به کسب اطلاع راجع به دیانت بهائی و افرادی که بتازگی به این دین ایمان آورده‌اند نصوص و آثار بهائی را بدقت می‌خوانند و به این ترتیب با اصول و تعالیم بهائی آشنا می‌شوند. در بعضی از کشورها گروه‌های بزرگی از مردم به آیین بهائی ایمان آورده‌اند.

هیچ مراسم یا تشریفاتی برای ورود به جامعه بهائی وجود ندارد. اگر کسی ادّعایی را که بهاءالله در مورد مقام و مأموریت خویش مطرح کرده بپذیرد، قبول کند که احکام و قوانین بهائی را اجرا کند، مقام بهاءالله و جانشینانِ او، یعنی عبداله‌اء و شوقی افندی ولی امرالله، و نیز مقام شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) را که بهاءالله تعیین کرده بپذیرد، در این صورت آن شخص بهائی می‌شود. امّا، برای این که شخص بتواند عضو رسمی جامعهٔ بهائی شود، معمولاً لازم است در یکی از جامعه‌های محلی بهائی نامش ثبت شود.

انتشار آیین بهائی از کشوری به کشور دیگر معمولاً با حرکت افراد بهائی که "مهاجر" یا "پیش‌آهنگ" نامیده می‌شوند صورت می‌گیرد. هیچ هیأت تبلیغی، یا مبلغ

حرفه‌ای وجود ندارد، و مهاجران بهائی معمولاً در محلّ جدید برای تأمین معاش شغل وکاری پیدا کرده استخدام می‌شوند یا خودشان کاری را با سرمایهٔ شخصی شروع می‌کنند. انتشار آیین بهائی در گوشه و کنار جهان با يك رشته برنامه‌های منظمّ که در زمان رهبری شوقی افندی شروع شد و توسط شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) ادامه یافته، صورت گرفته است. (به فصل پیشین مراجعه کنید)

در حال حاضر در تمام کشورهای جهان، به جز واتیکان، جوامع بهائی وجود دارند که آیین بهائی را از لحاظ وسعت گسترش در عالم، بعد از دیانت مسیحی، در رتبه دوم قرار داده است؛ بیانیه‌ای که توسط نشریه‌های معتبری چون کتاب سال بریتانیکا و دائرهٔ المعارف عالم مسیحی تأیید شده، آن را اعلام کرده است.^{۲۴۱} جوامع سازمان‌یافتهٔ بهائی در اکثر کشورها وجود دارند، مگر نقاطی که اذیت و آزار و ممنوعیت رسمی آیین بهائی مانع این امر شده باشد.

به طور کلی، دیانت بهائی از لحاظ تعداد پیروان به سرعت در حال گسترش بوده است. در اوایل دهه ۱۹۵۰، احتمالاً در تمام جهان (خارج از ایران) حدود ۲۰۰,۰۰۰ بهائی وجود داشت. در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ به حدود يك میلیون افزایش یافت و اواخر دههٔ ۱۹۸۰ به ۴/۵ میلیون نفر رسید و اواسط دههٔ ۱۹۹۰ این تعداد به

بیش از پنج میلیون نفر افزایش یافت. یک جنبه از این میزان رشد شگفت‌انگیز در سالهای اخیر را از این نکته می‌توان برداشت کرد که در اواخر دههٔ ۱۹۵۰ بیش از نود درصد تمام بهائیان جهان، ایرانی بودند و اکنون ایرانیان تنها شش درصد جمعیت بهائی دنیا را تشکیل می‌دهند.

تعداد شورا های بهائی (محافل روحانی ملی و محلی) نیز به نسبت افزایش تعداد بهائیان، بیشتر شده است. این افزایش را می‌توان به بهترین وجه در جدول زیر مشاهده کرد.

رشد مؤسسات امر بهائی

۱۹۵۴	۱۹۶۳	۱۹۶۸	۱۹۷۳	۱۹۷۹	۱۹۸۸	۱۹۹۴
۱۲	۵۶	۸۱	۱۱۳	۱۲۵	۱۴۹	۱۷۲
محافل ملی						
۷۰۸	۳۳۷۹	۵۹۰۲	۱۷۰۳۷	۲۳۶۳۴	۱۹۴۸۸	۱۷۷۸۰
محافل محلی						
۳۱۱۷	۱۱۰۹۲	۳۱۸۸۳	۶۹۵۴۱	۱۰۲۷۰۴	۱۱۲۱۳۷	۱۱۹۲۷۶
مراکز اقامت بهائیان						

توضیح: ارقام از مقاله The Baha'i Faith 1957-1988 اثر موژان مؤمن و پیترا سمیت، صفحه ۷۰ و 1994-5 The Baha'i World, صفحه ۳۱۷ گرفته شده است. ارقام مربوط به سال ۲۰۰۱ از اعلامیه رسمی بخش آمار بیت العدل اعظم که در اوّل آگست ۲۰۰۱ انتشار یافت نقل شده است. کاهش تعداد محافل روحانی محلی بین سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۸ به علت تجدید سازماندهی عمده در سال ۱۹۸۷ در هندوستان صورت گرفت. در این سازماندهی ناحیه مربوط به هر محفل روحانی محلی افزایش یافت تا بیش از

یک روستا را در بر بگیرد. نتیجه آن کاهش تعداد محافل روحانی محلی در هندوستان از ۱۵'۴۴۸ به ۴۴۹۷ بود. از آن زمان به بعد تجدید سازماندهی مشابهی در سایر کشورها انجام شده است.

جوامع بهائی بزرگ در کشورهای آسیا، افریقا، امریکای جنوبی و اقیانوس آرام وجود دارد، و بزرگترین جامعه بهائی در جهان جامعه بهائی هندوستان است که تعداد اعضا آن متجاوز از دو میلیون نفر می باشد. در کشورهای اقیانوس آرام، بهائیان بالاترین درصد را نسبت به جمعیت تشکیل می دهند. در کشورهایی چون کِریباتی و جزایر مارشال، بهائیان بین ۱۲ تا ۱۸ درصد کل جمعیت هستند.

چنین افزایش سریعی در تعداد مشکلاتی نیز به همراه داشته است، و رشد در برخی از این نواحی مدتی متوقف شد تا تلاشهایی برای عمیق تر کردن معلومات و تجربه بهائیان جدید صورت گیرد. ارائه طرح های توسعه اجتماعی و اقتصادی دامنه فعالیت ها در بسیاری از جوامع بهائی را گسترش داده است.

اگر چه دیانت بهائی در خاورمیانه آغاز شد، اما اذیت و آزار در این ناحیه رشد آن را به میزان قابل توجهی محدود ساخته است. دیانت بهائی در بسیاری از کشورهای اسلامی ممنوع اعلام شده و در برخی از این

کشورها مانند مصر و ایران به طور متفرّق، حرکت‌های آزاردهنده انجام شده است. بارزترین و برجسته‌ترین مورد آزار و اذیت در جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است. در این کشور بهائیان بزرگترین اقلیت مذهبی غیرمسلمان هستند. از زمان انقلاب ۱۹۷۹ تاکنون، بهائیان ایران در معرض برنامه‌های بی‌امان و مداوم اذیت و آزار بوده‌اند که به اعدام بهائیان برجسته و تبعید عدهٔ زیادی از آنها منجر گردیده و بقیه بهائیان به طور سیستماتیک مورد چپاول و غارت واقع شده اموال آنها از بین رفته و جمیع حقوق مدنی آنها سلب شده است. (به فصل هشتم مراجعه کنید.) امّا، برخی از کشورهای اسلامی بردباری و مدارا نشان داده‌اند. مثلاً، در پاکستان، جامعهٔ بهائی به عنوان يك اقلیت غیرمسلمان به رسمیت شناخته شده است.

از زمان عبدالبهاء، بهائیان در کشورهای غربی (اروپا، آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند) حضور داشته‌اند. جوامع بهائی در پاره‌ای کشورهای اروپا در اثر جنگ دوم جهانی (که در طی آن، رژیم نازی به اذیت و آزار جامعه بهائی آلمان پرداخت) به شدّت از هم پاشیده شدند. بعد از آن هم این جریان ادامه داشت (چندین جامعهٔ موجود بهائی در بلوک کمونیستی قرار گرفت و فعالیت‌های بهائیان در این کشورها به کلی متوقّف گردید). اگر چه جامعهٔ بهائی آلمان بعد از

جنگ، به گُندی آهنگ بازسازی را شروع کرد، اما جوامع بهائی در بلوک کمونیست تا سقوط کمونیسم در اواخر دهه ۱۹۸۰، نتوانستند در صحنه پدیدار شوند. بعد از آن بود که رشد سریع آیین بهائی در اروپای شرقی آغاز شد. در آمریکای شمالی، اروپای غربی، استرالیا و نیوزیلند، رشدی گُند اما مداوم وجود داشته است.

سرآغاز فعالیت‌های جوامع بهائی در آمریکای جنوبی و مرکزی توسط بهائیان آمریکای شمالی در اواخر دهه ۱۹۳۰ و دهه ۱۹۴۰ بود. از اواسط دهه ۱۹۵۰ به بعد افزایش شدید ناگهانی در تعداد بهائیان در این ناحیه مشاهده می‌شود. این در اثر تعداد انبوه سرخپوستان در کشورهایی چون بولیوی، اکوادور و پاناما بود که به آیین بهائی اقبال کردند.

تا دهه ۱۹۵۰، که بهائیان در بسیاری از کشورهایی که تازه به استقلال رسیده بودند سکونت اختیار کردند، آیین بهائی به معنای واقعی و به طور منظم در منطقه جنوب صحرائی آفریقا تثبیت نشده بود. بعد از آن در آنجا رشدی سریع در برخی کشورها مانند اوگاندا ایجاد شد و در سایر کشورها گسترشی تدریجی داشت. شروع آزارها یا ناآرامی‌های داخلی مانع توسعه آیین بهائی در بسیاری از کشورهای آفریقایی گردید. در کشورهایی که این اتفاقات وجود نداشت، جامعه بهائی به میزان قابل توجهی رشد کرده است.

از زمان بهاءالله، دیانت بهائی در آسیای جنوبی حضور داشته است. اما، تا دهه ۱۹۶۰ تقریباً تمام بهائیان هندی دارای سابقه زردشتی یا مسلمان بودند. از آن زمان به بعد، تعداد فزاینده‌ای از روستائیان هندو به امر بهائی اقبال کرده تسجیل شده‌اند. تعداد قابل توجهی جوامع بهائی در پاکستان و بنگلادش نیز وجود دارد.

در آسیای جنوب شرقی، گسترش سریع آیین بهائی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ صورت گرفت، بخصوص در اندونزی، مالزی، ویتنام و فیلیپین. بعد از آن، در وضعیت جوامع بهائی این کشورها دگرگونی پیش‌آمد. در برخی از کشورها، مانند اندونزی و ویتنام، بهائیان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، در حالی که در سایر کشورها گسترش دیانت بهائی ادامه یافت.

در آسیای شرقی، توسعه بسیار کند بوده است. آیین بهائی در جمهوری خلق چین و کره شمالی به رسمیت شناخت نشده و بنابراین در این کشورها هیچ فعالیت سازمان یافته بهائی وجود ندارد. حتی در کشورهایی چون ژاپن و کره جنوبی که آزادی مذهبی برقرار است، وضعیت آیین بهائی مشابه شرایط آن در اروپای غربی است و درصد رشد جامعه کندتر می‌باشد.

اگر چه تا جنگ جهانی اول، جوامع بهائی در آسیای مرکزی وجود داشت، اما بعد از غلبه کمونیسم، بهائیان مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و تعداد آنها به شدت

کاهش یافت. از زمان سقوط کمونیزم، در تمام کشورهای این منطقه، رشدی مداوم در جوامع بهائی برقرار بوده است.

در منطقهٔ اقیانوس آرام، به جز هاوایی که از زمان عبدالبهاء دارای جامعهٔ بهائی بوده، در سایر نقاط فقط بهائیان اندکی در جاهایی پرت و دور افتاده حضور داشتند. از دههٔ ۱۹۶۰ در اکثر جزایر رشدی بارز مشاهده شده است. هم اکنون بهائیان اقلیتی عمده از جمعیت را در بسیاری از کشورهای جزیره‌ای اقیانوس آرام تشکیل می‌دهند.

همکاری با سازمان ملل متحد و سایر

مؤسّسات بین المللی

جامعهٔ بهائی، با سازمان ملل متحد از بدو تأسیس آن، ارتباط نزدیک داشته است. بهائیان ساختار و ترکیب فعلی سازمان ملل متحد را بهترین شکل ممکن تلقی نمی‌کنند. اما، آرمانهای آن را نزدیک به کمال مطلوب آیین بهائی می‌دانند و بنابراین آن را شایستهٔ هر گونه حمایت تلقی می‌کنند.

در چند دههٔ گذشته، جامعهٔ بین المللی بهائی یکی از فعال‌ترین سازمانهای غیردولتی وابسته به سازمان ملل متحد بوده است. این جامعه در بسیاری از سازمانهای فرعی سازمان ملل متحد (مانند یونیسف و سازمان

اجتماعی و اقتصادی و غیره) در مقام مشورتی شرکت نموده و در تمام کنفرانس‌های عمدهٔ ملل متحد حضور فعال داشته است و در بسیاری از این کنفرانسها مقالات و بیانیه‌هایی ارائه نموده است. بعلاوه، جامعهٔ بهائی از فعالیت‌های مختلف و سالهای خاصی که ملل متحد اعلام نموده حمایت کرده است. با تأسیس دفتر محیط زیست (در سال ۱۹۸۹)، و دفتری برای ترقی زنان (در سال ۱۹۹۲)، جامعهٔ بین المللی بهائی توانسته توجه بیشتری به این زمینه‌های مورد نظر معطوف دارد.

طرح‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی

اگر چه در دهه‌های آخر قرن نوزدهم در جامعهٔ بهائی ایران تلاش‌هایی برای شروع طرح‌های توسعهٔ اجتماعی صورت گرفت، اما به علت سرکوب جامعهٔ بهائی به نتیجهٔ مطلوب نرسید. برای مثال، مدارس متعدد توسط بهائیان آغاز به کار کردند اما در سال ۱۹۳۴ به دستور دولت تعطیل شدند.

دهه‌های اخیر شاهد ظهور جوامع بزرگ بهائی در بخش‌های فقیر جهان بوده، که به نیروی حرکت تازه‌ای به سوی برنامه‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی منجر شده است. این برنامه‌ها (که در آخر فصل چهارم توضیح داده شد) معمولاً توسط جوامع محلی با کمکی که در سطح ملی دریافت می‌کنند، توسعه یافته است.

در هر منطقه از جهان، ماهیت طرح‌های توسعه، مطابق با نیازهای آن منطقه و امکاناتی که در اختیار بهائیان قرار می‌گیرد، متفاوت بوده است. در آمریکای جنوبی، در قبایل سرخپوستان در منطقه آند، بهائیان بسیاری وجود دارند. مشکل بودن سفر در مناطق کوهستانی موجب شده که چندین ایستگاه رادیویی بهائی در آن منطقه تأسیس شود. این فرستنده‌ها می‌توانند برنامه‌هایی در خصوص بهداشت، کشاورزی و سوادآموزی و نیز برنامه‌هایی در باره آیین بهائی برای مردم این نقاط به زبان خودشان پخش کنند. یکی از مسائل عمده‌ای که مردم بومی در این منطقه با آن روبرو هستند، ارزش قائل نشدن برای فرهنگ سرخپوستی در مقابل اهمیت دادن به فرهنگ اروپایی-اسپانیولی است. ایستگاههای رادیو بهائی در زنده کردن فرهنگ بومی آمریکایی از طریق موسیقی محلی و بازگویی داستانهای بومی، نقش عمده‌ای بازی کرده‌اند.

در هندوستان، بهائیان روش دیگری به کار گرفته‌اند. مؤسساتی چند ایجاد شده که افرادی را از روستاها به آنجا می‌آورند و در آنجا به آنها مهارتها و معلومات لازم آموخته می‌شود که می‌توانند آنها را به روستاهای خود برده به دیگران آموزش دهند. مهارتهایی که در این مؤسسات آموزش داده می‌شود عبارت است از سوادآموزی، تکنولوژی روستایی، بهداشت و تندرستی،

و صنایع دستی برای زنان که آنها را به کسب معاش توانا سازد. در مورد تعلیم بهائی و فعالیت‌های جوامع بهائی نیز مطالبی به شرکت کنندگان آموخته می‌شود. در نقاط دیگری نیز مانند استان کیو Kivu در زئیر و نیز در میان سرخپوستان گوایمی Guaymi در پاناما مؤسّسات مشابهی ایجاد شده است.

به علت تأکید بر آموزش و پرورش در تعلیم بهائی، بسیاری از طرح‌های بهائی متمرکز بر تأسیس مدارس است. يك نمونه مربوط به مدرسهٔ راهنمایی آموزشی (tutorial school) است که در آنجا يك یا دو معلّم، که مخصوصاً برای این کار آموزش دیده‌اند، کلاسهای خردسالان و بزرگسالان را، غالباً در هوای آزاد، اداره می‌کنند. آنچه که آموزش داده می‌شود شامل خواندن، نوشتن، تعلیمات اخلاقی و سایر موضوع‌های مفید برای جامعهٔ روستائی است. این الگو در کشورهای مختلف مانند هندوستان، زئیر، بولیوی، و فیلیپین موفق بوده است. از سال ۱۹۹۲، تعداد ۱۱۶ مدرسهٔ آکادمیک بهائی، ۶۲ کودکان و ۴۸۸ مدرسهٔ راهنمایی آموزشی در سراسر عالم بهائی مشغول فعالیت بوده‌اند. اکثریت بزرگی از این مدارس در کشورهای درحال توسعه بودند که به طور عمده در مناطق روستایی یا شهرهای کوچک خدمت می‌کردند.

با توجه به تعالیم بهائی که پیشرفت نقش اجتماعی زنان لازم است، بسیاری از طرح‌های توسعه اجتماعی بهائی متوجه زنان می‌باشد. مثلاً، در هندوستان، مؤسسه حرفه‌ای بهائی برای زنان روستایی در ایندور Indore، دوره‌های سوادآموزی، مراقبت بهداشتی و مهارت‌های لازم برای تولید درآمد در محل اقامت آنها دایر کرده است. موفقیت آن در پهنه گسترده‌ای مورد تأیید واقع شده و یکی از پانصد جایزه جهانی اقدامات زیست محیطی را که در کنفرانس Earth Summit در ریودوژانیرو در سال ۱۹۹۲ اعطاء شد دریافت کرده است.

تمام طرح‌های بهائی به روی همه ساکنین هر منطقه‌ای که آن طرح در آن اجرا می‌شود، گشوده است - هم می‌توانند در آن طرح شرکت کنند و هم می‌توانند از آن بهره‌مند گردند. هرگز مدارس بهائی یا سایر طرح‌های اقتصادی - اجتماعی بهائی به بهائیان یا بخش خاص دیگری از جمعیت محدود و منحصر نیست. این روش با طرز تفکر بهائی که خواهان وحدت عالم انسانی است، هماهنگی و تطبیق دارد.

جوانان بهائی به شیوه‌ای مهم در بسیاری از طرح‌ها در گوشه و کنار جهان مشارکت داشته‌اند. اختصاص دادن يك سال یا بیشتر به خدمت به آیین بهائی و به طور کلی به عالم انسانی، بعد از پایان دوران مدرسه یا

دانشگاه، به نحو فزاینده‌ای بخشی از زندگی جوانان بهائی شده است.

جامعه بهائی به عنوان یک الگو

این دوران، زمانی است که عالم بشری را بحرانی عقیدتی فرا گرفته است. تا اوائل قرن بیستم، حداًقل در اروپا، دیانت به جایی رسید که دیگر در تعیین دیدگاه و ارزشهای جامعه نقش چندان مهمی نداشت. در طی قرن بیستم، جامعه بشری، در تلاش برای جایگزینی خلأئی که در اثر کنار گذاشتن دین در قلب جامعه ایجاد شده بود، تعدادی از ایدئولوژی‌ها را آزمود. ملی‌گرایی، نژادپرستی و کمونیسم، همه مورد آزمایش واقع شده و به طرز شگفت‌انگیزی عجز خود را نشان داده‌اند و جز ویرانی در مقیاسی وسیع، اثری به جای ننهاده‌اند. ملی‌گرایی سرسخت و خشن دولتهای اروپایی موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول شد که به ویرانی بخشهای بزرگی از اروپا منجر گردید. ایدئولوژی‌های نژادپرستی به اردوگاههای کار اجباری نازی و ویرانی‌های جنگ جهانی دوم منتهی شد. اگر چه اروپا اولین نقطه‌ای بود که لطمه دید، اما سایر نقاط دنیا نیز تجربه‌های مشابهی داشتند. اخیراً، ما شاهد ضعف و سقوط کمونیسم بودیم، که میراثش اقتصادهای ورشکسته و تباهی محیط زیست بود.

اکنون دو حریف و رقیب عمده برای پُر کردن جای خالی ایدئولوژی وجود دارد. یکی سرمایه‌داری بازار آزاد است که در حال حاضر، اساساً ترکیبی از اقتصاد آزاد، و فردگرایی و مصرف‌گرایی شدید می‌باشد. جایگاه برتر این ایدئولوژی در جامعه از این لحاظ تناقض دارد که خود این ایدئولوژی ویران‌کننده و تباه‌کننده جامعه است. دولت و مقررات در نظر پیروان این فلسفه، زیانبار و مایه شر هستند، و برای این که نیروهای بازار بتوانند آزادانه به جریان بیفتند، آنها را باید به حداقل ممکن کاهش داد. تردیدی نمی‌توان داشت که پیگیری سرمایه‌داری بازار آزاد توسط برخی از کشورها، و فردگرایی و مصرف‌گرایی که جزء جدانشدنی آن هستند، به گستردگی هر چه بیشتر فاصله بین ثروتمندان و فقیران در این کشورها منجر شده که حاصل آن وخیم‌تر شدن زندگی در شهرها بوده است. شورای بین المللی بهائی (بیت العدل اعظم) چنین اظهار نظر کرده که تمایل به این مرام میلیونها مردم گرسنه را بیرحمانه رها کرده تا قربانی معاملات خودسرانه بازارهای جهان گردند که خود باعث تشدید مصائب اکثریت نوع بشر گشته است، از طرف دیگر اجازه داده است عده خیلی از آدمیان در ثروت و رفاهی غوطه‌ور شوند که آباء و اجدادشان حتی خوابش را هم نمی‌دیدند...

دیگر وقت آن فرا رسیده تا به حساب مروجین مرام‌های مادی... منسوب به کاپیتالیسم... که مدعی رهبری اخلاقی جهانیان

بوده‌اند، رسیدگی کرد و پرسید که آیا جهان جدیدی که این مرامها وعده داده بودند در کجاست؟ آیا صلح جهانی که دعوی تحصیلش را داشته و خود را وقف آن می‌شمرده‌اند چه شد؟ آیا وصول به مرحله پیروزی‌های فرهنگی... به کجا انجامید؟ چرا اکثریت مطلق جمعیت جهان در این زمان بیش از پیش در گرسنگی و بدبختی غوطه‌ورند و حال آن که ثروتهای نامحدودی که حتی فرعونها و قیصرها و یا حتی امپراطورهای قرن نوزدهم خوابش را هم نمی‌دیدند، اینک در دست حاکمان امور بشری انبار شده است؟^{۲۴۲}

حریف عمده دیگر برای پر کردن جای خالی ایدئولوژی در قلب جامعه جهانی، بنیادگرایی مذهبی است. فرض اصلی این جنبش به شرح زیر است: اگر تجربه‌های عقیدتی قرن بیستم شکست خورده‌اند، بگذارید به وضعیت سابق، که دیانت سنتی مرام اصلی جامعه بود، برگردیم. تقریباً در تمام ادیان بزرگ، يك جنبش بنیادگرایی وجود دارد که طالب يك حرکت معکوس و قهقرائی است تا به دوران گذشته که از لحاظ اخلاقیات و مسؤولیت اجتماعی دوره‌ای طلائی شمرده مرشد، برسد. اما آنچه که متأسفانه این جنبش‌های بنیادگرا متوجه نیستند این است که در آن گذشته مورد نظر آنها، نقطه نظر مذهبی نه تنها برتری و استیلا داشت، بلکه تنها نقطه نظر موجود در جامعه بود. هنرها، ادبیات، علم، طب، و امور خیریه و تمامی جنبه‌های زندگی اجتماعی تحت تسلط و کنترل دین بود

و هیچ حریف و رقیب دیگری وجود نداشت. از زمان رنسانس به این سور، و به خصوص با ظهور دوره روشنگری، مرام‌های مختلفی بروز نمودند که با موفقیت به رقابت با دین پرداختند. با سپری شدن زمان، امکان مشاهده جهان به شیوه‌های دیگر، مانند دیدگاه خردگرایی علمی، نیز فراهم آمد. علوم، هنرها، ادبیات، طب و حتی امور خیریه، یکی بعد از دیگری، از کنترل دین خارج شدند زیرا معلوم شد چارچوبهای دیگر بهترند، و اکنون تقریباً غیرممکن است که بنیادگرایی مذهبی بتواند جامعه را به وضعیت سابق، که هیچ جایگزینی برای دین تصور نمی‌شد، بازگرداند.

بهائیان اعتقاد دارند که این دو جایگزین، یعنی سرمایه‌داری و بنیادگرایی مذهبی، که در حال حاضر تنها مرام‌های کارآمد و خودکفا در صحنه جهانی به نظر می‌رسند، احتمالاً مانند سایر مرام‌های قرن بیستم، مانند ملی‌گرایی، نژادپرستی و کمونیسم، ناتوانی خود را نشان خواهند داد. هر يك از این مرام‌ها همچنان دارای مخالفین و هوادارانی خواهند بود اما در حال حاضر آنچه را که آنها می‌توانند به عالم بشری عرضه کنند نمی‌توان جز تفرقه، چنددستگی، و از هم پاشیدگی دانست. شوقی افندی چنین توصیه کرده است:

هر گاه مرام‌های متداول و مؤسسات دیرینه و

مفاهیم اجتماعی و عقائد مذهبی نتواند رفاه و

سعادت قاطبه نوع انسان را ترویج نماید و هر

گاه نتواند به رفع حوائج و نیازهای بشری که پیوسته به سوی تکامل در حرکت است، پردازد، چه بهتر که آنها را به یک سو افکنیم و به فراموشی بسپاریم و از زمرهٔ عقائد متروکشان شمیریم. زیرا جهان محکوم به قانون ترکیب و تحلیل است، بنابراین آن قواعد و عقائد نیز از تغییر و تبدیل و ترکیب و تجزیه که دامن همه را می‌گیرد مستثنی نیست. از این گذشته هر قانونی و هر مکتب سیاسی و اقتصادی فقط برای آن خلق شده که حافظ منافع بشری به طور کلی باشد و برای آن نیست که بشر برای حفظ آنها فدا شود.^{۲۴۳}

بهائیان بر این عقیده هستند که دیانت آنها جایگزینی کارآمد و مؤثر در میان موارد قابل‌گزینشی است که اینک در برابر بشریت قرار دارد. از طرفی، این آئین یک دیدگاه یک‌پارچه و متحد در مورد جهتی که بشر باید در پیش بگیرد عرضه می‌کند. به همان شیوه‌ای که دیانت در گذشته عمل کرده است، این آئین دیدگاهی کلی از جهان ارائه می‌دهد که بر همه چیز سایه می‌افکند؛ تعالیمش تقریباً به تمام جنبه‌های زندگی فردی انسان و نیز کل جامعهٔ بشری مربوط است. اما این بدان معنی نیست که دارای همان هدف بنیادگرایان مذهبی است. تفاوت اصلی بین دیانت بهائی و ادیان عمدهٔ بزرگ عالم این واقعیت است که دیدگاه این آئین

درصد سال گذشته ایجاد شده، و بنابراین نسبت به زمان امروز نزدیکتر و ارتباطی دارد که دیدگاه‌های سایر ادیان که هزار سال پیش یا حتی قبل از آن تأسیس شده‌اند، فاقد آن هستند. به این ترتیب، مثلاً، برخی از ادیان متداول و مرسوم در چشم بسیاری از مردم اعتبار خود را از دست داده‌اند و در خصوص موضوع‌هایی مانند نظریه‌ها علمی (مانند بحث بر سر تکامل) یا موقعیت زنان در جامعه، به گروه‌ها و فرقه‌ها تقسیم شده‌اند. اما، نظریهٔ آیین بهائی در مورد چنین موضوع‌هایی با دیدگاه نوین هم‌آهنگ است و چون بر مبنای آثار مقدسه می‌باشد، باعث چنددستگی و فرقه‌بندی در میان پیروانش نمی‌شود.

آیین بهائی يك دیدگاه يك‌پارچه و بی‌نظیر در خصوص وضعیت فعلی جهان و جهت آینده‌اش عرضه می‌کند. این دیدگاه شامل ملاحظات سیاسی، اقتصادی، زیست محیطی، موضوع‌های اجتماعی، ادارهٔ امور اجتماع، توسعهٔ جامعه، مسائل اخلاقی و روحانیت می‌باشد. این دیدگاه برای بهائیان يك رؤیای دست نیافتنی نیست؛ بهائیان در گوشه و کنار جهان به طور فعال برای تحقق یافتن این هدف کوشش می‌کنند.

بهائیان ایجاد نظم جهانی را پیش‌بینی می‌کنند که موجب برقراری صلح و آشتی بین ملت‌ها و کشورهای جهان خواهد شد. اما بهائیان معتقدند که تنها با

تعالیمی که بهاءالله عنایت کرده، به این هدف می‌توان رسید. جامعهٔ جهانی بهائی تلاش می‌کند که آن تعالیم را به مرحلهٔ عمل درآورَد و شکلی ملموس و عینی به این تعالیم بدهد. جامعهٔ بهائی قدم‌های مثبتی به سوی صلح و آشتی بین گروه‌های دشمنِ یک‌دیگر و دسته‌ها و جناح‌های مختلف در جامعه، بر می‌دارد؛ آموزش و پرورش، بهداشت و کشاورزی را تأمین می‌کند؛ به وسیلهٔ مشورت و بدون سیاست حزبی و بحث‌های جناحی به تصمیم‌گیری و تعیین خطّ مشی می‌پردازد؛ ساختاری اجتماعی را بنا می‌کند که بر مبنای قرار گرفتن قدرت در دست هیأت‌های انتخابی است نه در دست باندها و افراد نیرومند و دارای نفوذ. به این شیوه‌ها، این آئین را مرتوان به عنوان الگویی جهت نوعی آینده در نظر گرفت که بهترین فرصت را برای پیشرفت و کامیابی در اجتماع، در اختیار هر فرد می‌گذارد. شورای بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) در پیام خود به اهل عالم در سال ۱۹۸۵ چنین نوشت:

تجاریبی را که جامعهٔ بهائی به دست آورده
می‌توان به عنوان نمونه و مثالی بارز از این
اتحاد روزافزون دانست. جامعهٔ بهائی
جامعه‌ای است مرکّب از سه تا چهار میلیون
نفر از بسیاری از کشورها و فرهنگها و
طبقات و افرادی که سابقاً متدّین به ادیان
مختلف بوده و حال در خدمات روحانی و

اجتماعی و اقتصادی که در اغلب نقاط عالم که خدماتشان مورد نیاز است، مشغول به کار و کوششند؛ جامعه‌ای است به صورت واحدی زنده و متحرک که مظهر تنوع خانواده‌های انسانی است و امورش را با نظامی مقبول بر اساس اصول مشورت اداره می‌نماید و نیز از فیوضات هدایت الهی که در طول تاریخ بشری جاری گشته، مستفیض می‌گردد. وجود جامعه بهائی در حدّ خود دلیل مثبت دیگری است که آنچه مؤسس بزرگوارش درباره وحدت عالم انسانی از قبل بیان فرموده، امری است قابل اجرا و شاهد دیگری است بر این که عالم انسانی با وجودی که با مشکلات عدیده ناشی از رسیدن به مرحله بلوغ مواجه است، باز قادر است که در جامعه جهانی متحدی زندگانی نماید. اگر تجربه بهائی بتواند به نحوی در افزایش امید بشر در ایجاد وحدت عالم انسانی کمک و مساعدتی معنوی بنماید، ما با کمال منت و سرور آن را به عنوان نمونه و مثال برای تحقیق و مطالعه جهانیان بر طبق اخلاص می‌نهیم.^{۲۴۴}

مراجع

- ۱- مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۳۸، متن اصلی چنین است: "لا تُصرفوا نُقُودَ أَعْمَارِكُمُ النَّفْسِ فِي الْمُشْتَهَاتِ النَّفْسِ وَلَا تَقْتَصِرُوا إِلَّا مَوْرَ عَلِيٍّ مَنَافِعِكُمُ الشَّخْصِيَّةَ."
- ۲- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، صص ۲۹ - ۲۸ (متن اصلی،
 "أَنْتَ تَرِيدُ الذَّهَبَ وَأَنَا أُرِيدُ تَنْزِيهِكَ عَنْهُ وَأَنْتَ عَرَفْتَ غِنَاءَ نَفْسِكَ فِيهِ وَ
 أَنَا عَرَفْتُ الْغِنَاءَ فِي تَقْدِيسِكَ عَنْهُ وَ عَمْرِي هَذَا عِلْمِي وَ ذَلِكَ ظَنُّكَ كَيْفَ
 يَجْتَمِعُ أَمْرِي مَعَ أَمْرِكَ")
- ۳- لوح احمد فارسی، مجموعه الواح طبع مصر، صص ۳۲۹ - ۳۲۸
- ۴- "أَنَا حَيَاتِ الدُّنْيَا كَسْرَابٍ أَوْ غُبَابٍ أَوْ ظِلَالٍ وَ هَلْ يَتَصَوَّرُ أَنَّ السَّرَابَ يُؤَثِّرُ
 تَأْثِيرَ الشَّرَابِ لَا وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ" (منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء،
 ج ۱، صص ۱۷۴ - ۱۷۳) (مضمون بیان ایشان: زندگی این دنیا مانند
 سراب، یا موج دریا یا سایه ناپایدار است. آیا گمان بر این است که
 سراب می تواند تأثیر شربت گوارا را داشته باشد، سوگند به خداوند که
 چنین نیست.)
- ۵- منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۱۵ - ۲۱۴
- ۶- منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۹۵
- ۷- "قرنها گذشت و عمر گرانمایه را بانتهای رسانده اید و نفسِ پاکی از شما
 بساحتِ قدس ما نیامد..." (کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر،
 ص ۳۷۸)

- ۸- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۸۵
- ۹- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۹۶
- ۱۰- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، صص ۹۸ - ۹۶
- ۱۱- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، صص ۹۹ - ۹۸
- ۱۲- "خَلَّصُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَ زُخْرُفِهَا أَيَّاكُمْ أَنْ لَا تَقْرَبُوا بِهَا لِأَنَّهَا يَأْمُرُكُمْ بِالْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ وَ يَمْنَعُكُمْ عَنْ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ" (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۴۴۱، مؤسسه معارف بهائی کانادا)
- ۱۳- کتاب اقدس، بند ۴۰
- ۱۴- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۷۶
- ۱۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۶
- ۱۶- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۸۶
- ۱۷- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، صص ۱۰۲ - ۱۰۱
- ۱۸- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۲
- ۱۹- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، صص ۱۰۴ - ۱۰۲
- ۲۰- مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۳۹
- ۲۱- ترجمه - خطابه مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۱۲
- ۲۲- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۶۵
- ۲۳- مجموعه اقتدارات، ص ۲۹۳
- ۲۴- مأخذ فوق
- ۲۵- "رَأْسُ كُلِّ مَا ذَكَرْنَاهُ لَكَ هُوَ الْأَنْصَافُ وَ هُوَ خُرُوجُ الْعَبْدِ عَنِ الْوَهْمِ وَ التَّقْلِيدِ وَ التَّفَرُّسِ فِي مَظَاهِيرِ الصَّنْعِ بِنَظَرِ التَّوْحِيدِ وَ الْمُشَاهَدَةِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ بِالْبَصَرِ الْحَدِيدِ" (کلمات حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶)

- ۲۶- "أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الْإِنصَافُ" کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷
- ۲۷- "أَنْتَ تُؤَفِّقُ بِذَلِكَ أَنْ تُشَاهِدَ الْأَشْيَاءَ بِعَيْنِكَ لَا بِعَيْنِ الْعِبَادِ وَتَعْرِفُهَا بِمَعْرِفَتِكَ لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي الْبِلَادِ فَكُثِّرْ فِي ذَلِكَ كَيْفَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْ عَطِيَّتِي عَلَيْكَ وَعِنَايَتِي لَكَ فَاجْعَلْهُ أَمَامَ عَيْنِكَ" (کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۸)
- ۲۸- "اخْتَرْتُ لِدُونِكَ مَا تَخْتَارُهُ لِنَفْسِكَ" (ورق سوم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)
- ۲۹- طراز پنجم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۳
- ۳۰- خطابات، ج ۱، ص ۱۷۸
- ۳۱- خطابات مبارکه، ج ۱، صص ۷۲ - ۷۳
- ۳۲- خطابات مبارکه، ج ۱، صص ۷۲ - ۳۲
- ۳۳- ترجمه خطابه مبارک مورخ ۲۴ اکتبر ۱۹۱۱
- ۳۴- لوح شیخ محمد تقی نجفی، ص ۱۱
- ۳۵- مین مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۵۷
- ۳۶- منتخبانی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۲۶
- ۳۷- طراز چهارم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۲
- ۳۸- "باب الاطمینان لِمَنْ فِي الْإِمْكَانِ" (طراز چهارم از لوح طرازات، مجموعه اشراقات، ص ۱۵۲)
- ۳۹- مأخذ قبل
- ۴۰- طراز چهارم از لوح طرازات، مأخذ قبل / مجموعه اشراقات، ص ۷۳
- (لوح اشراقات) / لوح شیخ نجفی، ص ۱۰۰
- ۴۱- نقل قول در ظهور عدل الهی، ص ۵۵

- ۴۲- "قل يا قوم زینوا لسانکم بالصّدق و نفوسکم بالأمانة ایاکم یا قوم لا تخونوا فی شیء" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۹۰)
- ۴۳- کتاب ایتقان، ص ۱۷۵
- ۴۴- ظهور عدل الهی، صص ۶۸ - ۶۹
- ۴۵- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۸۶
- ۴۶- ترجمه - *Lights of Guidance*، ص ۳۴۴، فقرة ۱۱۵۶
- ۴۷- "ولو یرون علیهم ذوات الجمال بأحسن الطراز لاترتد الیهن أبصارهم بالهوی اولئک خلّقوا من التّقوی" (کتاب مبین، ص ۱۵۳)
- ۴۸- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۷۴
- ۴۹- "رأس الایمان هو التّقلیل فی القول و التّکثیر فی العمل" (کلمات حکمت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۵)
- ۵۰- کلمات مکنونه، مجموعه الواح طبع مصر، صص ۳۹۶ - ۳۹۵
- ۵۱- "انّ الادی کن یمنع شیء عن الله لا بأس علیه کویزین نفسہ بحلل الأرض و زینتها و ما خلّق فیها لأنّ الله خلّق کلّ ما فی السموات و الأرض لعباده الموحّدين کلوا یا قوم ما أحلّ الله علیکم و لاتحرّموا أنفسکم عن بدایع نعمائه." (آثار قلم اعلی، ج ۲، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ص ۴۴۱ - سورةالبیان)
- ۵۲- لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۹
- ۵۳- "قد وجب علی کل واحد منکم الاشتغال بأمر من الأمور من الصنائع و الاقتراف و أمثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحقّ. لاتضعوا أوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما تنفع به أنفسکم و أنفس غیرکم" (بشارت دوازدهم از لوح بشارت، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۱)
- ۵۴- چهار وادی، آثار قلم اعلی، ج ۲، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ص ۳۰۰
- ۵۵- خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، آلمان، صص ۱۹۹ - ۱۹۸

- ۵۶- اصل بیان مبارک مندرج در صفحه ۱۵۳ جلد اول منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چنین است، "فَالْكُونُ مُرْتَبِطَةٌ مِنْ جَمِيعِ الْجِهَاتِ رِبْطًا قَوِيًّا لَا يَجُوزُ الْخَلَلُ وَالْقُتُورُ فِيهِ يَوْجُهُ مِنَ الْوُجُوهِ"
- ۵۷- لغت "فرمود" در متن ملاحظه نشد - م (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۴۸)
- ۵۸- مأخذ فوق، صص ۱۴۹ - ۱۴۸
- ۵۹- *Promulgation of Universal Peace* صص ۱۷۱ - ۱۷۰
- ۶۰- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۱۵
- ۶۱- مأخذ فوق، ص ۱۱۴
- ۶۲- ترجمه از انگلیسی *Lights of Guidance*، فقره ۱۲۶۸
- ۶۳- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۱۹
- ۶۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۱۵
- ۶۵- متن اصلی، بند هفتم کتاب اقدس، این گونه است، "إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْوَسْطَلِ وَالْوَفَاقِ وَأَبْغَضُ الْفَضْلِ وَالطَّلَاقِ"
- ۶۶- ترجمه بیان شوقی افندی، *Compilation of Compilations*، ج ۱، فقره ۵۳۹
- ۶۷- ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء
- Tablets of 'Abdu'l-Baha, vol. 3, pp. 605-6*
- ۶۸- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۱۳۴
- ۶۹- ترجمه بیان بیت العدل اعظم، *Compilation of Compilations*، ج ۱، ص ۴۱۴.
- ۷۰- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۶۸
- ۷۱- نقل ترجمه بیان شوقی افندی از صفحه ۲۹۷ کتاب بهاء الله و عصر جدید (مربوط به محافل است، و نه خانواده)

- ۷۲- نقل ترجمه خطابه حضرت عبدالبهاء از مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۱۲۳-۱۲۲
- ۷۳- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۱۷۵
- ۷۴- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۳۶
- ۷۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۵
- ۷۶- لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۲
- ۷۷- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۲۷ - ۱۲۶
- ۷۸- مأخذ قبل
- ۷۹- امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۸
- ۸۰- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۲
- ۸۱- مفاوضات عبدالبهاء، ص ۶
- ۸۲- مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۶۶ - ۶۵
- ۸۳- لوح شیخ محمد تقی نجفی، ص ۲۰
- ۸۴- اصل بیان در کلمات مکنونه به زبان عربی چنین است: "هَلْ عَرَفْتُمْ لِمَ خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ وَاحِدٍ لَيْلًا يَفْتَخِرُ أَحَدٌ عَلَيَّ أَحَدٍ وَتَفَكَّرُوا فِي كُلِّ حِينٍ فِي خَلْقِ أَنْفُسِكُمْ إِذَا يَنْبَغِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَاحِدٍ أَنْ تَكُونُوا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ يَحْيَتْ تَمْشُونَ عَلَيَّ رَجُلٍ وَاحِدَةٍ وَتَأْكُلُونَ مِنْ فَمٍ وَاحِدٍ وَتَسْكُنُونَ فِي أَرْضٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى تَظْهَرَ مِنْ كَيْنُونَاتِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ آيَاتُ التَّوْحِيدِ وَجَوَاهِرُ التَّجْرِيدِ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۱)
- ۸۵- کتاب اقدس، بخش ۷۵
- ۸۶- *Promulgation of Universal Peace*, p. 316
- ۸۷- ترجمه خطابه مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۱۲
- ۸۸- ترجمه خطابه مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۱۲ از انگلیسی
- ۸۹- اصل بیان مندرج در صفحه ۵۲ جلد هشتم مائده آسمانی اینگونه است،
 "تَعَالَى تَعَالَى مَنْ رَفَعَ الْفُرْقَ وَوَضَعَ الْإِتْفَاقَ. لِيَهِيَ الْحَمْدُ قَلَمِ أَعْلَى فَرْقِ مَا"

- بین عباد و امام را از میان برداشته و کلّ را در صُفَع واحد بعنایتِ کامله و رحمتِ منبسطه، مقرر و مقام عطا فرمود. ظَهَر ظنون را بِسِيفِ بیان قطع نمود و خطرات اوهام را بقدرتِ غالبه قویّه محو فرمود."
- ۹۰- ترجمه - خطابه ۲۰ می ۱۹۱۲ / *Promulgation of Universal Peace*، صص ۱۳۷-۱۳۵
- ۹۱- ترجمه - فقره ۲۱۷۸ از جلد ثانی *Compilation of Compilations*
- ۹۲- روزه‌های امید در آستانه قرن بیست و یکم، ص ۲۸۸
- ۹۳- لوح لاهه، مکاتیب عبدالبهاء ج ۳، ص ۱۰۷
- ۹۴- ترجمه - *Paris Talks*، ص ۱۳۳
- ۹۵- ترجمه - *Bahá'u'lláh and the New Era*، ص ۱۴۹
- ۹۶- اصل بیان در صفحه ۷۷ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، چنین است، "حکمة من عند الله وَ سَيَظْهَرُ هَذِهِ الْحِكْمَةُ كَظْهَوْرِ الشَّمْسِ فِي رَابِعَةِ النَّهَارِ"
- ۹۷- این خطابه که در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱ ایراد شده در صفحه ۱۵۸-۱۵۵
- خطابات مبارکه، جلد اول، درج است. اما متن انگلیسی با متن فارسی انطباق تام ندارد. لذا بخشی از آن ترجمه خطابه به فارسی است - م
- ۹۸- اصل بیان مندرج در صفحه ۲۲۰ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله چنین است، "إِنَّ التَّمَدُّنَ الَّذِي يَذْكُرُهُ عُلَمَاءُ مَصْرِ الصَّنَائِعِ وَالْفَضْلُ لَوْ يَتَجَاوَرُ حَدَّ الْأَعْتَدَالِ لَتَرَاهُ نَقْمَةً عَلَى النَّاسِ كَذَلِكَ يُخْبِرُكُمْ الْحَبِيرُ أَنَّهُ يَصِيرُ مَبْدَأُ الْفَسَادِ فِي تَجَاوُزِهِ كَمَا كَانَ مَبْدَأُ الْإِصْلَاحِ فِي اعْتِدَالِهِ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمُ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْهَائِمِينَ سَوْفَ تَحْتَرِقُ الْمُدُنُ مِنْ نَارِهِ."
- ۹۹- لوح شیخ محمد تقی نجفی (چاپ مصر)، ص ۳۴
- ۱۰۰- اصل بیان مندرج در صفحه ۳۹ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء چنین است، "ولكن اذا نَظَرْتَ الي حقائق الأشياء و هوية الكائنات، تنظر آثار رحمة ربك في كل الأشياء و سطوع أنوار أسماؤه و صفاته في حيز

الوجود... وَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْكَائِنَاتِ بِأَسْرَها حَتَّى الدَّرَاتِ تَرَى أَنَّ شَمْسَ الْحَقِيقَةِ ساطِعَةٌ عَلَيْها ظاهِرَةٌ فِيها تَحْكِي عَنْ أَنْوارِها وَأَسرارِها وَ سَطوعُ شُعاعِها فَانْظُرْ إِلَى الأشجارِ وَ إِلَى الأثمارِ وَ إِلَى الأزهارِ حَتَّى الأحجارِ أَمَّا تَرى أَنْوارَ الشَّمْسِ ساطِعَةً عَلَيْها وَ ظاهِرَةً فِيها وَ مُبَيَّنَةً عَنْها"

۱۰۱- توقیع نوشته شده از طرف شوقی افندی به تاریخ ۱۷ فوریه ۱۹۳۳.

مأخذ: *Conservation of the Earth's Resources*، ص ۱۵

۱۰۲- اصل بیان در کتاب اقدس چنین است: "ثُمَّ نَأْتِي نَرَى بَعْضَ النَّاسِ أَرادوا الْحُرِّيَّةَ وَيُفْتَخِرُونَ بِها اُولئِكَ فِي جَهْلٍ مَبِينٍ... فَاعْلَمُوا أَنَّ مَطالِعَ الْحُرِّيَّةِ وَ مَظاهِرِها هِيَ الْحِوانِ وَ لِلانسانِ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ تَحْتَ سِنَنِ تَحَقُّقِ عَنْ جَهْلٍ نَفْسِهِ وَ ضَرِّ الماكِرِينَ. إِنَّ الْحُرِّيَّةَ تُخْرِجُ الانسانَ عَنْ شُؤْنِ الْأَدَبِ وَ الْوَقارِ وَ تَجْعَلُهُ مِنَ الْأَزْدَلِينَ... انا نُصَدِّقُها فِي بَعْضِ الْمَقاماتِ دُونَ الْآخِرِ" (بندهای ۱۲۴-۱۲۲)

۱۰۳- لوح مقصود، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۲

۱۰۴- ترجمه - خطابه ۱۴ جولای ۱۹۱۲ / *The Promulgation of*

Universal Peace، صص ۲۳۱ - ۲۳۰

۱۰۵- خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۴۸

۱۰۶- ترجمه - خطابه مورخ اول جولای ۱۹۱۲، *The Promulgation of*

Universal Peace، ص ۲۱۷

۱۰۷- خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۸۴

۱۰۸- لوح دنیا، دریای دانش، صص ۹۱ - ۹۰

۱۰۹- *Foundations of World Unity*, pp.39-41

۱۱۰- بشارت پانزدهم از لوح بشارات، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۲۳

۱۱۱- اصل بیان مذکور در سورة الملوك چنین است، "أَصْلَحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ

قَلِّلُوا فِي الْعَساکِرِ لِقَلِّ مَصارِفِكُمْ وَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُسْتَرِیحِينَ وَ أَنْ تَرْتَفِعُوا الْأَخْطالَ بَيْنَكُمْ لَنْ تَحْتَاجُوا إِلَى كَثْرَةِ الْجِیوشِ إِلَّا عَلَيَّ قَدَرِ الَّذِي تَحْرُسُونَ بِها بِلدانِكُمْ وَ مَمالِكِكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُسْرِفُوا فِي شَيْءٍ وَ

لَا تَكُونُونَ مِنَ الْمُسْرِفِينَ" (الواح نازل به ملوک و رؤسای ارض، صص ۸ - ۷)

۱۱۲- اصل بیان در سورة الملوك چنین است: "إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَظْلِمُوا عَلَى أَحَدٍ قَدَرٌ خَرَدَلٍ وَاسْلُكُوا سَبِيلَ الْعَدْلِ وَأَنْتُمْ كَسِيلٌ مُسْتَقِيمٌ... اغْدِلُوا... بَيْنَ النَّاسِ وَكُونُوا مَظَاهِرَ الْعَدْلِ فِي الْأَرْضِ... إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَظْلِمُوا عَلَى الَّذِينَ هُمْ هَاجَرُوا إِلَيْكُمْ وَدَخَلُوا فِي ظِلِّكُمْ... أَعْلَمُوا أَنَّ الْفُقَرَاءَ أَمَانَاتُ اللَّهِ يُنْكِرُ إِيَّاكُمْ أَنْ لَا تَخُونُوا أَمَانَاتِهِ وَلَا تَظْلِمُوهُمْ وَلَا تَكُونُونَ مِنَ الْخَائِنِينَ... إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْدَعَ زِمَامَ الْخَلْقِ بِيَدِكُمْ لَتَحْكُمُوا بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَتَأْخُذُوا حَقَّ الْمَظْلُومِ عَنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ وَإِنْ كُنْ تَفْعَلُوا بِمَا أَمَرْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ كُنْ يُذَكَّرُ أَسْمَاءُكُمْ عِنْدَهُ بِالْعَدْلِ" (الواح نازل به ملوک و رؤسای ارض، صص ۷، ۸، ۹ و ۱۵)

۱۱۳- اصل بیان در سورة الملوك چنین است: "يَا أَصْحَابَ الْمَجَلِسِ فِي هُنَاكَ وَ دِيَارٍ أُخْرَى تَدَبَّرُوا فِيمَا يُصْلَحُ بِهِ الْعَالَمُ وَحَالُهُ." (الواح نازل به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۳۴)

۱۱۴- اشراق پنجم از لوح اشراقات، مجموعه اشراقات و چند لوح دیگر، ص ۷۷

۱۱۵- مفاوضات عبدالبهاء (چاپ هند، ۱۹۸۳)، صص ۱۸۸ - ۱۸۷

۱۱۶- مفاوضات عبدالبهاء (چاپ هند، ۱۹۸۳)، صص ۱۸۹ - ۱۸۷

۱۱۷- خطابه ۲۳ جولای ۱۹۱۲ مندرج در صص ۲۳۸ - ۲۳۹ The

Promulgation of Universal Peace

۱۱۸- مفاوضات عبدالبهاء (چاپ هند، ۱۹۸۳)، ص ۱۹۲

۱۱۹- مجموعه اشراقات، ص ۲۷۹

۱۲۰- لوح شیخ محمد تقی نجفی، ص ۱۱

۱۲۱- لوح مقصود (دریای دانش، ص ۲۰)

- ۱۲۲- کتاب اقدس، بند ۵۸، لوح شیخ محمد تقی نجفی، ص ۴۱، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ص ۲۸۰
- ۱۲۳- در متن اصلی، نویسنده به کتاب ۱۹۱۴، اثر جورج آرول، اشاره کرده، که سالها قبل در ایران انتشار یافته است.
- ۱۲۴- لوح مقصود (دریای دانش، صص ۱۵-۱۴)
- ۱۲۵- *Bahá'í World Faith*، صص ۲۵۷-۲۵۸
- ۱۲۶- *Bahá'í World Faith*، صص ۲۵۸-۲۵۹
- ۱۲۷- لوح مقصود (دریای دانش، صص ۲۰-۱۹)
- ۱۲۸- لوح دنیا، مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، صص ۲۹۰-۲۸۹ / دریای دانش، صص ۸۸-۸۹
- ۱۲۹- نظم جهانی بهائی، ص ۵۶
- ۱۳۰- نظم جهانی بهائی، ص ۵۶
- ۱۳۱- نظم جهانی بهائی، ص ۵۸
- ۱۳۲- نظم جهانی بهائی، صص ۵۹-۵۸
- ۱۳۳- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۹
- ۱۳۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۰
- ۱۳۵- لوح مقصود (دریای دانش، ص ۱۶)
- ۱۳۶- لوح مقصود (دریای دانش، ص ۱۶) (مضمون بیان عربی - مگر به اندازه‌ای که به کمک آن کشورها و شهرهای خود را حفظ نمایند - م)
- ۱۳۷- نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۴
- ۱۳۸- نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۵
- ۱۳۹- نظم جهانی بهائی، صص ۱۵۵-۱۵۶
- ۱۴۰- نظم جهانی بهائی، ص ۱۵۶
- ۱۴۱- مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۶۱

- ۱۴۲- آیه ۱۲۹ در سورة نساء قرآن کریم. مفهوم آن این است: بی نیاز گرداند خداوند همه را از توانگری اش - م
- ۱۴۳- ورق ششم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، صص ۱۲۲-۱۲۳
- ۱۴۴- نقل در *Compilation of Compilations*، ج ۱، ش ۱۶۷ (اصل بیان به زبان عربی بوده است).
- ۱۴۵- "مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطاء" الواح وصایا (تایم تسعه، ص ۴۷۰)
- ۱۴۶- بشارت سیزدهم از لوح بشارت (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۱۲۲)
- ۱۴۷- قانون اساسی بیت العدل اعظم، ص ۵
- ۱۴۸- ترجمه خطابه مورخ ۳۰ آوریل ۱۹۱۲، *The Promulgation of Universal Peace*، ص ۶۵
- ۱۴۹- نظامات بهائی (*Bahá'í Procedure*)، ص ۵۲
- ۱۵۰- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ثالث، ص ۲۹
- ۱۵۱- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ثالث، ص ۲۹
- ۱۵۲- *Compilation of Compilations*، ج ۱، ص ۱۲۷ (فقره ۲۵۱)
- ۱۵۳- *Compilation of Compilations*، ج ۱، ص ۹۷ (فقره ۱۸۲)
- ۱۵۴- مکاتیب عبدالبهاء، جلد ثالث، ص ۵۰۴
- ۱۵۵- نظامات بهائی (*Bahá'í Procedure*)، ص ۵۶
- ۱۵۶- نقل در توقیع شوقی افندی، مورخ ۱۵ شباط ۱۹۲۲ (مجموعه توقیعات مبارکه، ۱۹۲۶-۱۹۲۲، ص ۶)
- ۱۵۷- *Lights of Guidance*، ص ۵۲۷
- ۱۵۸- ظهور عدل الهی، صص ۷۴-۷۵
- ۱۵۹- لوح دنیا، مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۷

- ۱۶۰- اصل بیان در کتاب اقدس چنین است، "لا تحسبن انا نزلنا لکم الأحکام بل فتحنا ختم الرّحیق المّختوم بأصابع القُدرة وَ الاقْتدار" (بند ۵)
- ۱۶۱- اصل بیان ه در کتاب اقدس چنین است، "أَنْ اَعْمَلُوا حُدُودِي حُبًّا لِّجَمَالِي" (بند ۴)
- ۱۶۲- اصل بیان در آیه ۱۴۹ کتاب اقدس چنین است: "لا تغرّبکم کثرة القرآنة و الاعمال فی اللیل و النّهار لو یقرء احدُ آیة مِنّ الایات بِالرّوح وَ الرّیحان خیر لّه مِنْ اَنْ یتلو بِالکسالة صحفَ الله... اتلوا آیات الله علی قدر لا تأخذُکم الکسالة وَ الأحزان لا تحملوا علی الأرواح ما یکسلّها و یتقلّها ما یخفّها لتطیر..."
- ۱۶۳- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صص ۹۹-۱۰۰/ گلزار تعلیم بهائی، ص ۳۰۳
- ۱۶۴- لوح خطاب به لوئیز وایت ملقب به شهناز خانم ساکن شیکاگو، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۹۴
- ۱۶۵- Directives from the Guardian، صص ۲۷-۲۸
- ۱۶۶- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۶۷
- ۱۶۷- اصل بیان در ورقه عقدنامه چنین است، "فَلَمَّا أَرَادَ نَظْمَ الْعَالَمِ وَ إِظْهَارَ الْجُودِ وَ الْکَرَمِ عَلَی الْأُمَمِ شَرَعَ الشَّرَائِعَ وَ أَظْهَرَ الْمَنَاهِجَ وَ فِیْهَا سُنَّ النِّکَاحِ وَ جَعَلَهُ حِصْنًا لِلنَّجَاحِ وَ الْفَلَاحِ"
- ۱۶۸- ترجمه - نقل از مکتوبی که از طرف شوقی افندی نوشته شده و در صفحه ۳۴۴ Lights of Guidance تحت شماره ۱۱۵۶ نقل شده است.
- ۱۶۹- اصل بیان به نقل از بند ۶۵ کتاب اقدس چنین است، "المحبة و الوداد و اتّحاد العباد"
- ۱۷۰- توضیح مترجم: این عبارت در عربی برای زن و مرد متفاوت است، مرد می گوید، "أَنَا کُلُّ لَهِ رَاضُونَ" و زن می گوید، "أَنَا کُلُّ لَهِ رَاضِیَات"
- (گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷۳)

- ۱۷۱- اصل بیان در بند ۲۸ کتاب اقدس "بالعزّة و الاعترّاز" است.
- ۱۷۲- گلزار تعالیم بهائی، صص ۱۸۳-۱۸۴
- ۱۷۳- کتاب ایتقان (طبع آلمان)، ص ۱۲۸
- ۱۷۴- کتاب اقدس، بند ۱۸۷
- ۱۷۵- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، صص ۱۵۵-۱۵۶
- ۱۷۶- مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۰۹
- ۱۷۷- اصل بیان در صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴ مجموعه الواح طبع مصر (لوح سلمان) چنین است: "آنچه عرفا ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افتاده مجرّده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خُلِقَ فی أَنْفُسِهِمْ بَانْفُسِهِمْ تجاوز نتوانند نمود. کُلُّ الْعِرْفَانِ مِنْ کُلِّ عَارِفٍ وَ کُلُّ الْأَذْكَارِ مِنْ کُلِّ ذَاکِرٍ وَ کُلُّ الْأَوْصَافِ مِنْ کُلِّ وَاصِفٍ یَنْتَهی إِلَى مَا خُلِقَ فی نَفْسِهِ مِنْ تَعَالَى رَبِّهِ"
- ۱۷۸- اصل بیان مندرج در صفحه ۶۱ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، چنین است "اختلاف احزاب عالم از تفاوت ادراکاتست." در ترجمه انگلیسی احزاب به religions ترجمه شده و مقصود بیان گردیده است.
- ۱۷۹- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۵۱-۵۲
- ۱۸۰- ایتقان (طبع آلمان)، ص ۶۳
- ۱۸۱- ایتقان، (طبع آلمان)، صص ۶۳ و ۶۴
- ۱۸۲- ایتقان (طبع آلمان)، ص ۶۳
- ۱۸۳- اصل بیان در مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۴۵، این گونه است: "عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده. مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ سَمِعَ کَلِمَاتِهِمْ فَقَدْ سَمِعَ کَلِمَاتِ اللَّهِ وَ مَنْ أَقْرَبَهُمْ فَقَدْ أَقْرَبَ"

بِاللهِ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْهُمْ فَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ كَفَرَ بِهِمْ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ...
وَهُمْ ظُهُورُ اللَّهِ وَحُجَجُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ وَدَلَائِلُهُ بَيْنَ بَرِيَّتِهِ"

۱۸۴- ایتقان (طبع آلمان)، ص ۱۱۷

۱۸۵- مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۵

۱۸۶- مناجاته طبع برزیل، شماره ۵۸

۱۸۷- اصل بیان در کلمات مکنونه عربی (شماره ۱۳) چنین است، "فارجع
الْبَصَرَ إِلَيْكَ لِتَجِدَنِي فِيكَ قَائِمًا قَادِرًا مُقْتَدِرًا قَيُومًا"

۱۸۸- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۲۵ (فقره ۹۳)

۱۸۹- مفاوضات عبدالبهاء، صص ۷-۸

۱۹۰- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۵۸ (فقره ۳۴)

۱۹۱- مفاوضات عبدالبهاء (چاپ هنرد، مرآت)، ص ۱۰۵

۱۹۲- اصل بیان بهاء الله در کتاب اقدس، بند ۱، چنین است: "مقام نفسه فی
عالم الامر والخلق"

۱۹۳- لوح مقصود (در یای دانش، ص ۲۰)

۱۹۴- اصل بیان در لوح دنیا (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۸۹) چنین است:

"عاشروا مع الادیان کلها بالروح والریحان از این بیان آنچه سبب اجتناب
و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست."

۱۹۵- الواح وصایای حضرت عبدالبهاء، ص ۱۵

۱۹۶- کتاب ایتقان (چاپ آلمان)، ص ۱۰۱

۱۹۷- همان مأخذ

۱۹۸- کتاب ایتقان (چاپ آلمان)، صص ۱۰۲-۱۰۱

۱۹۹- کتاب ایتقان (چاپ آلمان)، ص ۱۱۶

۲۰۰- همان مأخذ

۲۰۱- همان مأخذ

- ۲۰۲- کتاب ایتقان (چاپ آلمان)، ص ۱۴
- ۲۰۳- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۵۸، فقره ۳۴
- ۲۰۴- کتاب ایتقان (چاپ آلمان)، ص ۱۱۷
- ۲۰۵- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۵۹، فقره ۳۴
- ۲۰۶- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۴۰، فقره ۱۰۹
- ۲۰۷- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۶۳، فقره ۳۸
- ۲۰۸- اصل بیان در کلمات مکنونه به زبان عربی اینگونه است: "كُلُّ مَا نَزَّلْتُ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَكُتِبَتْهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَاهُ عَلَيَّ قَدْرِكَ وَلَحْنِكَ لَا عَلَيَّ شَأْنِي وَلَحْنِي" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۱)
- ۲۰۹- اصل بیان بهاءالله در کتاب اقدس به این صورت است: "أَنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقٍ وَحِيهِ وَ مَطْلَعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ مَنْ فَازَ بِهِ قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ... إِذَا فَزْتُمْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَفْقِ الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِأَنَّهُمَا مَعًا لَا يَقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ." (کتاب اقدس، بند ۱)
- ۲۱۰- اصل بیان در کلمات مکنونه به زبان عربی (شماره ۴۰) چنین است: "أَرْكَضُ فِي بَرِّ الْعَمَاءِ ثُمَّ أَسْرَعُ فِي مِيزَانِ السَّمَاءِ لَنْ تَجِدَ الرَّاحَةَ إِلَّا بِالْخُضُوعِ لَا مَرْنَا وَالتَّوَاضُّعِ لَوْجَهْنَا" (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۵)
- ۲۱۱- تورات، سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶
- ۲۱۲- اصل بیان در فارسی در دسترس نیست. مربوط به خطابه ۳۰ آوریل ۱۹۱۲ و مندرج در صفحه ۶۹ کتاب *Promulgation of Universal Peace* می باشد- م.
- ۲۱۳- اصل بیان بهاءالله در هفت وادی به این صورت است: "قلب لطیف بمنزله آئینه است، آن را بصیقل حب و انقطاع از ماسوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود، معنی «لا یسعی»

- ارضی ولاسمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن» را آشکار و هویدا
 بینی. " (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۳)
- ۲۱۴- اصل بیان بهاء الله در کلمات مکنونه عربی (شماره ۱۱) اینگونه است:
 "مشکاتی أنت و مصباحی فیک فاستتر به و لاتفحص عن غیري لأني
 خلقتك غنياً و جعلت النعمة عليك بالغة"
- ۲۱۵- کلمات مکنونه فارسی، شماره ۲۷، مجموعه الواح چاپ مصر،
 ص ۳۸۱
- ۲۱۶- اصل بیان در صفحه ۱۰۱، فقره ۷۷ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله
 اینگونه است: "و قدّر لكل نفس مقادیر الامر... ولكن يظهر كل ذلك
 بارادات انفسکم"
- ۲۱۷- کلمات مکنونه فارسی، مجموعه الواح چاپ مصر، صص ۳۸۱-۳۸۰
Tablets of 'Abdu'l-Baha, vol. 2, p.354
- ۲۱۹- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۹
- ۲۲۰- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۶
- ۲۲۱- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۱۴
- ۲۲۲- کلمات مکنونه فارسی، شماره ۷۰، مجموعه الواح چاپ مصر، صص
 ۳۹۴ - ۳۹۳
- ۲۲۳- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۲۴
- ۲۴- هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۲۹
- ۲۲۵- کلمات مکنونه فارسی، مجموعه الواح چاپ مصر، صص ۳۸۲-۳۸۱
Paris Talks, pp. 178-179
- ۲۲۶- مضمون بیان بهاء الله در کلمات مکنونه عربی (مجموعه الواح طبع مصر،
 ص ۲۷) چنین است: "بلائی عنایتی. ظاهره ناز و نغمه و باطنه نور و
 رحمة. فاستبق الیه لتکون نوراً ازلیاً و روحاً قدماً و هو امری فاعرفه!"

- ۲۲۸- اصل بیان بهاء الله در صص ۱۹۰- ۱۸۹ جلد هشتم مائده آسمانی
 اینگونه است: "این که از حقیقت نفس سؤال نمودید ، انّها آیه الالهیه و
 جوهره ملکوتیه الّتی عجز کُلُّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کُلُّ ذی
 عرفان عن معرفتها"
 ۲۲۹- مفاوضات (چاپ هند، مرآت)، ص ۱۶۸
 ۲۳۰- مفاوضات (چاپ هند، مرآت)، ص ۱۶۰
 ۲۳۱- لوح عبدالوهاب، مجموعه الواح طبع مصر، صص ۱۶۴-۱۶۵
 ۲۳۲- خطابات مبارکه، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۷۰
 ۲۳۳- خطابات مبارکه، ج ۲، صص ۱۷۲-۱۷۱
 ۲۳۴- اصل بیان بهاء الله که مضمون آن تحت عنوان "وضعیت روح بعد از
 مرگ جسد" در انتهای فصل هفتم ذکر شد، به نقل از صفحات ۱۶۳ و
 ۱۶۴ مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر به صورت زیر است:
 "و اِنّا ما سألْت عَنْ الرُّوح و بقاءه بعد صعوده • فاعلم انه یصعدُ حین ارتقائه
 الی أن یحضّر بین یدی الله فی هیکل لا تغیره القرون و الأعصار و
 لاحداث العالم و ما یظهر فیهِ و یكون باقیاً بدوام ملکوت الله و سلطانه و
 جبروته و اقتداره • و منه تظهر آثارُ الله و صفاته و عناية الله و الطاقه • انّ
 القلم لا یقدر أن یتحرّک علی ذکر هذا المقام و علوه و سموه علی ما هو
 علیه و تدخّله ید الفضل الی مقام لا یعرف بالبیان و لا یندکّر بما فی
 الامکان • طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم • انه
 یتحرّک فی هواء ارادة ربّه و یدخل فی الجنّة العلیا و تطوّفه طلعات
 الفردوس الاعلی و یعاشر انبیاء الله و اولیاءه و یتکلم معهم و یقصّ علیهم
 ما ورد علیه فی سبیل الله ربّ العالمین • لو یطلع احد علی ما قدّر له فی
 عوالم الله ربّ العرش و الثری لیشتعل فی الحین شوقاً لذلک المقام الامنع
 الارفع الاقدس الابهی •
 ... این که سؤال از کیفیت آن نمودی انه لا یوصف و لا ینبغی أن یندکر الا علی
 قدر معلوم • انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حقّ
 آمده اند • و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال
 تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند • لعمرا لله اشراقات آن

ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است • ایشانند مایه وجود و
عَلتِ عَظْمی از برای ظهورات و صنایع عالم • بِهِمْ تُمْطَرُ السَّحَابُ و تنبت
الارض • هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علت و مبدأ موجود نه و سبب
اعظم، ارواح مجرد بوده و خواهد بود • و فرق این عالم با آن عالم مثل
فرق عالم جنین و این عالم است • باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر
می شود به هیكلی که لائق بقا و لائق آن عالم است •

۲۳۵- خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۷۲

۲۳۶- خطابات مبارکه، ج ۲، صص ۱۷۳ - ۱۷۲

۲۳۷- اصل بیان در منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۰۸، فقره ۸۲

اینگونه است: "و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا
راجع می شود، اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع. لعمرالله به
مقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است. هر
نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است، بعد از صعود، جمیع عوالم از او
کسب فیض می نمایند."

۲۳۸- بیان بهاء الله، در صفحه ۱۰۸ منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله این گونه

است: "اوست آیتی که از دخول و خروج مقلّس است و اوست ساکن
طائر و سائر قاعد؛ شهادت می دهد بر عالمی که از برای او اوّل و آخر
است و همچنین بر عالمی که مقلّس از اوّل و آخر است. در این لیل
امری مشاهده می نمایی، بعد از بیست سنه او از ید او اقلّ بعینه آن را
مشاهده می نمایی. حال ملاحظه کن این چه عالمی است. تفکّر فی
حکمة الله و ظهوراته"

۲۳۹- اصل بیان در مفاوضات (چاپ هند، مرآت، ص ۱۶۹) این گونه است:

"ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلّق از جسد ترابی در عالم الهی، یا به
صِرْفِ فضل و موهبت ربّانی و یا به طلب مغفرت و ادعیه خیریه سایر

نفوس انسانی و یا به سبب خیرات و مبرات عظیمه که به نام او معجری گردد، حاصل شود."

۲۴۰- اصل بیان بهاء الله در سوره هیکل، آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۵۷۹ چنین است: "فلما رأيتُ نفسي علي قطب البلاء سمعتُ الصَّوتَ الأبدع الأبدع الأحملي من فوق رأسي فلما توجَّهْتُ شاهدتُ حوريَّةَ ذكر اسم ربِّي معلَّقةً في الهواء محاذي الرُّأس و رأيتُ أنَّها مستبشرة في نفسها كأنَّ طراز الرِّضوان يظهر من وجهها و نضرة الرِّحمن تعلن من خدَّها و كانت تنطق بين السَّموات و الأرض بنداؤه تنجذبُ منه الأفتدة و العقول و تبشِّر كلَّ الجوارح من ظاهري و باطني ببشارة استبشرت بها نفسي و استفرحت منها عبادٌ مكرِّمون و أشارتُ بأصبعها الي رأسي و خاطبتُ من في السَّموات و الأرض تالله هذا لمحبوبُ العالمين ولكن أنتم لا تفقهون، هذا لجمال الله بينكم و سلطان فيكم ان أنتم تعرفون و هذا لسرَّالله و كنزه و امرالله و عزَّه لمن في ملكوت الامر و الخلق ان انتم تعقلون."

۲۴۱- به مقاله *Religion: World Religious Statistics* اثر

D. Barrett مراجعه کنید.

۲۴۲- وعده صلح جهانی، بیانیة بیت العدل اعظم خطاب به اهل عالم، اکتبر

۱۹۸۵، ترجمه فارسی، صص ۱۴-۱۲

۲۴۳- نقل از صفحه ۵۷ کتاب نظم جهانی بهائی (مؤسسه معارف بهائی کانادا،

نشر دوم، ترجمه و اقتباس: هوشمند فتح اعظم)

۲۴۴- وعده صلح جهانی، ترجمه فارسی، صص ۳۹-۳۸